



بازاندیشی

مسیر پیموده شده‌ی جنبش کارگری

مجموعه مقالات کارگری نشریه راه نو از شماره نخست تا شماره ششم

بازاندیشی مسیرِ پیموده‌شده‌ی جنبش کارگری

مجموعه مقالات کارگریِ نشریه راه نو از شماره نخست تا
شماره ششم

جلد یک

دی ۱۳۹۹

فهرست

سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی	۲
سیاست کارگری با نگاهی به شورش‌های آبان ۹۸ و ترور قاسم سلیمانی	۳۰
نقشه‌ی راهی برای مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر	۴۴
عام‌سازی خواسته‌ی مشخص «ابطال خصوصی سازی»	۶۴
بازاندیشی مسیر پیموده‌شده‌ی مبارزات کارگران	۷۱
نگاهی به دور جدید اعتراضات کارگران هفت‌تپه	۸۴
هپکو: کارگران مشغول مبارزه‌اند	۹۴
تیشه‌ی خصوصی سازی ریشه فولاد را هم زد	۱۱۲
آذرآب: بیایید کارگران را بزنیم!	۱۲۶

سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی

* این مقاله برای نخستین بار در مهرماه ۱۳۹۸ در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

سازمان درونی طبقه‌ی کارگر

کارگر در چهارچوب روابط تولیدی، سازمان یافته است. سرمایه‌دار و مالک ابزار تولید برای تولید سرمایه، ناگزیر به فراهم‌سازی شرایط مساعد برای متشکل کردن کارگران است، درواقع، بورژوازی حول سازمان‌یابی «جمعی و اشتراکی» طبقه‌ی کارگر برای تولید یا توزیع ثروت زنده است. کارگران به واسطه‌ی این سازمان درونی، مسلح به قدرتی هستند که در پایه‌ای‌ترین شکل خود می‌تواند چرخ تولید را از حرکت باز دارد. مقاومت بورژوازی و سرکوب برای دورکردن طبقه از این اهرم قدرت، اشکال متنوعی به خود می‌گیرد، در این تقابل، تنظیم قوانین در دفاع از مالکیت بر ابزار تولید و دفاع قانونی و ایمانی از استثمار و بهره‌کشی اهمیت ویژه دارد. پشتوانه‌ی نهایی این قوانین، نیروی قهریه و سرکوب دولت است. مالکیت بر ابزار تولید مقدس است و بهره‌کشی از کارگر، قانونی، هر فعالیتی که این قوانین را نفی کند یا مورد تعرض قرار دهد با قدرت سرکوب دولت روبرو می‌شود. ممنوعیت اعتصاب، عریان‌ترین و ساده‌ترین شکل این تقابل است. (قانونی کردن اعتصاب در فرم‌های زمان‌بندی‌شده و برنامه‌ریزی‌شده به منظور حمایت از چرخه‌ی تولید و کم‌اثرسازی اعتصاب، تفاوت ماهوی با ممنوعیت اعتصاب ندارد). از این فراتر، مراقبت و کنترل مداوم هر فعالیتی است که سازمان

درونی طبقه‌ی کارگر را ارتقاء دهد. پیشگیری از اتحادی که سوددهی سرمایه را به خطر می‌اندازد، امری الزامی در دنیای سرمایه‌داری است که تعقیب، شناسایی و ارباب رهبران کارگری را ضروری می‌کند. از این اختناق قانونی و سازمان‌یافته، کارآمدتر، سیستم عظیم تولید خرافه به شکل سیستماتیک است. بورژوازی امروز بیشتر از هر زمان دیگری برای انقیاد طبقه‌ی کارگر از تولید خرافات اعم از سیاسی، اقتصادی، مذهبی، ملی، جنسی و غیره استفاده می‌کند تا حد ممکن از سرکوب مستقیم بی‌نیاز باشد. بورژوازی تنها وقتی که خرافه و ایدئولوژی‌اش کارگر نیفتد، سربازان را از آسایش‌گاه جهت قلع و قمع کارگران فرامی‌خواند. تولید تفرقه در صفوف طبقه‌ی کارگر و حفظ و تضمین آن، مهم‌ترین خاصیت این سیستم تولید خرافه است. سیستم تولید و بازتولید فرهنگ بورژوایی از طریق رسانه‌ها، آموزش و پرورش و اندیشکده‌ها و محیط‌های آکادمیک بی‌وقفه برای وارونه جلوه دادن حقیقت در جریان است. اتحاد درونی طبقه‌ی کارگر و مبارزه علیه پراکندگی که در کل این سیستم باز تولید می‌شود، یکی از حیاتی‌ترین عرصه‌های مبارزه‌ی سیاسی برای کارگران است.

تولید سرمایه‌داری حول سازمان‌یافتگی جمعی طبقه‌ی کارگر، امکان حیات دارد و طبقه‌ی کارگر در ذیل این روابط تولیدی چنان درهم تنیده است که طبقه‌ی حاکم نه تنها قادر به از میان بردن آن نیست، بلکه بدون آن نابود می‌شود. حاصل این تضاد، قدرتی عظیم است که توان دگرگونی هر آنچه سخت غیرقابل تغییر می‌نماید را در خود نهفته دارد. سرمایه‌داری برای تولید ناگزیر است که کارگران را مجتمع کند و وقتی آن‌ها مجتمع شدند، باید در آن‌ها تفرقه ایجاد کند تا مانع از این شود که با به‌دست آوردن وحدت طبقاتی خود، کل روابط سرمایه را براندازند: این است تضاد پایه‌ای جامعه‌ی سرمایه‌داری.

تلاش سرمایه‌داری برای مرکزیت‌زدایی از محل تولید به عناوین مختلف و امتیزه کردن کارگران با شیوه‌های مدرن مقررات‌زدایی در جریان است. به‌کارگیری شرکت‌های فروش نیروی

انسانی، نیل به سوی قراردادهای پیمانکاری برای تفکیک صوری منافع کارگران، استفاده از واحدهای کوچک تولیدی برای تولید انبوه سازمان یافته و انواع و اقسام ترفندها به خدمت گرفته می شود تا این که تا سرحد ممکن سازمان درونی کارگران مخدوش شود. این اقدامات در کنار وجود خیل عظیم نیروی کار ذخیره (بیکاران) و کارگران فصلی و موقت، موقعیت ویژه ای برای کارگران مجتمع های بزرگ صنعتی ایجاد می کند. نیروی عظیمی که علی رغم تمام این ترفندها به ضرورت به شکل جمعی و اشتراکی در امر تولید حضور دارند.

صفوف پراکنده و تکه پاره ی کارگران، محیط مناسبی برای نفوذ سیاست های بورژوازی است، در چنین محیطی، طبقه ی کارگر در مقابل هجوم ایدئولوژیک، سیاسی و طبقاتی بورژوازی بی حرف و بی دفاع باقی می ماند. فرق کارگران با سایر زحمتکشان و محرومان در این است که در هر لحظه از زندگیشان، با سیستم حاکم، با حقیقت کارگر بودن و استثمار روبرو هستند. موقعیت و نقش دسته جمعی کارگران در تولید و واقعیت مبارزه ی روزمره، پایه ای ترین شکل مبارزه علیه استثمار را در دسترس کارگران قرار می دهد. این موقعیت برای کارگری که قرارداد پیمانکاری با شرکت بسته است و امکان بهره کشی از نیروی کار دیگری را دارد فراهم نیست. کارگری که توسط این پیمانکار تهیدست، استثمار می شود رابطه اش با کارفرما مخدوش است. کارفرمایی که بر او گمارده شده پا به پایش عرق می ریزد و در مواهب زندگی فاصله چندانی با او ندارد تا کارفرمای اصلی از هر گزندی مصون بماند. کارگری که در کارگاه های کوچک قطعه سازی کار می کند، موقعیت و نقشی که از تولید در برابر چشمانش قرار می گیرد همیاری ۱۰ نیروی کار است، قدرت این ۱۰ نفر فرسنگ ها فاصله با قدرت صدها هزار کارگر قطعه ساز دارد؛ این فاصله ای است که کارگر واحد کوچک قطعه سازی را از اهرم قدرت صدها هزار کارگر قطعه ساز محروم می کند. واقعیت کار کردن در کارگاه کوچک قطعه سازی، بی بردن به این واقعیت را دشوار می کند که صدها هزار کارگر قطعه سازی در کشور، سرنوشت

و لذا مبارزه‌ی مشترکی دارند؛ اما به هیچ‌وجه آن را ناممکن نمی‌کند. این پرده‌های ساتر در برابر کارگران و بمباران هرروزه دستگاه دروغ‌پردازی بورژوازی مانعی است در برابر شکل‌گیری سیاست کارگری گسترده و این شرایط می‌تواند باعث شیوع پدیده‌های شومی چون نژاد پرستی، زن‌ستیزی، ناسیونالیسم، منفعت‌طلبی شخصی و غیره در صفوف کارگران شود؛ پدیده‌های شومی که به جریان‌ات بورژوایی امکان یارگیری از میان کارگران را می‌دهد. استفاده از کارگران خلع‌سلاح‌شده مختص به سرمایه‌داران و نمایندگان دولتی آنها نیست، جریان‌ات منحنی اپوزیسیون از سلطنت‌طلب گرفته تا لابی‌گران صهیونیست و نوکران امپریالیست نیز از این وضعیت آشفته بهره می‌برند. اعتراضات دی ماه ۹۶ نمایی از خشم ویرانگر محرومان جامعه بود که تبدیل به ماشین جنگی دشمنان خودشان شده بودند.

اینها همه تصاویری کوچک از شکاف‌ها و ضعف‌های موجود در طبقه‌ی کارگر هستند؛ موانعی که خیل عظیم ناامیدان را راهی بازار سیاست‌های بورژوایی می‌کند؛ افراد و سازمان‌های به ظاهر چپی که با اولین رویارویی با واقعیت‌های جاری در طبقه‌ی کارگر جنگ را پیشاپیش شکست‌خورده تصور کرده و توازن قوا را به ضرر طبقه‌ی کارگر تشخیص می‌دهند.

اما تصور آنها صرف‌نظر از اینکه ساده‌اندیشانه است، در تناقض با واقعیت است. این تصور، انعکاس برخورد ذهنی و آرمانی چپ بورژوایی با مبارزه‌ی طبقاتی است. مبارزه برای این «چه‌گواراهای» کاغذی، انتخابی و بدتر از آن دلبخواهانه است. عنصر ذهنی در میان این طیف می‌تواند چنان مخرب عمل کند که به راحتی به راست‌ترین سیاست‌های ضدکارگری لبیک بگویند. این «رادیکال‌هایی» که در بستر اصلی بورژوازی زیست می‌کنند، به پایه‌های اجتماعی و طبقاتی سرمایه‌داری به خصوص آنجا که طبقه‌ی کارگر را مورد هجوم قرار می‌دهد، نقدی ندارند. در نتیجه، این «چه‌گواراهای» کاغذی و استاد‌های اورکت‌پوش نه تنها طبقه‌ی کارگر را در مقابل هجوم سیاسی و طبقاتی سرمایه‌داری یاری نمی‌رسانند، بلکه به

عنوان سفیران تسلیم هماهنگ با دستگاه تحقیق سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر را از اهرم قدرتش دور می‌کند، تا آنچه خود با کوری طبقاتی ندیده، در چشمان کارگران نیز بی‌اهمیت جلوه داده شود. آن‌ها با انکار اهمیت حیاتی نقش سازمان طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه‌ی در بطن سازمان تولید، هر روز پیشنهادهای تازه‌ای به دکان حقیرشان می‌آورند. روزی حمایت از جنبش سبز سیاست «نجات‌بخش» است و روز دیگر قربانی دادن و گوشت دم توپ شدن برای تسریع جنبش سرنگونی. اینها به راحتی فشار دادن یک دکمه یک روز لباس سبز و بنفش رفرمیست به تن می‌کنند و فردا لباس «سرخ انقلابی»، تا از اعتصاب کارگران هفت تپه و فولاد، مهمات برای جنبش امپریالیستی-سرمایه‌دارانه‌ی سرنگونی طلبی فراهم کنند.

اما برای کارگر، مبارزه انتخابی دلبخواهانه نیست و جنگ طبقاتی با هیچ یک از این ترفندها به محاق فراموشی سپرده نمی‌شود. کارگر هر روز با طلوع خورشید به مبارزه طلبیده می‌شود. بالا بردن ریتم و ساعت کار، نپرداختن دستمزد، تنظیم قراردادهای سفید امضا، نپرداختن حق بیمه و غیره، مصاف‌های بی‌وقفه تعرض به کارگران هستند. کارگر هر روز مجبور است برای دفاع از موجودیتش مبارزه کند. مبارزه‌ای گاه آشکار و گاه پنهان، اما بی‌وقفه؛ اینطور نیست که کارگر برخی اوقات استراحت کند. کارگر حتی وقتی به خانه بر می‌گردد، زندگی تولیدی‌اش ادامه می‌یابد و تعرض، جنگ و تقابل ادامه دارد؛ تعرض سرمایه به زن خانه‌داری که کار و رسالتش، آماده به کار کردن مرد خانواده و پرورش کارگران آینده است. زن بی‌حقوقی که تحقیر و سرکوب جزئی از حیاتش می‌شود و ... طبقه‌ی کارگر تقابل با سرمایه‌داری را در تمام مدت حیات خود، زندگی می‌کند.

آن کس که این واقعیت را نمی‌بیند، نبرد را آغاز نکرده خلع سلاح می‌شود. تاکید بر سازمان درونی طبقه‌ی کارگر و تلاش برای ارتقاء سیاسی و خودآگاه این سازمان طبقاتی به یک صف منسجم و سراسری به معنای فاصله‌گذاری از دو سیاست بورژوازی است: یکم، سیاستی که

برنامه خود را بر ایجاد سازمان درون طبقه‌ی کارگر استوار می‌کند و دوم سیاستی که مبارزه صنفی و خود به خودی را حرکت به سوی سوسیالیسم تصور می‌کند. صنفی‌گرایی و ایده‌آلیست‌های «میلیتانت»، دو سیاست بورژوازی هستند که شکل‌گیری سیاست کارگری را مخدوش می‌کنند.

سیاست کارگری

چیستی سیاست کارگری، معطوف به مقاومت و هجوم به سیاست‌های بورژوازی است؛ معطوف به مقاومت سازمان‌یافته در برابر منطق خودگستر سرمایه، و مقاومت و ایستادگی در برابر دستگاه ایدئولوژیک و سرکوب سرمایه‌داری است و در یک کلام، معطوف به حرکت به سمت افق و گرایش کلی طبقه‌ی کارگر، در تقابل با تعرضات سرمایه‌داری در تمام شئون اجتماعی است. سیاست کارگری به معنای پیشروی و ارتقاء مبارزه‌ی طبقاتی در سطح ملی و بین‌المللی است. سنت و تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، انواع ابزارهای سازمانی و تشکیلاتی را به ثبت رسانده است. سخن از سیاست کارگری، طرد یا تأکید غیرتاریخی بر هیچ یک از این ابزارها نیست. وجود یا عدم وجود سندیکا، اتحادیه و حزب به معنای جاری بودن سیاست کارگری نیست. وجود سندیکا یا اتحادیه‌های سراسری یا حتی احزاب کارگری به معنای جاری بودن سیاست کارگری نیست. سیاست کارگری در مسیر پیشروی و مبارزه‌ی خود، ناگزیر انواع تشکلهای لازم و حیاتی را ایجاد می‌کند. تشخیص سیاست کارگری پیش از آنکه به سرشماری از اعضای سندیکا یا فلان اتحادیه وابسته باشد به وجود یک خط و موضع روشن و معرفه در تقابل با سیاست بورژوازی جاری در جامعه بستگی دارد.

مثال‌ها برای بی‌ارتباطی سندیکاها و اتحادیه‌ها با سیاست کارگری بسیارند، برای تنوع و ملموس شدن مثال، مایلم به ماجرای در سریال وایر رجوع کنم. در فصل دوم سریال وایر (شنود)، در اسکله‌ای در بندر بالتیمور، جایی که یکی از قدیمی‌ترین سندیکاها کارگری در

آن فعالیت می‌کند، دزدی از کانتینرها، راه‌گذران عمر کارگران بارانداز شده است. رهبر سندیکا، زیگی سابوتکا با همکاری کارگران قدیمی و کارکنان سندیکا به یک قاچاقچی بین‌المللی یاری می‌رساند که با پول این فعالیت بتواند یک لابی‌گر را اجیر کرده و به کنگره بفرستد تا حکم راه‌اندازی یک اسکله و گسترش بارانداز را دریافت کند. گسترش کار اسکله و بارانداز به معنای افزایش کار و افزایش دستمزد کارگرانی است که چند ساعت در هفته بیشتر کار ندارند. قاچاق مواد مخدر، قاچاق پناهجویانی که به بردگی جنسی کشیده می‌شوند و مرگ انسان‌هایی که در کانتینر خفه می‌شوند و هزار مصیبت دیگر، نتیجه‌ی سیاست کارگری نیست. در غیاب سیاست کارگری است که هر وسیله‌ای هدف را توجیه می‌کند. در سیاست کارگری هدف و وسیله، پدیده‌هایی واحد و در هم تنیده هستند. سازمان، تشکیلات و ابزارها و در یک کلام سبک کار باید با افق و اولویت‌های منافع سراسری کارگران منطبق باشد. اگر جریانی هدفش سرنگونی به شکل کلی است، هدفش با دست به دست شدن قدرت در بالا، با کودتا با سیاست‌ورزی در شکاف بین دولت‌ها یا با مبارزه‌ی مسلحانه قابل تحقق است. زیگی سابوتکا در فقر امکان‌های بورژوازی، در نبود امکان کودتا، مبارزه‌ی مسلحانه، مبارزه‌ی سندیکایی و پارلمانی، به قاچاق و لابی‌گری پناه می‌برد. زیگی سابوتکا یک سرنگونی‌طلب، یک طرف‌دارِ روژاوا، یکی از گلا دیاتورها و رزمندگان نبردهای پوچ است که در بالتیمور مرلند زندگی می‌کند و در قحطی امکان‌های بورژوازی، قاچاقچی می‌شود. این روش‌ها برای جریان‌های بورژوازی غلط نیستند. این جریان‌ها مکرر با استفاده از این شیوه‌های فعالیت به قدرت می‌رسند، اما سیاست کارگری بدون افق سراسری و اعمال قدرت طبقاتی هرگز به هدف نزدیک نمی‌شود. وسیله و هدف برای سیاست کارگری در همه حال چیزی جز اعمال قدرت رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر، در ابعاد سراسری نیست. در ذره‌ذره‌ی وسایلِ مورد استفاده

در چنین سیاستی، تجلی‌ای مشهود و غیرقابل انکار از هدف انسانی و رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر، موجود است.

برای اینکه تشخیص بدهیم سیاست کارگری در چه ابعادی جاری است، باید به تاریخ تحولات بورژوازی و تعرضات سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری توجه کنیم. پاسخ انضمامی و تقابل با این تاریخ تحولات و تعرضات، ابعاد سیاست کارگری را برای ما شفاف می‌کند. افزایش اعتصاب‌ها، مقاومت‌های درون محیط کار و مبارزات پنهان و آشکار کارگران در برابر کارفرما لزوماً گویای سیاست کارگری نیست. به زبان دیگر گسترش مبارزات صنفی به معنای وجود سیاست کارگری نیست. گفتیم تأکید بر سازمان درونی طبقه‌ی کارگر و تلاش برای ارتقاء سیاسی و خودآگاه این سازمان طبقاتی به یک صف منسجم و سراسری به معنای فاصله‌گذاری از دو سیاست بورژوازی است. صنفی‌گرایی و ایده‌آلیسم به‌ظاهر میلیتانت، دو گرایش بورژوازی هستند که شکل‌گیری سیاست کارگری را مخدوش می‌کنند.

ایده‌آلیست‌های «میلیتانت»

برای بررسی سیاست‌های کارگری در ایران لاجرم باید نگاهی به تشکلهایی که در بستر مبارزات کارگران شکل گرفته‌اند، بیندازیم:

اتمسفر دولت اصلاحات و شکل‌گیری ان‌جی‌اوها شرایطی را به وجود آورد که در دهه‌ی هشتاد شمسی، شاهد تولد تشکلهایی با عناوین کارگری باشیم. پس از شکست طبقه‌ی کارگر در انقلاب ۵۷ و شرایط پس از آن (جنگ و پاکسازی‌های گسترده)، طبقه‌ی کارگر در دهه‌ی هفتاد چون گنگ خواب‌دیده‌ای رفتار می‌کند. اگرچه مقاومت در محیط کار در جریان است، اما دستگاه دولتی انتظار تحرکی گسترده از کارگران را ندارد. اعتماد به نفس حاصل از این تحلیل مسیر مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی و بازپس‌گیری حقوق کارگران را تسریع می‌کند. سال ۷۱ شورش‌های گسترده در شهرهای مشهد، اراک، مبارکه، چهاردانگه تهران و

... در جریان برنامه پنج ساله‌ی توسعه‌ی اول، که طرح تعدیل ساختاری را اجرا می‌کرد رخ داد و پس از آن شورش‌های چون شورش اسلامشهر در سال ۷۳ نمونه‌هایی از تحركات کارگران و فرودستان هستند. تورم ۵۰ درصدی حاصل از این سیاست‌ها و تعرض به معیشت کارگران دولت سازندگی را وادار می‌کند که در سیاست تعدیل خود، تعدیل پیشه کند. طبقه‌ی کارگر در ایران اگر چه مقاومتی غیرقابل پیش‌بینی در برابر سیاست‌های تعدیل ساختاری را به نمایش می‌گذارد اما این مقاومت‌ها تبدیل به سیاستی شفاف و پیگیر علیه خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی نمی‌شود و طرح تعدیل ساختاری پس از تسخیر واحدهای صنعتی، معدنی و کشاورزی به حوزه‌های بازتولید سرمایه چون آموزش همگانی، حوزه‌های سلامت و خدمات عمومی یورش می‌برد. این تعرض همه‌جانبه در کنار شکست بلوک شرق و شکل‌گیری جهان تک قطبی، جریانات «رادیکال و میلیتانت» دیروز را به پذیرش شکست و باز تعریف صحنه نبرد وا داشت.

هژمون شدن گفتمان‌های پست مدرن برای برهم زدن «کلان‌روایت‌ها» و نفی عاملیت تاریخی طبقه‌ی کارگر و گرایش به جنبش‌های مدنی غیرطبقاتی، رشد وسیعی می‌یابد. جریانات رفرمیست و «انقلابی» که هماهنگ با این گفتمان، افق‌های توده‌ای و همه باهم ارائه می‌دهند، مقبولیت عام می‌یابند. جریان اصلاحات و فعالیت در بستر پروژه‌ی بسط جامعه‌ی مدنی از یک سو، و جنبش سرنگونی از سوی دیگر رشد می‌کنند. با وجود تخاصمات و رودرویی‌ها بین این دو جریان اشتراکات و پایه‌های تحلیلی مشابهی بین آن‌ها وجود دارد. غیرطبقاتی دیدن صحنه‌ی نبرد یا به تعویق انداختن نبرد طبقاتی، اختلاف اندکی است که اشتراک بزرگی به عنوان «مردم» را به صحنه می‌آورد. برای به عقب راندن نبرد طبقاتی به شکل سنتی، گفتمان‌هایی چون مراحل رشد سرمایه‌داری، مرحله‌بندی انقلاب، سرمایه‌داری کمپرادور و وابسته، سرمایه‌داری مرکز و پیرامون و غیره در جریان بود که هر کدام به نوعی

شکل‌گیری سرمایه‌داری ناب و بی‌نقص را پیش‌نیاز مبارزه‌ی طبقاتی معرفی می‌کردند. بر فراز این گفتمان‌ها، غیرمتعارف بودن دولت جمهوری اسلامی و استثنایی بودن این حاکمیت، محبوبیت بیشتری به دست آورد در این به اصطلاح «نظریه»، دولت جمهوری اسلامی، «دولت نامتعارفی است که تحقق انباشت را ناممکن می‌کند و سدی است در برابر انکشاف سرمایه، لذا این دولت استثنایی که از جانب سرمایه‌داری جهانی به رسمیت شناخته نمی‌شود و به دلایل ایدئولوژیک و برخلاف منطق سرمایه از مدار امپریالیسم خارج شده، محکوم به تباهی است». جنگ در برابر چنین «دولت استثنایی که بر فراز طبقات مستقر شده»، لاجرم جنگی غیرطبقاتی و مردمی است. از این پس، لشکر چه‌گواراهای پلاستیکی، شانه به شانه بورژوازی شروع به تولید خرافه و آگاهی کاذب می‌کنند. به کارگر گفته می‌شود که تولید ثروت در این شرایط حاصل کار و تولید نیست، بلکه این سیستم بر اساس غارت و فساد استوار است. به کارگر گفته می‌شود صاحب ابزار تولید در چنین سیستمی نه تنها نمی‌تواند تولید ارزش و سرمایه داشته باشد، بلکه به کمک پول نفت و رانت، ادامه‌ی حیات می‌دهد؛ خرافاتی از این دست که با تلاشی بی‌وقفه سعی می‌کرد و می‌کند که طبقه‌ی کارگر را از اهرم قدرت‌ش در سازمان تولید منحرف کند.

اشتراک در تحلیل (منفعت) و اختلاف در تاکتیک، دو جریان رفرمیسم و سرنگونی را چون آواری بر سر سیاست کارگری فرود می‌آورد. از این پس تباهی و نابودی جمهوری اسلامی مقدم بر هر جنگی تشخیص داده می‌شود و هر روز در پیچ هر اتفاق، انتخاب و اختلافی، این تباهی نوید داده می‌شود؛ یکی شکاف درون جمهوری اسلامی را فرموله کرده و شرکت در انتخابات و استحاله و نرمالیزاسیون را در دستور کار قرار می‌دهد و دیگری اتفاقات سوریه را خوش‌یمن دانسته و انتظار حمله‌ی «بشردوستانه» را می‌کشد. هر چه هست این افق سرنگونی و تباهی هر دو را پهلوی به پهلوی سیاستی غربی و امپریالیستی به صف می‌کند.

نکاتی مهم درباره‌ی اپوزیسیون

تاریخ بورژوازی برانداز و اپوزیسیون راست بعد از انقلاب ۵۷ با پناه بردن خاندان مخلوع پهلوی در آغوش امپریالیسم آمریکا آغاز می‌شود. باقی نیروها و نمایندگان سرمایه‌داری، از جبهه ملی گرفته تا سازمان مجاهدین پس از انقلاب ۵۷، بخت خویش را برای تسخیر قدرت سیاسی می‌آزمایند. این رقابت‌ها و شرایط انقلابی اختیارات وسیعی برای حذف جریان‌های رقیب به جمهوری اسلامی اعطا می‌کند. جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی لایق‌ترین جریانی است که در عمل تشکیل دولت پس از انقلاب را به عهده می‌گیرد و با شدت و همت کافی موفق می‌شود شعله‌های انقلابی طبقه‌ی کارگر را سرکوب کرده و از ادامه‌ی روند انقلاب جلوگیری کند. جریان‌های راستی که از مدار حاکمیت بر جامعه خارج شده و توسط جمهوری اسلامی از میدان به در می‌شوند، شکست را پذیرفته و به حاشیه می‌روند. سازمان مجاهدین بعد از سلطنت‌طلب‌ها دومین نیرویی است که به مدار امپریالیسم پناه می‌برد تا آینده‌ی مبارزه و حیاتِ ننگین خویش را تضمین کند. نیروهای لیبرال و پروغرب جامعه که به شکل جبهه‌ای و در گفتمان و مراوده با حاکمیت پهلوی و دولت انقلابی جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی می‌کردند، شرایط پیوستن سازمانی و متشکل به اپوزیسیون را نداشتند، یا می‌شود گفت بخشی از آن‌ها قرار گرفتن در بیرون از مدار بورژوازی مستقر را با نوع فعالیت‌شان در تضاد می‌دیدند. با تثبیت هرچه بیشتر دولت سرمایه‌سالار پس از انقلاب، این نیروهای پروغرب و لیبرال همراهی و هماهنگی کافی از منظر اقتصاد سیاسی را به دست می‌آورند تا در شئون فرهنگی و اجتماعی جامعه رشد کنند. تغییر شکل دو جناح چپ اسلامی و نمایندگان سنتی بازار به دو جریان اصولگرا و اصلاح‌طلب از نفوذ فرهنگی و

سیاسی این نیروهای لیبرال و پروغرب خبر می‌دهد. جریان‌های سنتی مانند حزب موفله در جناح راست حزب جمهوری اسلامی نیاز به حمایت‌های نظری و مشاوره‌ای لیبرال‌ها داشتند تا بتوانند در برابر گرایش چپ اسلامی که متمایل به مداخله‌ی حداکثری دولت سرمایه‌داری در اقتصاد و قوانین ظاهراً «عدالت‌طلبانه» بود، ایستادگی کنند. پیروزی جمهوری اسلامی دوگرایش را هم امیدوار می‌کند: یکی لیبرال‌ها و جبهه ملی که شکست نیروهای چپ و عقب راندن نیروهای انقلابی را آغاز تحولاتی در راستای قرار گرفتن بر مدار سرمایه تشخیص می‌دادند و دوم، گرایش حزب توده که با امیدواری به گرایش چپ اسلامی درون جمهوری اسلامی و اتمسفر ضدآمریکایی دوران انقلاب، امیدوار بودند تا جمهوری اسلامی به بلوک شرق پناه ببرد و راه رشد غیرسرمایه‌داری را لاجرم به عنوان سیاست اقتصادی بپذیرد. با پیشروی دولت جمهوری اسلامی باطل بودن نظرگاه توده‌ای‌ها هر روز بیشتر به اثبات می‌رسد. گرایش چپ اسلامی که ضرورت‌های انباشت سرمایه در شرایط بعد از جنگ هشت‌ساله، موانعی اساسی در برابرشان قرار می‌داد، به مرور نقش حاشیه‌ای در حاکمیت پیدا کرده و پاسخ اقتصادی سیاسی دولت راست هاشمی رفسنجانی، هژمون می‌شود. بازگشت به برنامه‌های پنج ساله توسعه، اصلاح قانون اساسی، استقراض از بانک جهانی و قدم گذاشتن در مسیر سیاست‌های تعدیل ساختاری، همگی پیشروی‌هایی هستند برای تضعیف سیاست‌های حمایتی که ذیل شعارهای دولت مستضعفان تعریف می‌شد و امتیازهای بود که دولت سرمایه‌داری در اوایل انقلاب، علی‌رغم سرکوب جنبش طبقه‌ی کارگر، نمی‌توانست به دادن آن‌ها، تن ندهد. در این شرایط لیبرال‌ها توفیق بیشتری می‌یابند.

حزب کمونیست ایران که از سال‌های ابتدایی انقلاب ۵۷ وارد جنگ با جمهوری اسلامی شده بود، در یک جنگ فرسایشی مجبور به عقب‌نشینی و تقریباً هم‌زمان با تغییرات مذکور در سطح دولت، به اروپا مهاجرت می‌کنند. حزب دموکرات کردستان بعد از پایان جنگ و

پاکسازی کامل شهرهای مرزی تا کردستان عراق عقب رانده می‌شود. سازمان مجاهدین در سال آخر جنگ در عملیات مرصاد (فروغ جاویدان) شکست بزرگی را متحمل می‌شود و نقش‌اش در «شهرداری» کمپ اشرف عمده‌تر از نقش‌اش در دخالت در سیاست می‌شود. پاکسازی زندان‌ها و فرار و مهاجرت نیروهای باقی‌مانده، اعلام تثبیت نهایی دولت پس از انقلاب است. در واقع، جمهوری اسلامی در این زمان، در تمام جبهه‌ها پیروز شده است.

بعد از این شکست‌های پی در پی، فروپاشی نهایی بلوک شرق، یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده به اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. نیروهایی چون توده و اکثریت که عرصه‌ی سیاسی در انقلاب ۵۷ را باخته بودند در عرصه‌ی کلان بین‌المللی بعد از فروپاشی بی‌پناه باقی می‌مانند؛ خیل عظیم سفیران تسلیم و شکست‌خوردگانی که می‌خواهند انتقام شکست خود را از طبقه‌ی کارگر بگیرند. انتقاد از خود اسم رمزی است برای به صلابه کشیدن سیاست کارگری. اعلام پایان ایدئولوژی در واقع پذیرفتن ایدئولوژی حاکم بر جهان است. در این شرایط است که خیل عظیم این شکست‌خوردگان، کل سیاست‌ورزی‌شان در یک کلام خلاصه می‌شود: ضد رژیم بودن. این ضد رژیم‌ها به مقداری زمان نیاز دارند تا کامل به جناح بورژوازی در تبعید پیوندند. فروپاشی بلوک شرق، پذیرش آرمان‌های غربی چون «دموکراسی» بورژوازی، حقوق بشر و سکولاریسم را برای اینان به ارمغان می‌آورد و چاره‌ای برایشان باقی نمی‌گذارد تا علاوه بر پذیرش فرهنگی سیاست پروغرب، سیاست بین‌المللی امپریالیستی را نیز بپذیرند.

مخالفت با جمهوری اسلامی از روزهای ابتدایی انقلاب آغاز می‌شود، اما همانطور که گفتیم بخش کلانی از این مخالفت‌ها در قالب رقابت‌های بر سر حاکمیت و مقاومت‌های نیروهای انقلابی است برای ادامه‌ی انقلاب یا دست‌کم حفظ دستاوردهای انقلاب. آنچه امروز به شکل

یک کل در هم تنیده به عنوان اپوزیسیون پیش روی ماست، یک شبه خلق نشد. اپوزیسیونی که در سیاست فرهنگی، لیبرال و در سیاست بین‌المللی، پرو غرب و امپریالیستی است. دهه‌ی ۷۰ اهمیت ویژه‌ای دارد. خصوصیات این دهه را می‌شود چنین برشمرد: طبقه‌ی کارگر در تدافعی‌ترین شرایط ممکن؛ شکل‌گیری اپوزیسیون نوین با مختصاتی غربی و امپریالیستی؛ تثبیت جمهوری اسلامی و پیروزی جناح طرفدار بازار در دولت جمهوری اسلامی.

استمرار این شرایط به رشد سرمایه‌شتاب داده و مظاهر تازه‌ای از انباشت ثروت و قدرت را به نمایش می‌گذارد. اختلاف طبقاتی شدت روز افزون گرفته، توهّمات «مستضعف‌پناهی» رنگ می‌بازد. عرصه برای ورود جناح عقب‌رانده‌شده‌ی چپ اسلامی بار دیگر مهیا می‌شود. جناحی که با پذیرش اقتصاد سیاسی متکی به بازار آزاد، سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی غربی متناظر با این اقتصاد را درونی می‌کند. این چرخش سیاسی کاملاً منطبق است با دو محور، نخست همراه است با هژمونی جهان غرب که محصول فروپاشی بلوک شرق است و دوم منطبق است با نیازهای طبقه‌ای که همگام با رشد سرمایه برای تحقق مصرف و نزدیکی به عرصه‌های فرهنگی غرب، تشنه است.

شکل‌گیری جناح اصلاحات، تا حد زیادی نیروهای سیاسی و اجتماعی پرو غرب داخل را در یک جبهه تجمع می‌کند. جبهه ملی و کلیه‌ی لیبرال‌های وطنی اکنون دستاویزی درون حاکمیت دارند که نه تنها در عرصه‌های اقتصادی بلکه در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نماینده ارزنده‌تری است. همگام با این وضعیت، مخالفان سردرگم و پراکنده‌ی جمهوری اسلامی در گفت‌وگویی طلبانه در بستر سیاستی امپریالیستی مجتمع شده‌اند. در واقع شاکله‌بندی آنچه در اپوزیسیون شاهد آن هستیم با شاکله‌بندی دو جناح اصول‌گرا و اصلاح طلب همزمان است. این همزمانی و همزیستی اگر چه تاریخ تحولات متفاوتی را پشت سر می‌گذارند اما در مواردی پایه‌ای به شکل گرایش کلی، اشتراکات وسیعی دارند. اتحاد وسیع در

پروژه‌ی جنبش سبز در ابعاد داخلی و بین‌المللی بین اصلاح‌طلبان و اپوزیسیون گویای این گرایش کلی است.

شکل‌گیری دولت اصلاحات و توفیق اصلاح‌طلبان در تسخیر ارکان قدرت، امکانی بورژوایی را به وجود می‌آورد که اپوزیسیون سرنگونی‌طلب به دو جناح عمده‌ی رفرمیست و برانداز تقسیم شوند، اگر چه هر دو خواهان تباهی و نابودی حاکمیت جمهوری اسلامی هستند، اما یک جناح این امر را با استحاله و تغییر از درون دنبال می‌کند و دیگری هر اتفاقی را مولود جنبشی شورش‌وار برای برهم چیدن دولت تشخیص می‌دهد. جناح رفرمیستِ اپوزیسیون، امکان تغییر و تُرمالیزاسیون را در درون حاکمیت و با امید بستن به جریان اصلاحات برگزیده و جریان برانداز وجود دو جناح کلان در حاکمیت را شکاف درون حاکمیت و شرایط را مساعد برای قیام و شورش تشخیص می‌دهد. اما جریان برانداز قطعاً نمی‌تواند از حمایت لجستیکی و نظامی غرب و به خصوص آمریکا صرف‌نظر کند، به ویژه در شرایطی که طرح خاورمیانه بزرگ و از میان برداشتن دولت‌های به اصطلاح «خودسر»، در برنامه‌ی عمل امپریالیسم آمریکا قرار می‌گیرد.

دهه‌ی هشتاد، انعکاس سیاست بورژوایی در فعالیت کارگری

گفتیم هژمون شدن گفتمان‌های پست مدرن برای برهم زدن «کلان‌روایت‌ها» و نفی عاملیت تاریخی طبقه‌ی کارگر و گرایش به جنبش‌های مدنی غیرطبقاتی، رشد وسیعی می‌یابد. جریان‌ات رفرمیست و «انقلابی» که هماهنگ با این گفتمان، افق‌های توده‌ای و همه باهم ارائه می‌دهند، مقبولیت عام می‌یابند. جریان اصلاحات و فعالیت در بسترِ پروژه‌ی بسطِ جامعه‌ی مدنی از یک سو، و جنبش سرنگونی از سوی دیگر رشد می‌کنند. در این شرایط همگام با اتمسفر دولت اصلاحات و شکل‌گیری ان‌جی‌اوها شرایطی به وجود می‌آید که در دهه‌ی هشتاد

شمسی، شاهد تولد تشکل‌هایی با عناوین کارگری هستیم. (در بررسی این تاریخ تمرکز بر گرایش‌های کلی است و تا حد ممکن از پرداختن به جزئیات پرهیز شده است).

اولین اقدام دورهم آمدن جمعی است به نام هیات موسسان سندیکایی که به منظور برپایی سندیکاها گرد هم آمده‌اند. شکل‌گیری سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، مهم‌ترین و تقریباً تنها دستاورد هیات موسسان است. (البته اگر نخواهیم سهم زیادی برای کوشندگان واقعی سندیکای شرکت واحد قائل باشیم.) پناه بردن به گفتمان اصلاح‌طلبی، تلاش برای نزدیکی به نیروهای دولتی، لابی‌گری و چانه‌زنی به شکل‌گیری دو جناح عمده می‌انجامد. جناحی که تا حدی میل‌تانت‌تر است و قصد کنار گذاشتن پرستیژ ضد رژیم را ندارد، لذا پس از اصطکاک‌های فراوان و کشمکش‌های درونی، شرایط برای تشکیل «کمیته‌ی پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری» از جناح چپ فراهم می‌شود. از پی شکل‌گیری این کمیته تناقض‌ها یکی پس از دیگری سر می‌کشایند، تناقض‌هایی که انشعاب‌ها و شکل‌گیری تشکل‌های دیگر، نتیجه‌ی مستقیم آن‌ها است؛ تناقض‌هایی که هرگز پاسخ نگرفته و به حیات خود در تمام تشکل‌های آتی ادامه می‌دهد. کمیته‌ی هماهنگی تشکل‌های کارگری و در ادامه کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری و اتحادیه آزاد کارگران ایران و ... همگی تشکل‌ها و خرده تشکل‌هایی هستند که از بستر این تناقضات سر بیرون می‌آورند.

یک) غیرسیاسی دانستن فعالیت کارگری در کنار افق سرنگونی انجمن‌ها و انجمن‌های خارج از محیط کار، متشکل شده از افرادی که همچون انجمن‌های خیریه، خود را طرفداران قشری آسیب‌پذیر در جامعه می‌دانند، و لاجرم به فعالیت کارگری به مثابه مبارزه‌ی طبقاتی نمی‌اندیشند؛ گویی مبارزه‌ی طبقاتی نیازمند به توانمندسازی و پیش‌نیازهایی است که طبقه‌ی کارگر از آن محروم است. لذا همانطور که توانمندسازی

کودکان کار، زن‌های سرپرست خانوار، معلولین و ... در دستور کار قرار می‌گیرد، انجمن‌های حمایت از کارگران نیز متولد می‌شوند. این لقمه‌لقمه‌سازی و پاره‌پاره کردن جامعه در قالب فعالیت‌های اجتماعی، حاصل شکستی سیاسی و ایدئولوژیک در ابعاد وسیع است. شکستی که سازمان درونی طبقه را نادیده گرفته و محیط زیست و محیط تولید طبقه‌ی کارگر را بر اساس قشربندی‌های انتزاعی به رسمیت می‌شناسد. در این حالت، فقر و فلاکت، شاخص بی‌عدالتی، و محرومیت‌زدایی و توانمندسازی به عنوان روبنای نگاهی اومانیستی و انسان‌دوستانه و غیر طبقه‌ای در دستور کار قرار می‌گیرد. این نگاه کلان بود که اصلی‌ترین قدرت تغییر یعنی طبقه‌ی کارگر را به قشری ناتوان و مددجو تقلیل می‌داد که نیازمند همیاری همه خیرخواهان و بشردوستان است. باید به یاری این بیچارگان شتافت تا دست کم این بیچارگان قدرت چانه‌زنی برای بهبود شرایط معاش داشته باشند. غیرسیاسی دانستن مبارزه‌ی کارگری، سیاسی‌ترین تعرض بورژوازی است.

اما آنچه در مباحثات و گفتگوهای این «میلیتانت‌های» خیرخواه رقم می‌خورد، شکل دیگری داشت. درواقع با کنار گذاشتن رویه‌های کلان و انحرافات بزرگ، بحث‌های تکنیکال ناتمامی در جریان بود که خروجی آن چیزی جز سوار شدن بر جریان اصلی نبود. یکی از بهانه‌های غیرسیاسی خواندن فعالیت کارگری در میان این افراد، فرار از اختلافات سازمانی و محفلی بود. هر یک از این افراد در بستر کلی به یکی از جریانات سازمانی چپ، همدلی داشتند، گرایشاتی از حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری، چپ‌های خلقی، لغو کار مزدی و غیره. به راحتی قابل تشخیص بود، فعالیت کارگرپناهی دستاویزی برای کنار گذاشتن فرمالیته‌ی این اختلافات سازمانی و محفلی بود. سازمانی تشکیل می‌شد بدون اینکه مسئولیت سازمانی و سیاست شفافی اتخاذ کند؛ جبهه‌ای برای همه باهم بودن. گرایشی از اتحاد اپوزیسیون که در بستر جامعه‌ی مدنی و در فعالیت اجتماعی بورژوازی محقق می‌شد. در

واقع دو عنصر ضد رژیم بودن و فعالیت جبهه‌ای در قالب فعالیت کارگری، اساسنامه
نانوشته‌ای بود که باعث چسبندگی محفلی می‌شد.

دو) تناقض ضد رژیم بودن با فعالیت صنفی

گفتیم یکی از عناصر مهم در میان اعضای این محافل که خارج از محیط کار شکل گرفته
بودند، افق سرنگونی طلبی بود. این جو کلی هرگونه فعالیت قانونی را با عناوینی چون
چانه‌زنی، نامه‌نگاری با مراکز قدرت و توهم به سرمایه‌داری، خطاب می‌کرد و انتقاد از فعالین
قانونی هر روز شدت بیشتری می‌گرفت. فعالیت کارگری در قالب انجمن‌های صنفی، و دو
سندیکای اتوبوسرانی و هفت تپه، برای پیشبرد مبارزه برای بهبود شرایط معاش، لاجرم از ابزار
مبارزه‌ی قانونی بهره می‌بردند، اما این تشکلهایی که بر فراز طبقه و بی‌ارتباط با مبارزات
کارگران شکل گرفته بودند نمی‌توانستند بند ناف خود را از تشکلهای صنفی موجود جدا کنند
و از طرف دیگر پرنسیب ضد رژیم بودنشان با مبارزه قانونی زیر سوال می‌رفت. بخشی از
درگیری‌هایی که همچنان بین چند تشکل صنفی و این محافل کارگرپناه در جریان است
مربوط به همین ماجراست.

سه) ارتباط این تشکلهای طبقه‌ی کارگر و مبارزات جاری

یکی از اصلی‌ترین تناقض‌هایی که درون این تشکلهای خودنمایی می‌کرد، سوال در مورد
چیستی این محفل‌ها بود. سوال این بود؛ آیا این‌ها تشکیلات کارگری به شمار می‌آیند؟ پس
چرا خارج از محیط کار و بی‌ارتباط با سازمان تولید هستند. آیا این‌ها به منظور ایجاد
تشکلهای کارگری گرد هم آمده‌اند؟ پس چرا در انجام این امر ناتوانند. آیا برای کمک به
تشکلهای صنفی موجود شکل گرفته‌اند؟ پس چرا موفق به برقراری ارتباط ارگانیک با این
تشکلهای صنفی نمی‌شوند. این پرسش‌ها و از این دست تناقضات گاه‌ا‌چنان عمده و کلان
می‌شد که راهی جز انشعاب و تغییر اسم باقی نمی‌گذاشت. جواب‌ها اما همیشه ساده و

خلاصه بود. در نهایت همه چیز به اختناق و سرکوب حواله می‌شد و تا «پاره نشدن تور اختناق»، ایجاد و قوت گرفتن تشکل‌های کارگری محال بود. پاسخ همین بود و راهکارها متفاوت: یکی سعی می‌کرد همین محافل را با عضوگیری به یک تشکیلات کارگری ارتقاء دهد؛ و دیگری همین تشکل را با همین مختصات به عنوان تریبون طبقه‌ی کارگر می‌خواست. هر چه بود حرکت از نقطه‌ی غلط، این‌ها را به نتایجی بسیار غلط تر می‌رساند. محفل‌هایی که با نفی سازمان تولید و خارج از سوخت و ساز واقعی مبارزه‌ی طبقاتی، فعالیت خود را آغاز کرده بودند، بعد از برخورد با موانع و نتایج انتخاب‌شان، با عمده کردن سرکوب و اختناق اساساً فعالیت کارگری را غیرممکن اعلام کردند؛ لذا فارغ از هر پشیمانی به جنبش سبز و هر امکان بورژوایی که پیش آمد پیوستند تا بلکه «تور اختناق»، پاره شود.

چهار) رقابت‌های حزبی و سازمانی درون این تشکل‌ها

همانطور که پیشتر گفتیم این کمیته‌ها یا محفل‌ها، بدون پذیرش مواضع ایدئولوژیک یکی از سازمان‌های موجود چپ، محل مناسبی شد برای رقابت‌های فرقه‌ای. این رقابت‌های فرقه‌ای بین حزب کمونیست ایران، حزب کمونیسم کارگری، جریان لغو کار مزدی و انواع و اقسام سوسیالیست‌های هپروتی (مانند آذین-مقدم) درون این کمیته‌های کارگرنه در جریان بود. عمده شدن اختلافات بر سر فعالیت قانونی یا غیرقانونی، تشکل درون محیط کار یا خارج از محیط کار و هر چیزی مانند این‌ها فرصت مناسبی به وجود می‌آورد برای انشعاب و غربال شدن افراد. حالا پس از سال‌ها دیگر از آن اختلاف مواضع درون این محافل کمتر خبری است و عمدتاً در هر کدام یکی از «سازمان‌های چپ» هژمون است، یا دست کم اختلاف بین سمپات‌های دو یا چند سازمان در جریان است.

همانطور که از همین نگاه کوتاه پیداست ایده‌آلیست‌های «میلیتانت» با اتخاذ سیاستی بورژوایی تا حد زیادی موفق به مخدوش کردن سیاست کارگری شده‌اند. «نظریه‌ی» دولت

نامتعارف و حاکمیتِ استوار بر زور سرنیزه که بر فراز طبقات نشسته است، ابتدایی‌ترین «نظریه‌ای» بود که بین این‌ها رشد کرد و به همه چیز تبدیل شد. جنگ در برابر چنین «دولت استثنایی» که بر فراز طبقات مستقر شده، لاجرم جنگی غیرطبقاتی و مردمی است. از این پس لشکر «چه‌گواراهای» پلاستیکی شانه به شانه بورژوازی شروع به تولید خرافه و آگاهی دروغین می‌کردند. از حمایت از جنبش سبز بگیر تا دفاع از گوایدو علیه دولت مادورو در ونزوئلا. اینها نه تنها در عرصه‌ی فعالیت کارگری اعلام انسداد کردند و تا فروپاشی جمهوری اسلامی هر فعالیت طبقاتی را غیرممکن دانستند، بلکه در قالب سیاست بین‌المللی، پشت سیاست‌های امپریالیستی قرار گرفتند؛ به کارگر گفتند که تولید ثروت در این شرایط حاصل کار و تولید نیست بلکه این سیستم بر اساس غارت و فساد استوار است؛ گفتند از شما غارت می‌شود تا حزب الله تغذیه شود؛ به کارگر گفتند و می‌گویند صاحب ابزار تولید در چنین سیستمی نه تنها نمی‌تواند تولید ارزش و سرمایه داشته باشد، بلکه به کمک پول نفت و رانت، ادامه‌ی حیات می‌دهد؛ گفتند رانت نفت به این حاکمیت نامتعارف امکان این را داده تا هم‌وزن با داعش در سوریه جنایت کند؛ گفتند خرافاتی از این دست را که باتلاشی بی‌وقفه سعی می‌کرد و می‌کند که طبقه‌ی کارگر را از اهرم قدرت‌اش در سازمان تولید منحرف کند.

صنفی‌گرایی؛ سدی در برابر سیاست کارگری

مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر اگر چه محملی به جز مبارزات صنفی در محل کار و زیست طبقه‌ی کارگر ندارد، اما صنفی‌گرایی اصالت‌بخشی و ایزوله کردن منافع صنفی در حوزه‌های کوچک است. شکل‌گیری سیاست کارگری بدون در نظر گرفتن منافع عام و خاص کارگران در ابعاد ملی و بین‌المللی ممکن نیست. ارتقاء قدرت و توان کارگران در برابر سرمایه و دولت، ارتباط مستقیم با گسترش آن‌ها دارد، اما اینجا قرار بر این نیست به تاریخ صنفی‌گرایی طرفداران مبارزات خودبه‌خودی و ترسیم شرایط احتمالی پرداخته شود. اینکه آیا ضرورتاً

تشکیل اتحادیه‌ای سراسری از تشکلهای صنفی منجر به انکشاف سیاست کارگری خواهد شد یا نه، بحث ما نیست. اگر چه پیشاپیش چنین تناظری برقرار نیست و مثال‌های تاریخی آن هم کم نیستند. در شرایط کنونی پیش از آنکه خود کارگران به چنین انحرافات آلوده باشند، صنفی‌گرایی آبخور دو گرایش کلان است: یکم، گرایشی که هر تحرک و نارضایتی درون جامعه را به آتش‌های زیر خاکستر برای سرنگونی تفسیر می‌کند و دوم، گرایشی که غیاب سیاست کارگری را با تحرکات و اعتراضات صنفی نفی می‌کند و فعالیت کارگری برای هر دو این‌ها، امری نیست به غیر از خبررسانی و فعالیت رسانه‌ای. لیست کردن تعداد اعتصاب‌ها، اعتراضات و تحرکات صنفی تنها فعالیت ممکن این‌ها است.

گرایش اول، بی‌تعارف، سرنوشت خود را به جنبش سرنگونی گره زده و گرایش دوم هر مشکل و مانع سیاسی را با سرشماری از کارگران معترض پاسخ می‌دهد. گرایش اول هر امکان بورژوازی را که به سرنگونی منتهی شود، تقدیس می‌کند و مبارزات صنفی بدون کلام و الکن برایش بهترین گزینه است. لذا در تولید خرافه و زندانی کردن کارگران در مبارزات صنفی، لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. ارتقاء سیاست کارگری مستقل به معنای ضربه‌ای حیاتی به جنبش سرنگونی و ایستادگی و مقاومت سازمان یافته در برابر سیاست‌های بورژوازی است؛ با این ارتقاء، همراه کردن طبقه‌ی کارگر با معترضین به مالیات بر ارزش افزوده، همراه کردن طبقه‌ی کارگر با مجریان تحریم‌های اقتصادی، همراه کردن طبقه‌ی کارگر با تروریست‌های الاحوازیه و بشمار موارد دیگر با چالشی اساسی و مقاومتی سازمان یافته روبرو خواهد شد.

گرایش دوم، برای حفظ شرایط محفل‌ها و فرقه‌های دست‌ساخته نیاز به نشانه‌هایی از قدرت کارگری دارد، این فرقه‌ها و جریانات حاشیه‌ای توجیه و تثبیت شرایط محفلی برایشان از هر چیزی واجب‌تر است. تاکید و اصالت‌بخشی به مبارزات خودبه‌خودی، انتظار برای روز موعود را ممکن‌تر می‌کند. چرخش و در غلطیدن در تندپیچ حوادث با اتکا به این تحلیل

نظاره‌گرانه، بسیار مفید خواهد بود. سرشماری کارگران در یک واقعه‌ی سیاسی و حضورِ عددی کارگران کافی است تا امکانات کافی را برای قمارهای سیاسی با ژست‌های طبقاتی فراهم کند!

اگر چه به شکل سنتی صنفی‌گرایی، بیشترین مدافعان ایدئولوژیکش را درون حاکمیت مستقر می‌یابد، اما شرایط زیستِ اپوزیسیون جمهوری اسلامی در آغوش امپریالیسم، مدافعانی خاص و ویژه برای تبلیغ صنفی‌گرایی متولد کرده است.

سیاست کارگری؛ حرکت از امکان‌ها در تقابل با سیاست‌های بورژوازی

تمام تلاش متن تا این نقطه بر دو محور استوار بوده است؛ یک برملا کردن سیاست‌هایی که در تقابل با منافع طبقه‌ی کارگر قرار گرفته‌اند و دوم ضرورت تاکید بر سازمان درونی طبقه‌ی کارگر به عنوان اصلی‌ترین اهرم قدرت. مشخص شد آنکه به ایجاد سازمان برای کارگران می‌انديشد، در ابتدایی‌ترین مرحله، سازمان درونی کارگران در تولید را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا اگر صادق باشد انتزاعی فکر می‌کند و اگر صادق نباشد در بستری بورژوازی سیاست‌ورزی می‌کند. تاکید بر ارتقاء سازمان درونی طبقه‌ی کارگر، از جانی دیگر، شناختن موانعی است که بورژوازی در محیط تولید با پراکنده کردن و برهم زدن تمرکز تولید رقم زده است. تاکید بر ارتقاء سازمان تولید، فاصله‌گذاری با صنفی‌گرایی است که مبارزات خودبه‌خودی و صنفی را قائم به ذات می‌داند.

گفتمان سیاست کارگری، معطوف به مقاومت و هجوم به سیاست‌های بورژوازی است؛ معطوف به مقاومت سازمان‌یافته در برابر منطق خودگستر سرمایه، و مقاومت و ایستادگی در برابر دستگاه ایدئولوژیک و سرکوب سرمایه‌داری است و در یک کلام، معطوف به حرکت به سمت افق و گرایش کلی طبقه‌ی کارگر، در تقابل با تعرضات سرمایه‌داری در تمام شئون اجتماعی

است. سیاست کارگری به معنای پیشروی و ارتقاء مبارزه‌ی طبقاتی در سطح ملی و بین‌المللی است. با این وجود طبقه‌ی کارگر در ایران اکنون چه امکان‌هایی را در دست دارد و حمایت از چه گرایشی درون طبقه منجر به انکشاف سیاست کارگری خواهد شد؟

چند نکته:

یک) عرصه‌ی رسانه توسط بورژوازی در بالاترین ابعاد تسخیر شده است. رسانه‌های کوچک و حاشیه‌ای سازمان‌های چپ در خدمت جنبش سرنگونی و براندازی هستند. رسانه‌های اجتماعی با تمام گستردگی به شکل عمده تسخیر انسان‌های غیرسیاسی، مصرف‌گرا و میل‌ورزی هستند که سرمایه‌داری هر روز بازتولیدشان می‌کند. سیاست‌ورزی در شبکه‌های اجتماعی آن روی سکه‌ی ابتدال اینستاگرامی است که با درود بر «روح پرفتح» رضا شاه آغاز می‌شود و با فحش به آخوندها پایان می‌یابد. این وسط چند نفری برای روژاوا روضه می‌خوانند و عده‌ای هم برای کارگران هفت تپه هورا می‌کشند. در این وضعیت طبقه‌ی کارگر برنده‌ترین رسانه‌ای که در اختیار دارد بیانیه‌ها اعلام مواضع و شعارهایی است که در حین اعتراضات صنفی انتخاب می‌کند.

دو) تعرضات ۳۰ ساله سیاست‌های تعدیل ساختاری در حمله به معیشت کارگران و هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر، شرایط وخیمی را رقم زده است. طرفداران بازار آزاد بالاترین مراکز قدرت را در اختیار داشته و با شتاب به پیش می‌روند. اشاعه‌ی خرافاتی چون خصوصیتی‌سازی از جانب اپوزیسیون همراهی آشکاری است با رویه‌ی کلی خصوصی‌سازی‌ها. رقابت درون جناح‌های بورژوازی حاکم، جریانی به وجود آورده که به شکل ظاهری خصوصی‌سازی‌ها و فساد اعتراض می‌کنند. در این میان، تنها و تنها نیرویی که مخالف واقعی این سیاست‌ها بوده است، صدایی است در طبقه‌ی کارگر که به شکل مستقیم معاش و هستی اجتماعی آن مورد هجوم قرار گرفته است.

سه) سیاست‌های تعدیل ساختاری تنها مراکز تولید را در بر نگرفته، بلکه در تمام حوزه‌های تولید و بازتولید سرمایه و زندگی اجتماعی در حال پیشروی است. حوزه‌های عمومی چون آب و فاضلاب، برق، مخابرات، تحصیل، درمان، حمل و نقل عمومی، تفریح و هر آنچه خدمات عمومی و رفاهی تلقی می‌شوند، مورد هجوم سیاست‌های بازار قرار گرفته‌اند. طبقه‌ی کارگر در کنار مقاومت در برابر تعرضات قانونی و غیرقانونی سرمایه در عرصه‌ی تولید، نباید از عرصه‌های بازتولید کل سرمایه‌ی اجتماعی غافل باشد؛ منظور کالایی شدن خدماتی است که بازتولید نیروی کارگر را هر روز گران‌تر می‌کند. سیاست‌های کلان دولت که برای حمایت از سرمایه و گذر از فشارهایی چون تحریم، وارد کردن فشار بر سر طبقه‌ی کارگر و ناچیز کردن دستمزد است بر کسی پوشیده نیست. این کاهش قیمت نیروی کار در برابر گران شدن و کالایی شدن خدمات عمومی، طبقه‌ی کارگر را بیشتر از هر زمانی تحت فشار قرار می‌دهد؛ لذا طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند مبارزه برای افزایش دستمزد را از اعتراض به هجوم بازار و خصوصی‌سازی خدمات عمومی جدا کند. این درهم‌تیدگی باعث می‌شود مبارزات صنفی، در ابعادی عام و ملی نماینده‌ی مخالفت با سیاست‌های سرمایه‌سالار باشد.

چهار) به شکل کلان، سه گرایش را می‌توان درون طبقه‌ی کارگر تشخیص داد. دوگرایش عمده و یک گرایش اقلیت. بعد از انقلاب ۵۷ جمهوری اسلامی با اتکا به امتیازاتی که برای کارگران قائل می‌شد و استفاده از روحیات مذهبی و سنتی و انقلابی جامعه توانست بخش کلانی از کارگران را با خود همراه کند. این همراهی مختص به این دوران باقی نماند و در هر مرحله‌ی اشکال متنوعی به خود گرفت. بعد از آنکه سیاست‌های حمایتی کم‌کم رنگ باخت، امید تغییر در انتخابات اهمیت بیشتری یافت. در واقع جناح‌های مختلف بورژوازی مدام در حال گفتگو و تطمیع موقت و فریب کارگران هستند. اگرچه تطمیع برای به پای صندوق کشاندن کارگران و یارگیری فراکسیون‌های مختلف حاکمیت از کارگران، کارایی کمتری از

سیاست‌های حمایتی داشت، اما عرفی کردن دولت به عنوان نماینده‌ی همه اقشار و ایجاد امید برای بهبود شرایط، از طریق دست به دست شدن قدرت میان جناح‌ها، در دور کردن کارگران از سیاست کارگری مستقل، تاکنون تا حد زیادی موثر بوده است. لذا در طول تاریخ دولت پس از انقلاب، همیشه گرایشی از کارگران که سمپات حاکمیت بوده است را می‌توانیم تشخیص دهیم. این به معنای غیاب این گرایش در مبارزات طبقاتی نیست اما اگر بپذیریم که در غیاب سیاست کارگری، سیاست‌های بورژوازی در میان کارگران رواج می‌یابد، نمی‌توانیم از حضور سیاست‌های بورژوازی حاکم در میان کارگران چشم‌پوشی کنیم. سیاست‌های بورژوازی حاکم در هر دوره‌ای، شاکله‌ای اصلی می‌یابند. در این دوره‌ی فشار تحریم‌ها و تعرضات امپریالیستی به منطقه‌ی خاورمیانه، حضور داعش در منطقه و پدیده‌هایی چون جنگ یمن و سوریه، گفتمان حفظ امنیت، شاکله اصلی سیاست بورژوازی حاکم است. بازتاب این سیاست که عدالت اجتماعی را قربانی کرده و آن را به بهانه‌ی حفظ امنیت به تعویق می‌اندازد، به روشنی درون کارگران دیده می‌شود. این کارگران اگرچه ناگزیر در اعتراضات صنفی و مبارزات جاری شرکت می‌کنند، اما نمی‌توانند عدالت‌طلبی را در یک سیاست مستقل کارگری پیگیری کنند. گرایش دوم را کارگران عدالت‌طلبی تشکیل می‌دهند که به سیاست کارگری شفاف ملی و بین‌المللی مسلح نیستند. پیگیری مبارزات صنفی برای تحقق عدالت در حوزه صنفی و بی‌توجهی به سیاست یکی از نشانه‌های این گرایش است. این بی‌توجهی فضا را برای نفوذ و همراهی انواع و اقسام جریان‌های بورژوازی اپوزیسیون، مساعد می‌کند. پذیرش همراهی و امید بستن به جریان‌های این‌چنینی نشان از غیبت سیاست مستقل کارگری دارد؛ غیبتی که سیاست‌های سرنگونی طلبانه، ناسیونالیستی و امپریالیستی را جایگزین می‌کند. نداشتن سیاست شفاف ضدامپریالیستی اگرچه نه به شکل مستقیم و در قالب تشکیلات صنفی، اما به شکل منفرد و خارج از محیط تولید، این کارگران را به دفاع از پروژه‌هایی چون وقایع دی ماه ۹۶ می‌کشاند.

و اما گرایش اقلیت که در مبارزات صنفی تقابل با دولت حامی سرمایه و قانون حاکم بر تولید را اجتناب ناپذیر دانسته و با آگاهی نسبت بی‌ارتباطیِ سیاسیونِ اپوزیسیون با منافع طبقه‌ی کارگر، فاصله‌ی خود را به شکل معناداری با اپوزیسیون حفظ می‌کنند؛ عمدتاً این کارگران رهبری و هدایت مبارزات صنفی را به عهده دارند. حضور این کارگران در هر واحد تولیدی در روند مبارزات موثر بوده و غیبت‌شان فرصتی است برای بروز سیاست‌های بورژوازی. شرایط برای تقویت این گرایش مهیا و نشانه‌ها از رشد این گرایش حکایت می‌کند. آن بخش از طبقه‌ی کارگر که با گفتمان حفظ امنیت، صفوف مبارزه را ترک کرده، باید بداند سیاست‌های جمهوری اسلامی نه تنها ضدامپریالیستی نیست، بلکه با پذیرش منطق بازار و فشار روز افزون بر معیشت طبقه‌ی کارگر به قصد دفاع از منافع سرمایه، چنان شرایط بحرانی را رقم زده که هر نیروی ارتجاعی در راستای منافع امپریالیستی امکان یارگیری در طبقه‌ی کارگر و فروستان را یافته است. باید برای این کارگران روشن شود که حرکت بر مدار سرمایه، لاجرم فرهنگ متناظر با خودش را تولید می‌کند. شدت گرفتن مصرف‌گرایی، منفعت‌طلبی و درونی شدن فرهنگ سرمایه‌داری، رویای آمریکایی و سرباز امپریالیست تولید می‌کند؛ پیاده‌نظام‌هایی که تلاش می‌کنند جامعه را دو دستی در مسیر اسطوره‌ای باطل تقدیم کنند، حتی اگر نتیجه‌ی تحقق رویای آمریکایی آن‌ها، فروپاشی و نابودی کل جامعه باشد. بورژواها و سیاست‌مدارانِ سوار بر بادِ امنیت لاف‌گزار می‌زنند، وقتی نتایج سیاست خودشان، بزرگ‌ترین عامل ناامنی است.

باید به آن بخش از طبقه‌ی کارگر، که زیر بارِ خروارها خرافاتِ تدارک‌دیده‌شده توسط بورژوازیِ پروغرب در هم‌پیمانی با امپریالیست مدفون شده است، ضرورتِ تقابل با تمام جناح‌های داخلی و خارجی سرمایه‌داری را یادآور شد. باید برای این بخش از کارگران تشریح شود که سرمایه‌داری بدون فساد و سرمایه‌داری پیشرفته و پاک، دروغ بزرگی است برای

ادامه‌ی انقیاد طبقه‌ی کارگر؛ باید بزرگترین فساد سیستماتیک و قانونی سرمایه‌داری یعنی استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار افشا شود؛ باید انواع فسادهای قانونی در جوامع سرمایه‌داری برشمرده شود تا جریانی بورژوازی نتواند با فاسد خواندن جمهوری اسلامی، خود را به عنوان نماینده پاک و مطهر سرمایه‌داری به فروش برساند. مبارزه با سیاست‌های بورژوازی، به معنای تقویت هرچه بیشتر گرایش مرفعی درون طبقه‌ی کارگر است؛ گرایشی که حقیقتاً ضدامپریالیست و ضدسرمایه‌داری است.

شکل‌گیری سیاست کارگری مستقل در گرو جمع‌بندی چهار امکانی است که در این چهار نکته آشکار است. طبقه‌ی کارگر تنها نیروی واقعی در جامعه برای تقابل با سیاست‌های تعدیل ساختاری است. آنچه طبقه‌ی کارگر برای مقابله با آن مبارزه می‌کند، منفعت بخش بزرگی از جامعه را نمایندگی می‌کند. اتخاذ سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه در کنار سیاست بین‌المللی ضدامپریالیستی، پیش از هر چیز شکاف‌های حاصل از نفوذ سیاست‌های بورژوازی درون طبقه‌ی کارگر را به عقب می‌راند. استفاده از هر اجتماع صنفی برای فریاد کردن این سیاست، بزرگ‌ترین امکان رسانه‌ای طبقه‌ی کارگر است. بورژوازی در هر جبهه‌ای که باشد اعتراضات و حمله‌های کارگران را بی‌پاسخ نمی‌گذارد، حمله به خصوصی‌سازی از جانب کارگران پاسخ‌هایی تا بالاترین ارکان قدرت به همراه خواهد داشت و کل ابزار رسانه‌ای دولت در خدمت عقب راندن کارگران قرار خواهد گرفت. در پرتو این تکاپوها ناگفته پیداست که موضع کارگران به بخش بزرگی از جامعه مخابره می‌شود. حمله کارگران به سلطنت‌طلبان، براندازان و سرنگونی‌پرستان و نیروهای امپریالیستی، بی‌شک بی‌پاسخ نخواهد ماند و مجموع این‌ها گسترده‌ترین رسانه‌ای است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند در اختیار داشته باشد. کارگران هرچقدر لبه انتقادات خود را تیزتر و مشخص‌تر کنند، سیاست کارگری بیشتر معرفی خواهد شد. سیاست کارگری بی‌شک اقبال گسترده‌تری در میان زحمتکشان و فرودستان جامعه

خواهد داشت. انکشاف سیاست کارگری، امکانی مهیا و ضروری است که تلاش بی وقفه‌ی همه نیروهای طبقه‌ی کارگر را می‌طلبد.

اسد نوروزی

سیاست کارگری با نگاهی به شورش‌های آبان ۹۸ و ترور قاسم سلیمانی

* این مقاله برای نخستین بار در اسفند ۹۸ در شماره چهارم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو، مقاله‌ای با عنوان «سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی» انتشار یافت. رئوس کلی این مقاله بر این اساس بود: یک) سازمان درونی طبقه‌ی کارگر؛ دو) موانع موجود بر سر راه ارتقاء سازمانی مبارزات کارگری؛ و سه) اتخاذ سیاست کارگری متناسب با امکانات موجود.

گفتگوها و نقدهایی که در باب این مقاله دریافت کردیم، دامنه گسترده‌ای داشت. نقدهایی که تمامی سطوح مقاله را دربر می‌گرفت. آن بخش از انتقاداتی که به نارسایی متن اشاره داشت ما را بر این داشت تا در هر شماره به بخشی از این نارسایی‌ها اشاره کرده و متناسب با تحولات و تغییراتی که در ساحت مبارزه سیاسی رخ می‌دهد، با تاکید دوباره بر یک سیاست اصولی و البته متناسب با وضعیت مشخص، به جمع‌بندی انضمامی سیاست کارگری باز گردیم. پیش از هر چیز باید روشن شود که چهارنکته‌ای که در انتهای مقاله سیاست کارگری آورده شد و متناسب با آن سیاست مستقل کارگری استخراج شد، اشاره به دقیقه‌ای از مبارزه کارگری داشت. لذا ایجاد هر تغییری در وضعیت، موانعی تازه بوجود آورده و الزامات تازه‌ای برای اتخاذ سیاست کارگری مستقل ایجاد می‌کند.

در شرایط کنونی با در نظر داشتن تمامی جوانب، مسیر سیاست مستقل کارگری به بخشی از طبقه‌ی کارگر که نوک پیکان خصوصی‌سازی‌ها قرار گرفته‌اند، اشاره دارد. به باور ما این بخش از طبقه می‌تواند در مقابله با سیاست‌های تعدیل ساختاری، علاوه بر دفاع از معیشت خویش، منفعت بخش بزرگی از جامعه را نمایندگی کند. این نکته که طبقه‌ی کارگر در کنار مقاومت در برابر تعرضات قانونی و غیرقانونی سرمایه در عرصه تولید، نباید از عرصه‌ی بازتولید کل سرمایه اجتماعی غافل باشد، تنها در صورتی حرفی صرفاً انتزاعی نخواهد بود که از طریق ارتباطات کارگری و با پتانسیلی عاطفی و رفیقانه، موضوع گفتگو و واکنش کارگری حتی در محدوده‌های محفلی قرار بگیرد. تصور اینکه اینگونه واکنش‌ها سریع و طی زمان کوتاهی عمومیت طبقاتی پیدا کنند، بیشتر به رؤیایپردازی می‌ماند تا پراتیک طبقاتی. در مقاله‌ی «سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی»، به نکات اساسی مانند مورد فوق، که مربوط به ظرفیت عملیات سازمانی است، اشاره‌ای نشده است. این دست ابهامات، در فضای آلوده‌ی سیاسی امروز باعث می‌شود جدال نظری و عملی لازم برای پیش‌روی سیاست کارگری شکل نگیرد.

غیاب یک سیاست سراسری کارگری که سنگ‌بنای یک سازمان سراسری کارگری است، معضلات فراوانی در پی خواهد داشت. اگر طبقه‌ی کارگر، خطاب عام مختص به خود را در جریان مبارزاتش بنیان نهد، هر آن احتمال این وجود دارد که بخشی از نیروی آن، جذب سیاست‌های جاری و منحط ناسیونالیستی، جنگ طلبانه و امپریالیستی شود. سیاست‌های سرمایه‌دارانه با زبانی عام با آحاد مردم حرف می‌زنند، طبقه‌ی کارگر نیز باید از دل مبارزات موجود، خود گفتمانی سراسری و عام را طرح‌ریزی کند. امکان این گفتمان‌سازی تا حد زیادی برای آن بخش از طبقه که در مجتمع‌های صنعتی چون هپکو، آذراب، گروه ملی صنعتی فولاد اهواز، کشت و صنعت هفت تپه و ... حضور دارند و به شکل فزاینده‌ای مورد

هجمه واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی‌ها قرار گرفته‌اند، فراهم است. اعتراض به این سیاست‌ها در شکل عام خود که تعرض به حوزه‌هایی چون درمان، آموزش، حمل و نقل و ... را نیز در بر می‌گیرد، می‌تواند به معنای پی‌ریزی یک سیاست عدالت‌طلبانه‌ی سراسری باشد. تلاش برای عام کردن موضوع مبارزات، وحدت طبقه‌ی کارگر را افزایش می‌دهد و بخش‌هایی از فرودستان را جذب جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر خواهد کرد. بر این اساس، تعرض به سیاست‌های بورژوازی و امپریالیستی در عام‌سازی زبان سیاست کارگری رو به آحاد فرودستان و جامعه ضروری است.

سیاست کارگری در شرایط متلاطم ممکن است تنها با تاکید بر عام‌سازی مقابله با سیاست‌های تعدیل ساختاری امکان شکل‌گیری نداشته باشد. سرعت وقایع و تحولات، دشواری‌ها و موانعی پیش می‌آورد؛ پس الزاماً تشریح یک امکان در مبارزه‌ی جاری به معنای تاکید غیرتاریخی بر یک شیوه و راهکار صُلب نیست.

اعتراضات آبان ماه و وقایع حاشیه‌ای آن بیش از هر چیز اشاره به غیاب سیاست مستقل کارگری داشت. افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت بنزین همزمان با تورم افسارگسیخته، بحران معیشتی و اقتصادی و ناچیزسازی دستمزد نیروی کار، تعرضی آشکار و وقیحانه به معیشت کارگران بود و است. در غیاب سیاست کارگری، دو ساحت سیاسی پوزسیون وضع موجود و اپوزیسیون پروغرب و امپریالیستی، تنها سیاست‌های موثر در وقایع جاری هستند. افق یا برنامه‌ی سیاسی بر جنبش، تقدم تاریخی دارند. یک جنبش سیاسی در بدو شکل‌گیری دارای خصلت‌ها و سویه‌های سیاسی-اجتماعی است. آنطور که روایت‌های درون نظام و بخشی از اپوزیسیون چپ می‌گویند شورش‌های آبان اعتراضاتی معیشتی و خود به خودی نبودند که افقی سرنگونی طلبانه، سرمایه‌دارانه، پروغرب و امپریالیستی بر آن‌ها سوار شود. این جنبش، نه «لخته‌ی بی‌پیرایه» بود و نه «جنبشی خودبه‌خودی و خودجوش»؛ به این معنا که در غیاب

یک رهبری کلان شکل گرفته باشد. هر جنبشی که زاده می‌شود دارای مختصات و خصوصیات تعیین‌یافته است. هر شکافی در این تعین و هر مختصات متضادی در یک جنبش متصور است. به فرض می‌شود جنبشی را متصور شد که در آن گرایش‌ها و تعینات عدالت‌طلبانه در کنار تعینات ارتجاعی حضور داشته باشند. اما این بدان معنا نیست که ابتدا جنبشی بدون هیچ خصیصه و مشخصه‌ای بروز می‌کند و در وهله‌ی بعدی جنگ برنامه‌ها، برای تعیین بخشی به جنبش در صحنه، آغاز می‌شود. برنامه‌ها و سیاست‌ها در لحظه تولد جنبش یا حضور دارند یا غایب هستند. دیالکتیک ترقی، استمرار یا تباهی خصوصیات مسلط یک جنبش، از هیچ نمی‌روید. وجود گرایش، برنامه و سیاست حی و حاضر است که می‌تواند دیالکتیک ترقی، استمرار یا تباهی خصوصیات مسلط یک جنبش را ممکن کند. از این رو است که استفاده از الفاظی چون خودبه‌خودی و خودجوش در جهت پنهان کردن برنامه‌های سیاسی هژمون در یک جنبش است. جنبش در سایه‌ی یک برنامه‌ی سیاسی بروز می‌کند و تثبیت می‌شود، در پرتو یک آگاهی یا آگاهی کاذب برنامه‌مند و سازمان یافته می‌شود. استفاده از لفظ خودبه‌خودی انکار و نادیده گرفتن مکانیکی برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که جنبش‌ها رهبری می‌کنند. در شورش‌های نظیر شورش دی ۹۶ و آبان ۹۸، انکار اتمسفر سیاسی موجود، انکاری است شرورانه به قصد همراهی با سیاه‌ترین برنامه‌های سیاسی.

سیاست کارگری در وضعیت موجود، تنها نیروی رهایی‌بخش است که می‌تواند با سازمان‌دهی خود، کار عظیمی انجام دهد. این نیروی طبقه‌ی کارگر است که با پیش نهادن سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه خود که در بستر گرایشی ضدامپریالیستی دنبال می‌شود، می‌تواند رهایی را برای جامعه به ارمغان آورد. تدارک و تبلیغ سراسری این سیاست، انکشافی در ساحت سیاسی و اجتماعی ایران بوجود خواهد آورد.

وقتی شفاف‌ترین تعرض به معیشت طبقه‌ی کارگر، پاسخ‌هایی غیرکارگری و سرمایه‌دارانه دریافت می‌کند، یعنی حکم غیاب سیاست کارگری دیگر یک تحلیل نیست، بلکه یک واقعیت جاری است. با این وجود، باید گفت که در شرایط فعلی، گرایش‌های مترقی موجود در مبارزات طبقه‌ی کارگر، در پی رسوایی و ناکارآمدی سیاست‌های اپوزیسیون و حاکمان در صحنه‌ی سیاسی ایران، امکان به صحنه آمدن برای شکل‌دهی به سیاست مستقل کارگری را دارا هستند.

جنگ و نبرد طبقاتی

نمی‌شود به تاریخ، جنبش‌ها و شورش‌ها فرمان ایست داد. هیچ روند تاریخی منتظر فرمان عقب‌گرد یا سکون نمی‌ماند. انتظار اینکه شورش‌ها صورت نگیرند تا ما مسلح به توان تحرک شویم، کودکانه است. انتظار اینکه جنگ‌ها اتفاق نیفتند چون مبارزه‌ی طبقاتی آماده‌ی تقابل با وضعیت جنگی نیست، خواب‌زدگی است. انتظار اینکه فرودستان جامعه که زبان اعتراض و سلاح اعتراض از آنها دریغ شده است، شهر را خشمگینانه به آتش نکشند، کوته‌بینانه است. «برای مردمی که به تحقیر در تمام شئون و مناسبات اجتماعی تن داده‌اند، نباید برتر و شریف‌تر بود؛ شرافتمندان تنها بار حقارت‌های چنین مردمانی را می‌افزایند. برای مردمی که در تمام حرکات اجتماعی خطا کرده‌اند، نباید نصیحت‌گر بود؛ پندآموزان تنها بر بُعد خطای چنین مردمی می‌افزایند. برای مردمی چنین فروکوفته و درمانده نباید دلسوز بود یا برآنان ترحم کرد؛ ترحم و دلسوزی تنها حسی است که حتی عشق را می‌کشد، کاری که از تفرهم ساخته نیست. آنچه در برابر این مردم انسانی است، همدردی است. در همدردی است که دو انسان برابر، با دردی مشترک بی‌آنکه وامدار یکدیگر باشند، در کنار هم می‌ایستند. برای مردمی چنین باید تنها دوست بود و همدرد، همراه و همپا و شانه به شانه. چنین کسی اگر چه خود حقیر نیست، حقارت دیگران را بر نمی‌تابد و اگر چه خطاکار نیست در خطای دیگران نیز خود

را سهیم می‌داند و مسئولیت آن را می‌پذیرد. آن‌کس که درد می‌کشد تنها به دردِ خود آگاه است و آن‌کس که همدردی میکند نه تنها به درد، بلکه به خود نیز آگاه است. همدرد بودن چون گذر کردن از یک رود است، آن‌سان که رود را از خویش بگذرانیم؛ گذشتن از یک کوه به گونه‌ای که کوه را در خود درنورسیم؛ پیمودن یک راه چونان که راه را در خود ببیماییم. چنین است وحدت جان‌ها و بدانیم که، جان هر زنده دلی، زنده به جان دیگری است»^۱.

طبیعی است شورش‌های نظیر آبان اتفاق بیفتد. کسی هم نمی‌تواند به این جان به لب‌رسیده‌ها بگوید فعلاً تحمل کنید. اما به همین اندازه هم طبیعی است که در غیاب سیاست کارگری مستقل، کل اپوزیسیون سیاه سلطنت‌طلب، مجاهد، فرشگرد، پرو غرب و آمریکایی زوزه بکشند. بر خلاف آنچه حاکمان ایران می‌گویند اینان از شورش‌های جاری سوءاستفاده نمی‌کنند، بلکه آن‌ها طنین صدای خودشان را از خیابان می‌شنود و به تحرک در می‌آیند. حاکمیت سرمایه‌دارانه ایران، هم‌گام با این دارودسته‌های گنگستر با وسیع‌ترین امکانات آموزشی و رسانه‌ای، انسان منفعت‌طلب، خودمحور و میل‌ورز تربیت می‌کنند. انسانی که انحطاط و ازخودیگانگی در تمام ساحت زندگیش خودنمایی می‌کند. انسان تخلیه شده از تفکر، که در آکادمی‌ها رویای آمریکایی تحصیل می‌کند و مدام به شکل مستهجنی در این نمایش پُرزرق و برق فیگور می‌گیرد. طبقه‌ی کارگر وقتی زبانی برای تکلم نداشته باشد، این جامعه‌ی منحط از دهان او فریاد سرخواهد داد. حتی وقتی فرو دستِ جان به لب‌رسیده از گرانی و تورم و فشار معیشتی به میدان می‌آید به جای او فریاد می‌زنند که مسئله ما نان نیست. شرایط جنگی یکی از شرایطی است که ممکن است مبارزات طبقه‌ی کارگر را به محاق بکشاند. همان‌طور که در شماره‌ی سوم نشریه به صراحت گفتیم: «سیاست تهاجم امپریالیستی آمریکا در قبال ایران، حتی اگر به جنگ نظامی منجر نشود، یک سیاست جنگی است.

^۱ بخشی از نامه‌ی یک رفیق به نگارنده.

محاصره‌ی شدید اقتصادی یک کشور، حتی اگر به موشک‌باران آن کشور منجر نشود، یک سیاست جنگی است. تحریم خود یک ابزار جنگی و در پاره‌ای از اوقات، مقدمه‌ی یک جنگ نظامی است. دنبال کردن این سیاست توسط امپریالیسم آمریکا، وضعیت بسیار خطرناکی را در خاورمیانه ایجاد کرده است و مسئولیت ایجاد این وضعیت خطرناک، برعهده‌ی محاصره‌شوندگان نیست. نیروهای طرفدار غرب در ایران، همگام با دولت‌های غربی، طوری وانمود می‌کنند که گویی دولت ایران، مسبب ایجاد این وضعیت خطرناک است؛ «تبیین» وضعیت به این شکل، خود بخشی از تهاجم امپریالیستی و دقیقه‌ی «تحلیلی» این تهاجم است. در این لحظه‌ی تاریخی، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که دقیقاً می‌داند این وضعیت خطرناک که در نتیجه‌ی تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش شکل گرفته، به کجا ختم می‌شود؛ تنها چیزی که قطعی است این است که آمریکا با هدف زمین زدن دولت ایران یا ایجاد یک دگردیسی غرب‌گرایانه در آن و تسلیم آن در مقابل آمریکا، یک سیاست تماماً جنگی را پیش گرفته است که نتایج و تبعات این سیاست، به تمامی هنوز مشخص نیست»^۲. حالا این سیاست جنگی وارد مرحله‌ای تازه شده است. ترور فرماندهی سپاه قدس از جانب آمریکا، یک سیاست جنگی است که در ادامه‌ی تحریم و فشار حداکثری قرار می‌گیرد.

در پی این عملیات ترور، شاهد سیل وقایعی هستیم که به سرعت شتاب می‌گیرند. حمله‌ی موشکی ایران به پایگاه نظامی آمریکا، سقوط هواپیمای مسافری در اثر اصابت موشک پدافند هوایی جمهوری اسلامی و غیره. همانطور که پیشتر گفتیم آمریکا با هدف از میان برداشتن دولت ایران یک سیاست تماماً جنگی در پیش گرفته که تبعات و نتایج آن هنوز مشخص نیست. معلوم نیست وقتی این مجله منتشر می‌رسد چه حجم از اتفاقات رخ داده

^۲ به مقاله‌ی «مقدمات و نتایج سیاسی، اقتصادی و طبقاتی خروج آمریکا از برجام در شماری سوم نشریه‌ی راه نور رجوع کنید.

است. تا همین جا تحولات بزرگی در منطقه رخ داده است که نشانه‌هایش را می‌شود در تصویب طرح پارلمان عراق برای اخراج نیروهای آمریکایی دید. حضور میلیونی تشییع کننده‌ها، احتمال تحولاتی در صحنه داخلی را نیز به همراه دارد. در پی این حضور و دقیقاً در زمانی که تصور می‌شد پیاده‌نظام امپریالیست به کلی تا اطلاع ثانوی امکان تحرکات میدانی را از دست داده باشد و باید نظاره‌گر و امیدوار پیروزی آمریکا در صحنه‌ی جنگ باشد، سقوط هواپیمای مسافربری ضربه قابل توجهی به جمهوری اسلامی وارد کرد و بخش قابل توجهی از پیروزی‌های به دست آمده برای شکل‌دهی به بسیج توده‌ای حول تشییع پیکر قاسم سلیمانی را به حاشیه برد. در چنین شرایطی حضور میدانی معترضان به سقوط هواپیمای مسافربری و نحوه‌ی اطلاع‌رسانی درباره‌ی علت حادثه، مانده‌ای الهی بود برای دولت‌مردان آمریکایی؛ چنان‌که اینان از شادی پاره شدن عکس فرماندهی ترور شده‌ی سپاه و احترام معترضان به پرچم آمریکا در پوست نمی‌گنجیدند.

دولت ایران در پناه تشییع میلیونی، انتظار آنچه در دی ۹۸ اتفاق افتاد را نداشت. اما سیاست‌های دولت به‌نحوی است که وقوع اتفاقاتی چون آبان ۹۸ را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. همانطور که دولت آمریکا اعلام کرده است در وقایع دی ۹۶، آبان ۹۸ و دی ۹۸ با توجه به وجود شدیدترین تحریم‌ها، حتی برای نمونه یک شعار علیه دولت آمریکا سر داده نشده است. از این منظر، همه‌ی این اعتراضات در یک اتمسفر مشترک سیاسی صورت گرفته‌اند. تفاوت‌ها اما همچنان اهمیت دارند. شورش‌های آبان ۹۸ و دی ۹۶ همگی پایه‌هایی معیشتی داشتند و اگرچه شکل خود این شورش‌ها سرمایه‌دارانه و امپریالیستی بود، در نتیجه‌ی سیاست‌های تعرضی سرمایه‌دارانه رخ دادند. اما تجمعات دی ۹۸ حاصل یک رخداد بود؛ یک امکان گشوده بود که برای بقاء، نیاز به حمایت و دخالت مستقیم لجستیک امپریالیسم دارد. این تجمعات مانند آنچه در آبان ۹۸ رخ داد، به‌خاطر حضور فرودستان و اعتراضات معیشتی، مخدوش و

فریب‌دهنده نیستند. برخی محتواهای معیشتی اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ یا ایفای نقش بخش‌هایی از فرودستان در این اعتراضات، عده‌ی فراوانی را به دیار هپروت گمانه زنی و بخت و اقبال سپرد. همین چپ سرنگونی‌طلبی که به خاطر عملیات نظامی آمریکا علیه دولت ایران هلهله سر داده بود، پس از دی ۹۶ انقلاب کارگری نوید می‌داد و قبا‌ی «بلشویسم» به تن کرده بود. همان‌طور که گفته شد حضور دوباره‌ی اقشار متوسط و به اصطلاح «مدرن و تحصیل‌کرده‌ای» که برای چند روز دانشگاه‌ها و خیابان‌های تهران را اشغال کردند و تبدیل به حنجره‌ی ترامپ شدند، امکانی گشوده است. امکان گشوده‌ای که از «اوباما، اوباما، یا با اونا یا با ما» تا «دشمن ما همین جاس، دروغ میگن آمریکاس» ادامه داشته است و تا اطلاع ثانوی ادامه دارد. این اقشار متوسط، بی‌پروا تر از همیشه دل به مداخله‌ی مستقیم چکمه‌پوشان آمریکایی بسته‌اند و برای کشاندن تانک‌ها و نفربرهای ارتش آمریکا به شهرهای ایران، حتی بعضاً حاضرند عافیت‌طلبی «طبقه‌ی متوسطی» را کنار نهند و برای اقتناع امپریالیسم به تهاجم گسترده‌تر، از خود در خیابان‌ها، «شجاعت» و حتی انتحار نشان دهند. در کنار این، آنان به این امید بسته‌اند که بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر و فرودستان را به سربازان پیاده‌ای تبدیل کنند که در خیابان‌ها برای پیشبرد طرح و نقشه‌ای سرمایه‌دارانه و امپریالیستی، سنگر می‌سازند و برای آنان می‌جنگند. آنان، کارگران، محرومان، حاشیه‌نشینان و فرودستانی می‌خواهند که با تمام نیت‌های خوبی که ممکن است داشته باشند، الکن و بی‌زبان باشند و جاده را برای قاتلان خود صاف کنند.

رویه‌ی سیاسی و اقتصادی دولت همچنان نسبت به طبقه‌ی کارگر تعرضی است و هیچ نشانه‌ای از عقب‌نشینی دولت از برنامه‌های تهاجمی جاری به چشم نمی‌خورد. تنها در یک پرده در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۹۹، کف دستمزد کارگران که مشمول مالیات خواهد شد، پایین‌تر آورده شده است. در قانون بودجه‌ی ۱۳۹۸، مالیات بر دستمزد کارگران، به میزان ده

درصد بر مازاد دستمزد دو میلیون و ۷۵۰ هزار تومان اعمال می‌شد و این قانون مالیاتی عیناً برای کارکنان دولت هم رعایت می‌شد؛ اما در لایحه بودجه‌ی سال ۹۹، مالیات بر دستمزد کارگران، ده درصد بر مازاد دو میلیون و ۳۰۰ هزار تومان و مالیات بر دستمزد کارکنان دولت، ده درصد بر مازاد سه میلیون تومان در نظر گرفته است. (البته هنوز این لایحه به تصویب نهایی مجلس نرسیده اما هیچ نشانه‌ای از مخالفت هم در میان نمایندگان مجلس به چشم نمی‌خورد). دولت بر دستمزدهای ناچیز کارگران مالیات وضع کرده و همزمان معافیت‌های مالیاتی گسترده برای سرمایه‌داران بزرگ وضع می‌کند. در کنار این، دولت در سالیان اخیر، مجوز افزایش نرخ‌های بی‌سابقه‌ای به این سرمایه‌داران داده و آن‌ها علاوه بر این که از معافیت‌های مالیاتی گسترده‌ای برخوردار هستند، با تحمیل نظام‌مند تورم کمرشکن به طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست، سودهای مضاعف کلانی به جیب می‌زنند.

پیشبرد مبارزه‌ی کارگری در چنین شرایطی پیچیدگی‌های تازه‌ای پیدا می‌کند. شرایط جنگی، فشار بر اقتصاد و انتقال این فشار به طبقه‌ی کارگر را افزایش می‌دهد. در شرایط جنگی، اعتراض و اقدام علیه این شرایط به راحتی به هم‌پیمانی با ترامپیست‌ها ترجمه می‌شود. از سویی جریانات اپوزیسیون آمریکایی، حقیقتاً وضعیت را مساعد می‌یابند تا از این اعتراضات بهره برده و شرایطی میدانی را برای کمک به جبهه‌ی امپریالیسم هموار کنند و از سوی دیگر، سرکوب اعتراضات از سوی دولت و کارفرما با شرایط راحت‌تری صورت می‌گیرد. در میان اعتراضات آبان ۹۸ به صورت حاشیه‌ای شاهد آن بودیم که عده‌ای از معترضان خواهان اعتراض کنترل‌شده و تنظیم‌شده علیه گرانی بنزین بودند اما شعله‌های آتش و خشم به راحتی این مکانیسم‌های متفاوتی را که ممکن بود بروز کند و شکلی متفاوت به خود بگیرد، به حاشیه برد؛ این حذفی بود که هم برای سرکوب‌گر مطلوب بود هم برای جریانات پرو امپریالیست. حکومت در شعله‌های آتش به سادگی گوش‌اش را به روی اعتراضات معیشتی بست و

چماق‌اش را بیرون آورد و جریانات سرنگونی‌طلب، نفس راحتی کشیدند که «بنزین بهانه است، اصل نظام نشانه است».

سیاست کارگری در چنین شرایطی باید با تأکید بر عام‌سازی مقابله با سیاست‌های تهاجمی آزادگذارانه‌ی دولت سرمایه‌داری، همزمان پی‌گیری مبارزه‌ی طبقاتی در محیط کار، سیاست‌ورزی عدالت‌طلبانه، ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی در خیابان را مدنظر داشته باشد. شکست‌های پی‌درپی سیاست سرنگونی‌طلبی که هر نبردی را جنگ نهایی ترسیم کرده و امکان برنامه‌ریزی هدفمند و سازمان‌یافته را سلب می‌کند و با بمباران تبلیغاتی و ایدئولوژیک و عمده کردن صداها و شعارهای خود، امکان بروز نوعی دیگر از سیاست‌ورزی را تضعیف می‌کند، باید مورد توجه کل طبقه قرار بگیرد. کارگران هفت تپه، هپکو، آذراب و... امکان عام‌سازی مطالبات ضدسرمایه‌دارانه را دارند و فرودستان و کارگرانی که بارها به مثابه گوشت دم توپ مصرف شده‌اند، باید در مقابل خط سیاسی منحط پروغری که چهل سال است در کنار سرکوب‌گران، فاجعه به بار آورده، ایستادگی کنند. همزمان هر درجه از ایستادگی و مقاومت در برابر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی تهاجمی دولت سرمایه‌داری در ایران، می‌تواند نقطه‌ی امیدی باشد در دل توده‌هایی که مسیری برای خروج از این انسداد سیاسی طلب می‌کنند. سرعت وقایع و تحولات، دشواری‌ها و موانعی پیش می‌آورد که تحرک و روشن‌بینی بیشتری را از پیشروان مبارزه‌ی طبقاتی طلب می‌کند. لذا سیاست مشخص در قبال این وضعیت الزامی است. در این راستا سعی می‌کنم نکاتی را مطرح کنم و انتظار بر این است تا دیگر کوشندگان نیز سهم خود را ایفا نمایند.

۱- برخی گمان می‌کنند جنگ هنوز شروع نشده، غافل از اینکه ما هم اکنون در صحنه‌ی نبردیم. کسی که فکر می‌کند جنگ هنوز واقعاً شروع نشده، قطعاً می‌خواهد تسلیم شود. اما ممکن است زمانی برای تسلیم شدن نیز باقی نمانده باشد. سیاست کارگری باید

معطوف به این واقعیت باشد و آینده‌ی مبارزات خود را در این شرایط برنامه‌ریزی کند. سیاست نه به جنگ، وقتی کشوری مورد تهاجم امپریالیستی قرار گرفته است، سیاست تسلیم است. سیاست دفاع میهنی به ظاهر سراسر است، اما وقتی حاکمیت سرمایه، طبقه‌ی کارگر را به مثابه سنگ زیرین آسیاب طلب می‌کند، باید مورد هجمه قرار بگیرد تا از تعرض به معیشت و سرکوب سازمان‌های کارگری عقب نشینی کرده و شرایط دفاع مهیا شود. وقتی مدیر عامل هفت تپه (اسد بیگی)، ترور قاسم سلیمانی را تسلیت گفته و آمادگی مردم برای جنگ را اعلام می‌کند قرار نیست خودش به جنگ برود، این زالویی که خون کارگران هفت تپه را مکیده، حالا جان کارگران را در جنگ طلب می‌کند. در شرایط جنگی، هرگونه ادغام در نیروهای سیاسی بورژوازی موجود از جمله اپوزیسیون و حاکمیت، به معنای قربانی کردن سیاست کارگری است. کارگران موظف هستند صحنه جنگ را به درستی تشریح کرده و نقش نیروهای امپریالیستی را افشا کنند. همزمان کارگران باید تعرض سرمایه‌داری و دولت سرمایه به طبقه‌ی کارگر را به عنوان سیاست‌های خائنانه رسوا کنند.

۲- شکست یا پیروزی در این وضعیت برای طبقه‌ی کارگر حیاتی است. کارگران ایران هم‌صدا با تمام ملت‌های خاورمیانه باید خواهان خروج آمریکا از منطقه باشند. احتمال این وجود دارد که شکستی جبران‌ناپذیر از زاویه‌ی سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی دولت ایران به کشور تحمیل شود. سیاست کارگری باید معطوف به افشا و روشن‌گری باشد. ناکارآمدی دولت سرمایه‌داری در دفاع از کشور که از خود سرمایه‌دارانه بودن آن، نشأت می‌گیرد، باید بی‌رحمانه مورد هجمه قرار بگیرد.

۳- امروز بیشتر از هر زمانی هم‌پیمانی اپوزیسیون مزدور با سیاست‌های آمریکا روشن شده است. طبقه‌ی کارگر لحظه‌ای نباید در عقب راندن این نیروهای سیاه درنگ کند. اگر تا

دیروز به شکل حاشیه‌ای شعارهای ارتجاعی اینان از اعتراضات کارگری شنیده می‌شد از امروز انتظار می‌رود نه تنها این صداها ی جزئی خاموش شوند، بلکه صداها ی روشن و شفافی علیه این مزدوران به گوش برسد.

۴- آن جماعت گسترده‌ای که در مراسم تشیع ترور شده‌ها شرکت کردند، اگر چه از هم‌پیمانی با نیروهای آمریکایی در این لحظه مبرا هستند اما باید دانست که این جماعت گسترده، مقوله‌ی عدالت اجتماعی و نبرد طبقاتی را در هم‌پیمانی با دولت حاکم نادیده گرفته و به سادگی عدالت اجتماعی را به بهای امنیت فروخته‌اند. باید به این نیروهای وسیع اجتماعی گوشزد کرد که در غیاب سیاست عدالت‌طلبانه و سوسیالیستی، امنیت نیز به راحتی قربانی خواهد شد؛ همان‌طور که سیاست‌های سرمایه‌سالار تاکنون زمینه را برای هژمون شدن سیاه‌ترین پروژه‌های امپریالیستی در جنبش‌ها هموار کرده و صدای امپریالیسم در بسیاری از اعتراضات، از دهان توده‌ها فریاد شده است. بعد از این نیز ادامه این سیاست‌ها لطمات جبران‌ناپذیری به همراه خواهد داشت. گذشته از این، بعید نیست با گذشت زمان کوتاهی و رقیق شدن احساسات، شاهد نیروهایی باشیم که از میان همین تشیع‌کنندگان تن به تسلیم در برابر امپریالیسم می‌دهند.

۵- برای همه‌ی فرودستان و طبقه‌ی کارگر باید روشن شود که سرمایه‌داری وطنی و بین‌المللی هردو عاملان این شرایط تباه‌کننده‌اند. لذا به همان اندازه که شفاف باید علیه سیاست‌های جنگ‌افروزان آمریکا ایستادگی کرد، باید در برابر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی داخلی نیز به عنوان عامل تشّت و شکاف درون جبهه دفاعی، ایستاد.

سیاست کارگری در این دوره وظایف سنگینی بر دوش دارد. شکست‌ها و موانع پیشین همچنان پابرجا هستند و معضلات جدید نیز به آنها افزوده شده‌اند. با وجود همه مواردی که

ذکر شد، نمی‌توان هیچ سیاست نجات‌بخش دیگری از هیچ نیروی اجتماعی جز طبقه‌ی کارگر انتظار داشت. تنها این طبقه و سیاست مستقل این طبقه است که می‌تواند مقاومتی حقیقی و سراسری را در برابر همه نیروهای تباه‌کننده برپا کند.

اسد نوروزی

نقشه‌ی راهی برای مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر

* این مقاله برای نخستین بار در آذر ۱۳۹۷ در مجله‌ی هفته منتشر شد.

اعتراضات طبقه‌ی کارگر ایران به شدت افزایش یافته است. ظرف روزها و هفته‌های اخیر، کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و گروه ملی صنعتی فولاد، خیابان‌های شوش و اهواز را به عرصه‌ی مبارزات خود تبدیل کرده‌اند و اعتصاب را به تجمع و راهپیمایی گره زده‌اند. همزمان سرمایه‌داری و دولت آن، فشارها بر کارگران و فرودستان ایران را به بالاترین حد رسانده‌اند و اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی ایران نیز حتی پیش از آغاز تحریم‌های وحشیانه‌ی دولت آمریکا، وارد بحران شده است. دولت آمریکا قصد دارد جمهوری اسلامی را در سیاست منطقه‌ای خود به تسلیم وادارد و طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت آن در ایران نیز مثل گذشته، «راهِ» تحمل فشارهای آمریکا و از سر گذراندن **بحران اقتصادی** را در این دیده‌اند که فشارها را بر مردمان کارگر، فرودست و تهی‌دست جامعه سرشکن کنند و با انتقال تبعات بحران به طبقه‌ی کارگر و فرودست جامعه، از سرمایه و سرمایه‌داری حراست و حفاظت نمایند. در این وضعیت وخیم و پیچیده، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باید چه مسیری را انتخاب کند تا از دل این مبارزه، راهی به رهایی اجتماعی و ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه، یافت شود؟ نقشه‌ی راه طبقه‌ی کارگر چه می‌تواند باشد؟

نخستین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که شکلِ مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر (شاخص‌تر از همه مبارزات کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و گروه ملی فولاد) با شورش و اعتراضاتی که در دی‌ماه سال ۱۳۹۶ بر صحنه‌ی جامعه ظاهر شد، تفاوت دارد. با این حال، این تفاوتِ شکل در مرحله‌ی فعلی، تضمین‌کننده‌ی موفقیت مبارزات کارگری نیست و همچنان خطرِ سیطره‌ی شکلِ شورش‌های دی‌ماه سال ۹۶، جنبش طبقه‌ی کارگر ایران را تهدید می‌کند. **شکل شورش‌های دی‌ماه سال گذشته**، سرمایه‌دارانه-امپریالیستی بود: افق و چشم‌انداز این شورش‌ها، ایجاد یک دولت لیبرالِ سرمایه‌دارانه‌ی طرفدار آمریکا در ایران بود. آن جنبش اسیر یک تباهیِ دوجوهی بود: از یک سو قصد داشت شکل جدید و ویرانگری از سرمایه‌داری را بر جامعه‌ی ایران حاکم کند و از سوی دیگر این شکل از سرمایه‌داری را به اتحاد با دولت آمریکا و سایر دولت‌های همسو با آن پیوند زده بود؛ یعنی با همان دولت‌هایی که در سراسر دوران معاصر، خاور میانه را به خاک و خون کشیده‌اند و هیچ نقطه‌ای از این منطقه‌ی جغرافیایی از برنامه‌های توسعه‌طلبانه و استعماری آنان، در امان نبوده است. در شورش‌های دی‌ماه، این تباهیِ دوجوهیِ سرمایه‌دارانه و استعماری، با جانبداری از سفاکان تاریخ مصرف گذشته‌ای که یک‌بار دیگر و به طرز عجیبی غسل تعمید می‌یافتند، همچون خاندان پهلوی، تکمیل می‌شد.

سه مبنایی که باعث می‌شد تا بلافاصله شورش‌های دی‌ماه سال ۹۶، شکلِ سرمایه‌دارانه-امپریالیستی پیدا کند، تقدس سرمایه‌داری، باور به لیبرالیسم و نفی امپریالیسم بود. مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر اما برای سرمایه‌داری تقدسی قائل نیست و برای لیبرالیسم آن هم تره خُرد نمی‌کند. با این حال، جنبش طبقه‌ی کارگر همچنان از طرف مبنای سوم، یعنی نفی امپریالیسم، تهدید می‌شود. تا زمانی که مبارزه با امپریالیسم و جبهه‌گیری علنی علیه آن، به یک خصیصه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر تبدیل نشود همواره این خطر وجود دارد که کل

مبارزات طبقه‌ی کارگر با تمام توان و نیروهایش به دیگِ جوشان برنامه‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی ریخته شود. جنبش طبقه‌ی کارگر تاکنون شکل شورش‌های دی‌ماه را نپذیرفته است؛ با این حال، برخی شعارهای جانبی نظیر «سوریه را رها کن؛ فکری به حال ما کن»، به‌عنوان بخشی از محتوای حاشیه‌ای، در آن دیده می‌شود. ضرورت دارد که مبارزات طبقه‌ی کارگر، از این دست شعارها دوری کرده و دامن خود را به آن‌ها آلوده نکند. سوریه، عراق، افغانستان، یمن، لیبی، ایران و غیره در حال حاضر مورد هجوم توسعه‌طلبانه و امپریالیستی آمریکا هستند و جنبش طبقه‌ی کارگر نباید فراسطِ دشمن‌شناسانه‌ی خود در بُعد بین‌المللی را از دست دهد. جنبش طبقه‌ی کارگر تاکنون اجازه نداده که این دست شعارها از یک محتوای جانبی فراتر رفته و به خصیصه‌ی تعیین‌کننده‌ی شکل جنبش آن تبدیل شوند؛ اما این کافی نیست و این جنبش باید با صراحت هرچه تمام‌تر، مبارزه با امپریالیسم را به یک خصیصه‌ی تعیین‌کننده‌ی خود تبدیل کند. سرمایه‌داری و دولت آن، همزمان با اعمال تحریم، محاصره و هجوم از جانب دولت آمریکا، هجوم تازه‌ای را به سفره‌ی طبقه‌ی کارگر و فرودستان ایران سامان می‌دهند و این تنها جنبش طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند با هر دو نوع هجوم، بستیزد. ستیز با این دو نوع هجوم، هجوم امپریالیستی-سرمایه‌دارانه (نظیر هجوم دولت آمریکا و متحدان دولتی و غیردولتی آن) و هجوم سرمایه‌دارانه، باید انعکاسی فوری در مبارزات طبقه‌ی کارگر پیدا کند و همزمان با مبارزه با سرمایه‌داری و فجایع آن نظیر خصوصی‌سازی و آزادسازی، پرچم مبارزه با دولت آمریکا و فجایع آن نظیر تهاجم امپریالیستی به کشورهای مختلفِ خاور میانه نیز بالا برده شود. مرگ بر سرمایه و مرگ بر امپریالیسم، تحریم و توسعه‌طلبی، دو شعار هستند که می‌توانند و باید به خصلت‌نمای جنبش طبقه‌ی کارگر در این مرحله تبدیل شوند.

حلقه‌ی واسطی که همه چیز و همه‌ی حاضرین را در شورش‌های دی‌ماه ۹۶ را به هم وصل می‌کرد و آن‌ها را ذیل چشم‌انداز سرمایه‌دارانه-امپریالیستی قرار می‌داد، سرنگونی طلبی بود. سرنگونی طلبی به معنای پیوند زدن هر خواسته‌ای به سرنگونی جمهوری اسلامی و اتحاد با هر نیرو، جنبش یا دولتی خارجی برای نیل به سرنگونی است. سرنگونی طلب با هر گرایش و نیرویی از آمدنیوز و رضا پهلوی گرفته تا محمد بن سلمان و ترامپ و جان بولتن متحد می‌شود و از هر برنامه‌ی امپریالیستی از تحریم و ترور در ایران گرفته تا جنگ و تهدید دائمی به جنگ حمایت می‌کند تا از این طریق، پلی به سمت براندازی جمهوری اسلامی ایجاد کند. سرنگونی طلبی نه تنها هیچ نقطه‌ی اشتراکی با انقلابی‌گری ندارد بلکه کمپ خود را در نقطه‌ی مقابل اردوگاه آزادی خواهی و عدالت طلبی انقلابی برپا کرده است. مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر، اسیر این سرنگونی طلبی نیستند و آشکارا با آن تفاوت دارند.

در مقابل سرنگونی طلبی شورش‌های دی‌ماه، جنبش موجود طبقه‌ی کارگر غالباً پلاکاردهایی با مضمون حمایت از برخی نهادها در جمهوری اسلامی بالا می‌برد یا در بیانیه‌های خود از پایبندی به برخی نهادهای حکومت در جمهوری اسلامی سخن می‌گوید. مبارزات طبقه‌ی کارگر به این پلاکاردها و این نوع سخنان نیاز ندارد؛ حتی این پلاکاردها و این نوع سخنان نمی‌توانند برای جنبش طبقه‌ی کارگر و فعالان آن، حاشیه‌ی امن ایجاد کنند و مانع از برخورد امنیتی با آن‌ها شوند. دولت سرمایه‌داری در ایران نشان داده است که وجود این نوع پلاکاردها و سخنان در تجمعات اعتراضی را ملاک نحوه‌ی برخورد خود قرار نمی‌دهد و برای سرکوب جنبش طبقه‌ی کارگر، لحظه‌ای درنگ نمی‌کند. وجود تصاویر یا پلاکاردهایی مبنی بر حمایت از برخی نهادهای حکومتی، باعث نمی‌شود تا شلاق‌ها بر تن کارگران فرود نیایند. جنبش طبقه‌ی کارگر به این پلاکاردها نیاز ندارد و باید خود را به نمادهای مستقل خویش، مجهز کند. به جای این پلاکاردها، جنبش طبقه‌ی کارگر می‌تواند مبارزات خود را با پلاکاردهای

«مرگ بر دولت آمریکا» و «مرگ بر تحریم و هجوم امپریالیستی»، تکمیل کند. تنها طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند با مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای آزاد و عدالت‌طلبانه، با امپریالیسم و برنامه‌های توسعه‌طلبانه‌ی آن، به‌نحوی واقعی و رهایی‌بخش مبارزه کند. وقتی طبقه‌ی کارگر می‌تواند پرچم مبارزه با امپریالیسم را بالا ببرد، چرا باید به پلاکاردهای حمایت از برخی نهادهای دولتی تمسک جوید، در حالی که کلیت دولت سرمایه‌داری در ایران دم به دم و همزمان با هجوم امپریالیسم، به سفره‌ی طبقه‌ی کارگر و فرودستان، هجوم می‌برد؟ واضح است که جامعه‌ی بهتر تنها از دل مبارزه بر مبنای یک سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه و رهایی‌بخش اصیل و واقعی بیرون می‌آید و لوازم این سیاست، مبارزه‌ی توأمان با سرمایه‌داری و امپریالیسم است.

جنبش طبقه‌ی کارگر با سیاست اجتماعی ضد سرمایه‌دارانه‌ی خود می‌تواند بخش‌هایی از فرودستان را که بدون هیچ نیت سوئی، از بد حادثه و به دلیل در دست نبودن بدیلی قابل رویت، به شورش‌های دی‌ماه و گفتمان کلان حاکم بر آن «پناه» برده بودند، جذب خود کند. اگر شورش دی‌ماه، فرودستان را به بیراهه می‌برد، جنبش طبقه‌ی کارگر، گام نهادن در راه رهایی را به آن‌ها نشان می‌دهد. از سوی دیگر، جنبش طبقه‌ی کارگر با نمایش گرایش بین‌المللی ضد امپریالیستی خود می‌تواند بخش‌هایی از فرودستان را که بیم آن دارند که ایران به وضعیت عراق و سوریه دچار شود و به همین دلیل به موضع انفعال و تردید در افتاده‌اند را جذب خود کند. تنها طبقه‌ی کارگر است که بنا به جایگاه طبقاتی خود و بنا به این واقعیت که منافع‌اش در تضاد با سرمایه است، می‌تواند رهبری‌کننده‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی باشد. سایر نیروهای اجتماعی، به دو شکل به هجوم امپریالیستی پاسخ می‌دهند: یا تسلیم در برابر امپریالیسم و همراهی با آن را تجویز می‌کنند یا همزمان با حمله و هجوم امپریالیستی بر

وسعت و شدتِ حمله‌ی خود به سفره‌ی طبقه‌ی کارگر و شرایط زندگی فرودستان می‌افزایند. جنبش طبقه‌ی کارگر می‌تواند این هر دو شکل سرمایه‌دارانه را در هم بشکند و خود را در مقامِ بدیلِ عدالت‌طلبانه و رهایی‌بخش در پیشخوان جامعه ظاهر کند.

طرحی برای طرحِ مطالبات در مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر

جنبش‌ها با مطالبات خود و چشم‌انداز و افقی که این مطالبات در آن قرار می‌گیرند، پیش می‌روند. استراتژی است که مطالبات را به‌نحوی صورت‌بندی می‌کند که این مطالبات به لوازمِ تحققِ چشم‌اندازی که جنبش در پی آن است، تبدیل شوند. جنبش طبقه‌ی کارگر هم باید مطالباتِ صحیح و مترقی‌ای را در مقطع فعلی مطرح کند و هم باید دیدی استراتژیک داشته باشد و فراموش نکند که این مطالبات باید در پیوند با چشم‌انداز جنبش طبقه‌ی کارگر که ایجاد یک جامعه‌ی آزاد و عادلانه است، مطرح شوند.

در مقطع فعلی ضرورت دارد که جنبش جاری طبقه‌ی کارگر به سمت عام‌سازیِ خواسته‌های مشخصِ خود حرکت کند. کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و پیش از آن‌ها کارگران هپکو، مطالبه‌ی مخالفت با خصوصی‌سازی کارخانه‌های خود را مطرح کرده‌اند. این خواسته در سطحی حوزه‌ای-مشخص مطرح شده است؛ بدان معنا که آنان خواستار پایان دادن به خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی‌ای که خود در آن کار می‌کنند، شده‌اند. این خواسته می‌تواند به خواسته‌ای عام تبدیل شود؛ یعنی کارگران می‌توانند خواستار پایان دادن به تمام خصوصی‌سازی‌هایی شوند که در چند دهه گذشته صورت گرفته است. کارگران در هر شرکت یا شهری که دست به اعتصاب، تجمع یا راهپیمایی می‌زنند، می‌توانند خود برنامه‌ی خصوصی‌سازی و تمام خصوصی‌سازی‌های صورت گرفته پس از پایان جنگ هشت‌ساله عراق با ایران را زیر سوال ببرند و خواستار لغو آن‌ها شوند. پس، عام‌سازی و گسترشِ خواسته‌ی

مشخص لغو خصوصی سازی از اهمیت زیادی برخوردار است. کارگران باید خواستار لغو خصوصی سازی تمام شرکت های تولیدی از نساجی ها گرفته تا شرکت های تولید سیمان، معادن، نیروگاه ها، پتروشیمی ها و پالایشگاه ها، خودروسازی ها، تولیدی های دارو، شرکت های تولید لوازم خانگی و غیره شوند. خصوصی سازی در ایران به خلق فاجعه منجر شده است. لیبرال ها و سینه چاکان بازار آزاد می گویند در ایران خصوصی سازی صورت نگرفته و بنگاه ها به «خصوصی ها»، صندوق های بازنشستگی یا شرکت های «شبه دولتی» واگذار شده اند. این که چنین شرکت هایی در مقام خریدار بنگاه های خصوصی شده ظاهر شده اند و بنا به سرمایه زیادشان تنها آنان بوده اند که می توانسته اند چنین بنگاه های غول پیکری را خریداری کنند، تغییری در اصل قضیه ایجاد نمی کند. بنگاه های واگذار شده دیگر دولتی یا عمومی نیستند و همچون بنگاه های خصوصی و با همان منطق بنگاه های خصوصی و در قالب همان قوانین اداره می شوند و اداره کنندگان آن ها به تنها چیزی که فکر می کنند حداکثر سازی سودهایشان است. گذشته از این، خصوصی سازی هایی که در بیشترین سطح به فاجعه دامن زده اند، اتفاقاً همان خصوصی سازی هایی هستند که به اصطلاحاً «بخش خصوصی واقعی»، یعنی همان ها که لیبرال ها سنگ شان را به سینه می زنند، واگذار شده اند: به هیکو نگاه کنید که در سال ۱۳۸۵ به سرمایه داری به نام علی اصغر عطاریان واگذار شد؛ به گروه ملی فولاد نگاه کنید که در سال ۱۳۸۸ به گروه سرمایه گذاری امیرمنصور آریا و مه آفرید امیر خسروی واگذار شد؛ به شرکت کشت و صنعت و نیشکر هفت تپه نگاه کنید که در سال ۱۳۹۴ به اسدیگی ها و شرکت های زئوس و آریاک واگذار شد. حباب پهلوان پنبه های به اصطلاح بخش خصوصی «واقعی» باید ترکیده باشد؛ این ها همگی شرکت هایی بودند که با ثمن بخش به بخش خصوصی «واقعی» واگذار شدند. طبقه ی کارگر نباید اسیر اسطوره سازی های لیبرال ها شود و باید با هر نوع و شکل خصوصی سازی و تمام خصوصی سازی های صورت گرفته مبارزه کند.

در شوش پای خانواده‌های کارگران نیز به تجمعات باز شده است: کارگران خطاب به جامعه می‌توانند خواستار پایان دادن به خصوصی‌سازی آموزش، درمان، تفریح (نظیر خصوصی‌سازی سالن‌های ورزشی و ورزشگاه‌ها و پولی شدن استفاده از آن‌ها) و خصوصی‌سازی جاده‌ها و اتوبان‌ها (از طریق پولی شدن عبور و مرور از آن‌ها) شوند. این نوع، خصوصی‌سازی‌ها از طریق بالا بردن هزینه‌های زندگی طبقه‌ی کارگر و فرودستان، نیروی کار را هرچه بیشتر ارزان کرده‌اند و از سوی دیگر وادی‌های جدیدی را به تولید کالایی و انباشت سرمایه گشوده‌اند. طبقه‌ی کارگر می‌تواند خواستار پایان دادن به این اشکال خصوصی‌سازی شود.

از لحاظ تاکتیکی، عام‌سازیِ مبارزه با خصوصی‌سازی، مطالبه‌ی بسیار مهمی در این مقطع از زمان است. بازگشت مالکیت بنگاه‌ها به بخش دولتی برای جنبش طبقه‌ی کارگر، در این مقطع، پیروزی در نبرد و برای سرمایه‌داری شکست در نبرد محسوب می‌شود. اما وقتی استراتژیک نگاه کنیم، این نبرد تنها بخش از جنگِ اجتماعی بزرگ‌تر بین طبقه‌ی کارگر و فرودستان با طبقه‌ی سرمایه‌دار است و پیروزی در این نبرد به‌تنهایی ضامن پیروزی در جنگ نیست. از منظری کلان‌تر، دولتی‌سازی شرکت‌ها، یک پیشروی برای طبقه‌ی کارگر و یک عقب‌نشینی برای سرمایه‌داری محسوب می‌شود. ما به‌عنوان طبقه‌ی کارگر باید به یاد داشته باشیم که حتی در دوران دولتی بودن بنگاه‌ها نیز وضع مناسبی نداشتیم. در سرمایه‌داری، کارخانه‌ای که دولتی است نیز همچنان بنا به قوانین سرمایه‌داری و طبق منطق سرمایه‌داره می‌شود و در فرآیند تولید همچنان این سرمایه‌دار است که بر کارگر حاکم است. مدیران کارخانه در کارخانه‌های دولتی نقش سرمایه‌دار را ایفا می‌کنند و گذشته از این، شرایط کلی اقتصاد سرمایه‌داری بر کارخانه‌های دولتی نیز تأثیر می‌گذارد. در برخی از کشورها دیده شده است که وقتی بنگاه بزرگی متعلق بخش خصوصی ورشکسته می‌شود، دولت آن را دولتی‌سازی می‌کند و پس از این که این بنگاه با ثروت عمومی، «نجات» داده شد، دوباره پس از چند سال و بعد

از نوسازی‌های صورت گرفته، به بخش خصوصی واگذار می‌شود. ما به‌عنوان طبقه‌ی کارگر باید استراتژیک نگاه کنیم و دائماً سطح مطالبات خود را بالا ببریم. راضی شدن به دولتی‌سازی برخی بنگاه‌ها مجدداً در مدت کوتاهی مشکلات بزرگی را بر سر کارگران آوار می‌کند. کارگران هفت تپه فراموش نمی‌کنند که در دهه‌ی ۸۰ و در زمان دولتی بودن بنگاه با مشکلات مشابهی مثل دستمزدهای معوقه، شرایط بسیار بد کاری و دستمزدهای پایین دست و پنجه نرم می‌کردند.

حتی اگر دولت، کل سهام یک کارخانه -به‌عنوان مثال شرکت هفت تپه- را به کارگران آن واگذار کند، باز هم مجموع این کارگران به‌عنوان مدیران جدید کارخانه مجبورند آن را در چارچوب قوانین سرمایه‌داری مدیریت کنند؛ باز هم، چون کلیت جامعه سرمایه‌داری است، آنان مجبورند برای به‌سازی دستگاه‌ها، بالا بردن بهره‌وری کار و پایین آوردن هزینه‌ی تولید تلاش کنند و این معنایی جز آن ندارد که کارگران مجبورند خود را بیشتر استثمار کنند تا با شرکت‌های رقیب در بازار بتوانند رقابت کرده و از بازار خارج نشوند؛ باز هم سایر مؤلفه‌های اقتصاد سرمایه‌داری، نظیر قیمت شکر در بازار، تعرفه‌ی واردات شکر، سطح تولید آن در کشور، قابلیت دسترسی به اعتبارات بانکی و غیره، مشکلات بزرگی را برای کارگران ایجاد خواهد کرد. فراموش نکرده‌ایم که بخش قابل توجهی از سهام معدن زغال‌سنگ زمستان یورت که در اردیبهشت سال ۹۶ بر سر معدن کاران آن خراب شد، متعلق به بازنشسته‌های معادن زغال‌سنگ بود. برخی از دولت‌ها، بخشی از سهام شرکت‌هایی که قصد واگذاری آن‌ها را دارند به کارگران واگذار می‌کنند و این یکی از رویه‌های مورد استفاده در خصوصی‌سازی است. با تمامی این اوصاف، کارگران شرکت نیشکر هفت تپه چه با مبارزات خود، خصوصی‌سازی این شرکت را لغو کرده و دوباره شرکت به بخش دولتی برگردانند و چه موفق شوند بدون پرداخت هرگونه وجهی به سازمان خصوصی‌سازی، دولت را مجبور کنند تا سهام

کارخانه را به آن‌ها واگذار کند، به موفقیتی در مبارزه دست یافته‌اند و سرمایه‌داری و دولت آن را به عقب رانده‌اند. با این حال، این موفقیت باید تنها به عنوان یک موفقیت تاکتیکی محسوب شود و خود به نقطه‌ای عزیمتی برای مبارزات بیشتر و گسترده‌تر در راستای ایجاد یک جامعه‌ی عدالت‌طلبانه و آزاد تبدیل شود. نیاز به تأکید بیشتر نیست که عام‌سازی خواسته‌ی خصوصی‌سازی و حمله به اصل اجتماعی خصوصی‌سازی در این مقطع (مبارزه با خصوصی‌سازی در تمام اشکال آن)، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و کارگران مبارز هفت تپه، گروه ملی فولاد و هپکو (به همراه خانواده‌های خود) در شرایط موجود، در جایگاهی قرار دارند که به بهترین وجه می‌توانند بار رهبری این مبارزه را بر دوش کشند. آنان می‌توانند و باید لغو خصوصی‌سازی را نه تنها در کارخانه‌های خود بلکه در کل کشور خواستار شوند.

در کنار لغو خصوصی‌سازی، نسخه‌ی عام خواسته‌های دیگری را نیز می‌توان مطرح کرد. تورم، ارزش نیروی کار کارگران ایران را به شدت ارزان ساخته است. قیمت ضروریات زندگی به شدت افزایش یافته و قیمت برخی از اجناس و ارزاق حتی افزایش چندبرابری را تجربه کرده است. دستمزد کارگران در شرایط فعلی کفاف تأمین نیازهای حداقلی زندگی را نیز نمی‌دهد. قیمت مواد اولیه‌ی مورد استفاده در تولید نیز شدیداً افزایش یافته و برخی از سرمایه‌داران حتی از افزایش دویست تا سیصد درصدی برخی از اقلام مواد اولیه خبر می‌دهند. کارگران حتی اگر مواد اولیه یا ماشین‌آلات بودند نیز تاکنون قیمت نیروی کار آنان افزایش یافته بود، چرا که مواد اولیه و ماشین‌آلات بالاخره به سرمایه‌داری تعلق دارند و «بی‌صاحب» نیستند. از منظر طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت آن، این تنها طبقه‌ی کارگر است که «بی‌صاحب» است و (به قول آن‌ها) «باید مانع از این شد که قیمت نیروی کار کارگر افزایش یابد». ما به عنوان طبقه‌ی کارگر باید این نظرگاه سرمایه‌دارانه را در هم بشکنیم. کارگران در مبارزات جاری خود باید

درخواست افزایش دستمزد برای تمام طبقه‌ی کارگر (از جمله معلمان، پرستاران و غیره) را مطرح کنند؛ شکل مشخص پرداخت دستمزدهای معوقه یا افزایش دستمزد در این کارخانه و آن کارخانه می‌تواند جای خود را به شکل عام افزایش دستمزدها در کل کشور و برای تمام کارگران (از جمله کارگران بیکار شده به دلیل بحران اقتصادی و کارجویان) دهد. گرایشات سرمایه‌دارانه‌ی مدعی «نمایندگی» کارگران که در کمیته‌ی دستمزد شورای عالی کار حضور دارند، عنوان می‌کنند که «هزینه‌ی ماهانه‌ی سبد معیشت خانوارهای کارگری به بیش از سه میلیون و پانصد هزار تومان افزایش یافته است». برخی ارقام بالاتری را برای هزینه‌های معیشت کارگران عنوان می‌کنند. بسم‌الله؛ سرمایه‌داری و دولت آن هر کدام را که می‌خواهند ملاک بگیرند و حداقل دستمزد ماهیانه را از یک میلیون و صد و چهارده هزار تومان فعلی به بیش از سه میلیون و پانصد هزار تومان، افزایش دهند. کارگران می‌توانند این خواسته را در تجمعات خود در سطح کارخانه و شهر مطرح کرده و بر سر آن دست به مبارزه‌ی واقعی بزنند. به همین ترتیب، سایر خواسته‌های مطرح شده توسط کارگران هر کارخانه‌ای، از پرداخت حق بیمه و بیمه‌ی تکمیلی گرفته تا ایمنی در فرآیند کار، امنیت شغلی، بهبود شرایط کار و غیره، نسخه‌های عامی دارند که زمان مطرح کردن این نسخه‌های عام فرا رسیده است. جنبش طبقه‌ی کارگر در شرایط فعلی آن قدر توان دارد که بتواند این عام‌سازی را پیش ببرد.

مبارزات جاری و مسأله‌ی سازمان‌های مستقل کارگری

مسأله‌ی مهم دیگر، مسأله‌ی سازمان‌های کارگری است. انسجام در مبارزه و مطالبات طبقه‌ی کارگر از طریق سازمان‌های آن ایجاد می‌شود. دید استراتژیک به مبارزه، پیوند زدن مبارزه‌ی روزمره به افق و چشم‌انداز مبارزاتی مختص به طبقه‌ی کارگر، شکل نمی‌گیرد مگر این‌که همزمان با مبارزه، طبقه‌ی کارگر سازمان‌های خود را نیز ایجاد کند. این سازمان‌ها، در حالت نطفه‌ای می‌توانند شکل کمیته‌ها و هسته‌های سازماندهی و هماهنگ‌کننده‌ی مبارزات در کف

کارخانه را داشته باشند. قطعاً تا زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، طبقه‌ی کارگر به این هسته‌ها و کمیته‌های کوچک و کاملاً منعطف در سطح خرد واحدهای تولیدی نیاز دارد. با این حال، طبقه‌ی کارگر باید سازمان‌های شناخته‌شده و رسمی‌ای نیز در مبارزه‌ی خود ایجاد کند که تشکیل آن‌ها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. سطح مبارزات و شرایط مشخص موجود است که تعیین می‌کند ایجاد چه نوع سازمانی باید در اولویت قرار گیرد.

در هفت تپه، کارگران در تابستان امسال یک گام مهم برداشتند و با برگزاری یک سلسله انتخابات مستقل و آزاد در ادارات مختلف شرکت هفت تپه (نظیر تجهیزات، کشاورزی، کارخانه شکر، خدمات پشتیبانی، زیربنایی و غیره)، بیست و دو نماینده برای خود انتخاب کردند و بدین ترتیب مجمع نمایندگان شرکت هفت تپه را شکل دادند. این یک گام مهم بود. مجمع عمومی سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه بعد از سال ۱۳۸۷ که این سندیکا با رأی‌گیری عمومی کارگران رسماً بازگشایی شد، برگزار نشده است و در این مدت برخی از اعضای هیأت رئیسه‌ی سندیکا بازنشسته شده‌اند. مجمع نمایندگان که تاکنون در مقام یک سازمان کارگری پیشرو و مبارز ظاهر شده است باید جای پای خود را با فرصتی که اعتصابات، تجمعات و راهپیمایی‌های کارگران مهیا کرده‌اند، سفت نماید. این مجمع می‌تواند نامی رسمی برای خود انتخاب کند و نسبت‌اش را با سندیکای کارگران هفت تپه مشخص نماید. قدرت عملی‌ای که فعلاً مجمع نمایندگان به دلیل مبارزات کارگران و پیشرو بودن نمایندگان کارگران به‌دست آورده است، به‌مراتب بیش از سندیکای کارگران هفت تپه است. این مجمع باید اساسنامه داشته باشد و نامی (شورای کارخانه، اتحادیه و غیره) بر آن گذاشته شود؛ شرح وظایف و اختیارات این ارگان کارگری ایجادشده، در اساسنامه باید مشخص شود و تعیین گردد که مجمع عمومی این ارگان در چه فواصل زمانی برگزار می‌شود. بهتر است قدرت عملی این ارگان، ضمانت قانونی پیدا کند تا بعداً و در صورت عوض شدن شرایط،

دولت سرمایه‌داری نتواند مجمع نمایندگان را نابود کند. این سازمان کارگری در کارخانه می‌تواند برای خود دفتر ایجاد کند و می‌تواند با ایجاد یک صندوق، مثل موارد متعددی در دنیا، برای پیشبرد مبارزه و حمایت از ابتکار عمل کارگران مبارز، از کارگران حق عضویت دریافت کند. این چیز عجیبی نیست و اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها در تعداد بسیار زیادی از کشورها دفتر رسمی دارند. در شرکت هفت تپه، قدرت کارگران به اندازه‌ای است که بتوانند این امور را پیش ببرند. علاوه بر این، از آن‌جا که این سازمان کارگری نوپا هم‌اکنون ایجاد شده، می‌توان تلاش کرد که این آگاهی در بین کارگران نهادینه شود که این سازمان، مهم‌ترین ابزار در دست کارگران هفت تپه است و لذا باید تلاش کرد که هرگونه تعرض از طرف نهادهای سرمایه‌داری به آن خنثی شده و با واکنش قاطع کارگران مواجه شود. مجمع نمایندگان هفت تپه (همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد) با شوراهای کارگری کارخانه یا کمیته‌های کارخانه تفاوت دارد؛ اما به‌رغم این تفاوت، شاید بهتر باشد این سازمان جدید، شورای کارگری شرکت هفت تپه نامیده شود، وظایف فراتری را نسبت به وظایف معمول یک سندیکا بر عهده گیرد و در حالی که مدیرعامل و دار و دسته‌اش متواری بوده و پرونده‌ی جرایم اقتصادی دارند، فشار بیاورد تا مدیران کارخانه را کارگران انتخاب کنند یا بر مدیران نظارت مستمر داشته باشند. مهم‌تر از همه این است که این سازمان نوپا، سریعاً به یک تشکل دائمی، عُرفی و جاافتاده در بین کارگران تبدیل شود. در کنار این، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه نیز می‌تواند در جریان مبارزات کارگران، با برگزاری مجمع عمومی و انتخابات، نیروی خود را تجدید کرده و خون جدیدی در رگ‌های خود، جاری سازد.

کنترل کارگری و شورایی در مبارزات کارگران شرکت هفت تپه به‌عنوان یک خواسته‌ی جانبی در حال حاضر مطرح شده است. طرح چنین موضوعی، خارج از کتاب‌ها و جزوات و در جریان مبارزات عملی طبقه‌ی کارگر از اهمیت بسزایی برخوردار است. چشم‌انداز جنبش

طبقه‌ی کارگر که در این نوشته از آن سخن گفته‌ایم، چیزی جز مدیریت کارخانه‌ها (مدیریت صفر تا صد تمام امور تولید) توسط شوراهای کارگری کارخانه و حکمرانی در کل جامعه توسط شوراهای طبقه‌ی کارگر و متحدان آن در شهر و روستاها نیست. بنابراین، جنبش طبقه‌ی کارگر در چشم‌انداز خود نه تنها کنترل کارگری، بلکه مدیریت کارگری تولید و اداره‌ی کارگری جامعه را دارد. در واقع در جامعه‌ی عدالت‌طلبانه و آزاد، در سطح خرد کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، این شوراهای کارخانه هستند که مدیریت فرآیند تولید را در دست می‌گیرند و در سطح کلان جامعه نیز وظایف حکمرانی توسط شوراهای شهر و روستای طبقه‌ی کارگر و متحدان فرودست آن، ایفا می‌شود. بدین ترتیب، «دموکراسی» جعلی سرمایه‌داری که چیزی جز دیکتاتوری طبقه‌ی سرمایه‌داری بر کُل جامعه نیست، جای خود را به بالاترین سطح دموکراسی می‌دهد: استبداد سرمایه در کف کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی خاتمه می‌یابد و جای خود را به مدیریت شورایی تولید توسط کارگران می‌دهد؛ در سطح اجتماعی کلان نیز «دموکراسی» جعلی و یک‌سویه‌ی سرمایه‌دارانه و «انتخاب‌های» همواره بین بد و بدتر آن خاتمه می‌یابد و جای خود را به دموکراسی حقیقی و حکمرانی طبقه‌ی کارگر و متحدان آن در جامعه می‌دهد. تا آن‌جا که به موضوع این نوشته مربوط می‌شود، در سطح فرآیند تولید، طبقه‌ی کارگر نه تنها به دنبال کنترل کارگری، بلکه به دنبال مدیریت کارگری است.

با تمامی این اوصاف، کنترل کارگری از آن نوعی که به عنوان مثال توسط کمیته‌های کارخانه در انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه یا توسط شوراهای کارگری بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران اعمال شد، تنها در شرایط بحران انقلابی و قدرت دوگانه در جامعه می‌تواند، وجود داشته باشد. در شرایطی که چنین بحران انقلابی یا قدرت دوگانه‌ای وجود ندارد نیز طبقه‌ی کارگر در مبارزات خود خواهان نظارت بر فرآیند تولید در کارخانه می‌شود اما واضح است که چون طبقه‌ی مسلط، طبقه‌ی سرمایه‌دار است در چنین شرایطی، سازمان‌های کارگری نمی‌توانند

قدرت کمیته‌های کارخانه در روسیه‌ی بعد از انقلاب ۱۹۱۷ یا شوراهای کارگری در ایران بعد از بهمن ۵۷ را داشته باشند. کنترل شورایی در کارخانه زمانی می‌تواند تضمینی برای بقا داشته باشد که در خارج از کارخانه و در سطح کلان حکمرانی جامعه، شوراهای کارگری شهرها و روستاها به‌عنوان اندام‌های حکومت کارگری وجود داشته باشند و جنبش طبقه‌ی کارگر را تا مرزهای نوینی به پیش بُرد و از آن حراست کنند. در انقلاب روسیه، در صورتی که شوراهای (شویِت‌ها) وجود نمی‌داشتند و به‌عنوان ارگان‌های حکومت کارگری عمل نمی‌کردند، کنترل یا مدیریت کارگری اعمال‌شده توسط کمیته‌های کارخانه (که سازمانی انتخابی از طرف کارگران هر کارخانه بودند) به‌سرعت توسط طبقه‌ی سرمایه‌دار و گرایشات سرمایه‌داری برچیده می‌شد؛ کما این که بعد از انقلاب ۵۷ شاهد بودیم که در غیاب چنین ارگان‌هایی، شوراهای کارگری که در سطح کارخانه‌ها فعالیت می‌کردند سرکوب شدند.

در شرایط موجود، در برخی کارخانه‌ها با چندین هزار کارگر، سرمایه‌داری و خصوصی‌سازی آن، چنان گندی بالا آورده‌اند، که هیچ سرمایه‌داری حاضر نیست تملک آن‌ها را بپذیرد و حتی بازگشت تملک کارخانه به دولت هم نتوانسته مشکلات را پایان دهد. هیکوی اراک در سال ۱۳۹۵ از واگن‌سازی کوثر (علی اصغر عطاریان) گرفته شد و به شرکت هیدرواطلس (اسداله احمدپور) واگذار شد؛ مجدداً در اردیبهشت ۱۳۹۷، هیکو از احمدپور گرفته شد و دوباره به عطاریان واگذار گردید؛ سپس در پایان خرداد ۱۳۹۷، اعلام شد که هیکو موقتاً به سازمان خصوصی‌سازی واگذار شده و دولت برای این کارخانه، مدیرعامل و اعضای هیأت‌مدیره انتخاب کرد! گروه ملی فولاد در سال ۱۳۹۵ به بانک ملی واگذار شد؛ سپس در اواسط سال ۱۳۹۶ به عبدالرضا موسوی مالک ایرلاین زاگرس داده شد و دوباره در اردیبهشت ۱۳۹۷ به بانک ملی واگذار شد! در کشت و صنعت نیشکر هفت تپه نیز شاهد مشکلات مشابهی هستیم و امید اسدیگی مدیرعامل این شرکت فعلاً دلارها را برداشته و پا به فرار گذاشته است. ضعف

سرمایه و انبوهی از مشکلات در این شرکت‌ها باعث شده تا نوعی از نظارت و کنترل کارگران در این کارخانه‌ها عملی باشد و از این حیث، خواسته‌ی کنترل و نظارت کارگران در این کارخانه‌ها مترقی است. با این حال، نباید فراموش کرد که کارگران می‌توانند در این کارخانه‌ها اعمال کنند همچنان در چارچوب سرمایه‌داری و قوانین آن است و این کنترل با کنترل یا مدیریتِ کارگریِ کمیته‌های کارخانه یا شوراهای کارخانه تفاوت دارد. در وضعیت فعلی (آذر ۱۳۹۷)، حتی اگر یک سازمان کارگری در یک کارخانه، نام شورا را داشته باشد نمی‌تواند مثل شوراهای کارخانه‌ای عمل کند که در شرایط بحران انقلابی، عملاً مدیریت کارگری کارخانه‌ها را در دست می‌گیرند. از این حیث، کارگران مبارز باید با دیدی استراتژیک، مبارزات فعلی و مطالبات فعلی را به چشم‌انداز و افق مبارزاتی طبقه‌ی کارگر پیوند بزنند و دائماً این سوال را پیش بکشند که چگونه می‌توان مبارزه را یک گام فراتر بُرد. دست یافتن به نظارت کارگری در سه کارخانه‌ای که از آن نام بردیم از اهمیت برخوردار است و یک عقب‌نشینی برای سرمایه‌داری محسوب می‌شود؛ اما نباید فراموش کرد که با توجه به حاکمیتِ کلی سرمایه‌داری، همچنان این نظارت در چارچوبِ منطقی سرمایه خواهد بود و توسط آن محدود خواهد شد. علاوه بر این، تا زمانی که سرمایه همچنان بر جامعه حکومت می‌کند و در واقع تا زمانی که در جامعه‌ی سرمایه‌داری قرار داریم، هر عقب‌نشینی‌ای توسط سرمایه موقتی خواهد بود و با عوض شدن شرایط، سرمایه‌داری سعی خواهد کرد همه‌ی داده‌های خود را باز ستاند. (به این دلیل، طبقه‌ی کارگر باید مبارزه را دائماً به سطح کلان‌تری ارتقاء داده و دست‌آوردهای خود را با ابزارهایی که در دست دارد، عُرفی ساخته و آن‌ها را به رویه‌ی جافتاده تبدیل کند).

پس اولاً باید مراقب بود که نظارتی را که ممکن است کارگران در شرایطِ سیطره‌ی سرمایه‌داری بر فرآیند تولید داشته باشند (و با مبارزات خود به آن برسند) را با مدیریت

کارگری‌ای که جنبش طبقه‌ی کارگر در شرایط بحران انقلابی آن را بنیان می‌نهد، خلط نکرد. این دو نباید یکسان انگاشته شوند. مورد اول، گام مهمی در مبارزات کارگران محسوب می‌شود اما پایان مبارزه نیست و باید با دیدی استراتژیک به وادی‌های جدیدی از مبارزه، گره بخورد. ثانیاً چون سرمایه‌داری با عوض شدن شرایط، سعی می‌کند داده‌ها را باز ستاند و اجازه نمی‌دهد تا طبقه‌ی کارگر چند کارخانه را به جزایری مجزا از جامعه برای قدرت‌نمایی خود تبدیل کند، لازم است که در کنار عمق بخشیدن به مبارزات مشخص در کارخانه‌هایی مشخص، بر سر گسترش مبارزات در سطحی ملی و عام و گسترش مبارزات در کلیه‌ی سطوح طبقه‌ی کارگر، مبارزه صورت گیرد. در واقع، کارگرانی که با تلاشی ستودنی، پیشانی مبارزات طبقه‌ی کارگر هستند و رزمندگی بیشتری دارند از یک سو باید مبارزات خود در سطح کارخانه‌هایشان را عمق ببخشند و از سوی دیگر باید این مبارزات را در سطح کلیت طبقه‌ی کارگر و کلیت جامعه، گسترش دهند و مطالباتی را مطرح کنند که بخش‌های هرچه بزرگ‌تری از جامعه را به حرکت وادارد. این هر دو سطح مبارزه، در صورتی که با هم پیگیری شوند، همدیگر را متقابلاً تقویت خواهند کرد: گسترش دادن مبارزه و عام کردن آن سرمایه‌داری را وادار به عقب‌نشینی‌های بیشتری می‌کند و موفقیت‌هایی که در سطح کارخانه‌های مشخص (در سطح مبارزه‌ی حوزه‌ای) به دست آمده‌اند تضمین و دوام بیشتری می‌یابند؛ و عمق یافتن مبارزات حوزه‌ای (در کارخانه‌های مشخص) و افزایش دستاوردهای آن، اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر در سطح کلی جامعه را افزایش می‌دهد و به دور جدیدی از مبارزات طبقه‌ی کارگر و فرودستان در سطح ملی دامن می‌زند. در نقطه‌ی مقابل باید گفت که اگر تنها بر سطح مبارزات مشخص حوزه‌ای تکیه شود و گسترش مبارزات به سطحی عام

فراموش شود، دستاوردهای مبارزات حوزه‌ای نیز پس از عوض شدن شرایط و بازیابی و افزایش قدرت سرمایه‌داری، از دست خواهد رفت.

کارگران معترض سایر کارخانه‌ها نیز در جریان تجمعات خود می‌توانند دست به برگزاری رأی‌گیری بزنند و سازمان‌های مستقل خود را ایجاد نمایند. مطمئناً در گروه ملی صنعتی فولاد، برگزاری یک رأی‌گیری و ایجاد یک سندیکا (یا یک سازمان مستقل کارگری با نامی دیگر نظیر شورای کارگران)، دشوارتر از برگزاری همه‌روزی راهپیمایی و تجمع در سطح شهر اهواز نیست. (آنان در روز اول آذر ۹۷، یک مجمع عمومی برگزار کرده‌اند و به همین ترتیب می‌توانند تشکلی مستقل خود را نیز ایجاد کرده و آن را نهادینه سازند.) ایجاد سازمان جدید به اتحاد بیشتر در بین کارگران و پیش‌برد مبارزات آن‌ها کمک می‌کند. مبارزترین کارگران می‌توانند خود را در معرض رأی همگانی کارگران یک شرکت قرار دهند و بدین ترتیب به طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت آن، نشان دهند که نه یک «فعال کارگری» منفرد، بلکه نماینده کارگران هستند و هرگونه برخورد قضایی-امنیتی با آن‌ها برخورد با کل طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شود. بدون ایجاد سازمان مستقل کارگری در این مرحله، کارگران و مبارزات آنان در ماه‌های آینده آسیب‌پذیر خواهند بود. دولت سرمایه‌داری حتی هنگامی که تحت فشار کارگران، امتیازی اعطاء می‌کند هم سرکوب کارگران را فراموش نخواهد کرد. کوچک‌ترین تغییری در توازن قوا در سطح کارخانه‌هایی که کارگران آنان فعلاً رزمنده هستند، باعث خواهد شد تا بلافاصله دولت سرمایه‌داری به سراغ سرکوب مبارزترین کارگران برود. فراموش نباید کرد که پس از کاهش حجم اعتراضات و تجمعات کارگران هپکو در اراک، در اوایل آبان ۹۷، ۱۵ کارگر این کارخانه به حبس و شلاق محکوم شدند. کارگران حق طلب هپکو پیش از این‌ها می‌توانستند در جریان اعتراضات خود، با ایجاد یک تشکل جدید، نمایندگان خود را در سازمانی جاافتاده مستقر کنند و علاوه بر ورود مبارزه به یک فاز جدید و پیشرفته‌تر، برای

نمایندگان خود تا حدی حاشیه‌ی امنیت ایجاد کنند. آن‌ها می‌توانستند با ایجاد سازمان مستقل خود، انحلال شورای اسلامی کار در هپکو را برای همیشه اعلام کنند. کارگران هپکو آغازگر دوران جدیدی از مبارزات کارگری بودند: خانواده‌های خود را به تجمعات اضافه کردند؛ دست به تحصن شبانه به همراه خانواده‌های خود در پارک ملی اراک زدند؛ و اعتراضات خود را با کارگران شرکت آذرآب هماهنگ کردند. این ابتکارات و ایستادگی‌های آنان ستودنی است و برای آنان هنوز هم ایجاد سازمان کارگری مستقل دیر نشده است. در کل باید به یاد داشت که گرچه ایجاد یک سازمان یا سندیکای جدید، به معنای بیمه‌ی کارگران مبارز و مبارزات کارگری در مقابل برخوردهای امنیتی نیست و همچنان سرکوب از طرف دولت سرمایه‌داری وجود خواهد داشت، اما ایجاد سازمان مستقل، هم گامی ضروری در مبارزه است و هم قدرت کارگران در برابر برخوردهای احتمالی را افزایش خواهد داد.

اقدام کارگران این کارخانه‌ها، نسبت به ایجاد سازمان‌های مستقل کارگری، اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر در سایر نقاط ایران را افزایش می‌دهد و یک راه مبارزاتی جدید به روی آن‌ها می‌گشاید. در این مقطع از تاریخ، مبارزات طبقه‌ی کارگر به چنان وسعت و بلوغی رسیده است که بتواند بر سر ایجاد سازمان‌های مستقل کارگری مبارزه کند. گذشته از این، کارگران این کارخانه‌ها تا امروز با مبارزات یکدیگر اعلام همبستگی کرده‌اند. آنان می‌توانند این اعلام همبستگی را خارج از چارچوب تقویتِ روحیه‌ی طبقاتی هم دنبال کنند. کارگران مبارز کارخانه‌های هپکو، هفت تپه و گروه ملی، می‌توانند به این سمت حرکت کنند که با تشکیل سازمان‌های مستقل خود و تعیین نمایندگان خود، شکل اولیه‌ی یک اتحادیه‌ی کارگری سراسری را برای کل کارخانجات و واحدهای تولیدی ایجاد نمایند. آنان می‌توانند به سمتی حرکت کنند که با تعیین نمایندگانی از هر یک از این کارخانه‌ها در سازمانی سراسری، یک اتحادیه‌ی کارگری سراسری برای تمام کارگران ایران تشکیل دهند.

سرمایه‌داری در ایران در حال نشان دادن زشت‌ترین و زمخت‌ترین چهره از خود و در حال اِکِرانِ نمایشِ دائمیِ فقیرسازیِ توده‌های کارگر و فرودست است. قطعاً کارگران واحدهای تولیدی بسیاری بر عقیده‌اند که شرایطِ اسفناکِ کارخانه‌های هپکو، هفت تپه و گروه ملی فولاد و تهاجمِ خشنِ سرمایه در این کارخانه‌ها، آینده‌ی آن‌ها را به آن‌ها نشان می‌دهد. آنان نیز تابِ تحملِ این نمایشِ فقر و استثمار را ندارند و به تکاپو خواهند افتاد تا آینده‌ای روشن‌تر از امروز برای خود بسازند. آنان نیز به جای این نمایشِ کریه، به دنبالِ نمایشی خواهند رفت که خود مؤلف و سازنده‌اش باشند. در این نمایشِ رهایی‌بخش، عدالت‌طلبانه و حقیقتاً ضداستعماری، ما طبقه‌ی کارگر، همگی دست در دست کنار هم ایستاده‌ایم.

سامان حق‌وردی

عام‌سازی خواسته‌ی مشخص «ابطال خصوصی سازی»

از جانب جنبش کارگری

* این نوشته برای نخستین بار در بهمن ۱۳۹۷ در نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

مبارزه‌های کارگران در ایران وارد مرحله متفاوتی شده است. طولانی شدن مدت اعتصاب‌ها، عمق مشارکت خانواده‌های کارگری، سرریز اعتراضات از محیط کار به محیط شهری و اعلام حمایت کارگران واحدهای مختلف صنفی از هم‌دیگر و پشتیبانی بخش‌های مختلف کارگری از حیث جغرافیایی، نشانه‌های گسترش مبارزه‌های کارگری است، اما تاکید بر مرحله تاریخی متمایز مبارزه‌های جاری از گسترش عددی و جغرافیایی این مبارزه‌ها نتیجه گرفته نمی‌شود. به بیان دیگر، تنها گسترش مبارزه‌ها نمی‌تواند اثبات ورود به دوره تازه‌ای از آن باشد. تهیه گزارش از اعتراض‌های کارگری و قطار کردن اخبار این مبارزه‌ها، عده‌ای را به جمع و تفریق وامی‌دارد که برای اندازه‌گیری قدرت طبقه کارگر به نیروسنجی مشغول شوند. به هر اندازه اعتراضات کم یا زیاد شود به خیل ناامیدان و امیدواران افزوده می‌شود. امروز بیشتر از هر زمانی مبارزه‌های طبقه کارگر تماشاجی و هوراکش با خود به همراه دارد. به همین واسطه تحلیل مبارزه سیاسی طبقه کارگر به عقب رانده می‌شود.

با گسترش عددی مبارزه‌های صنفی، سیل بیانیه‌ها و کمپین‌های حمایتی به راه می‌افتد. کمپین‌هایی که به ظاهر برای بلند کردن صدای کارگران و جلوگیری از سرکوب کارگران

تشکیل می‌شوند. سطح گسترده و هماهنگ این کمپین‌های سیاسی، تقریباً تمامی جریان‌های اپوزیسیون را دربرمی‌گیرد (به استثنای عده‌ای اندک که خطر ارتجاع سرخ مانعشان می‌شود). این اتحاد گسترده سیاسی یا همان فراخوان به سرنگونی، هربار بساطش را جایی پهن می‌کند که بازارش داغ باشد. با کسادى بازار و رکود عددی، اختلاف‌ها بالا می‌گیرد و کوچ دسته‌جمعی به بازار جدید آغاز می‌شود.

در ابتدا گفتم گسترش عددی مبارزه‌ها نمی‌تواند به تنهایی نشانگر ورود به مرحله تازه‌ای باشد. اعتصاب ۳۰ روزه چیز تازه‌ای در تاریخ مبارزه‌های کارگری نیست. شرکت خانواده‌های کارگری و تمام خصوصياتی که برای تشریح وضعیت کنونی برشمرده می‌شود هم چنین نیستند. اما فیلم‌های کوتاه منتشرشده از اعتراض‌های کارگری و سخنرانی‌های کارگران، مقوله تازه‌ای بود که به شکل وسیعی توجه‌ها را به خود جلب کرد. چهره‌های تازه‌ای از فعالان کارگری معرفی شدند و هواداران فراوانی در اپلیکیشن‌های اجتماعی پیدا کردند. معلوم شد استفاده از امکانات رسانه‌ای می‌تواند قدرت بیشتری به اعتراضات صنفی اعطا کند. در این شماره، دو گزارش کارگری از کشت و صنعت مغان و آلومینیوم المهدی و هرمزال تهیه شده است. به عنوان مثال در همین گزارش‌ها با تشکیل شورای نمایندگان کارگری در آلومینیوم‌سازی المهدی روبه‌رو هستیم؛ شورایی که در مرداد ۱۳۹۵ کنترل کارخانه را به دست گرفت و از ورود عوامل و منتصبان مالک کارخانه جلوگیری به عمل می‌آورد. اعتراض‌هایی گسترده و پیگیر که در ادامه به تفصیل مطالعه خواهید کرد. اما این اعتراضات و مانند اینها، چنانچه امروز شاهدش هستیم مورد توجه عمومی قرار نگرفتند. آنچه از جانب عده‌ای گسترش مبارزه‌های کارگری شناخته می‌شود، بیشتر معطوف به تعداد فیلم‌هایی است که از اعتراض‌ها دیده‌اند. تعداد اعتصاب‌ها، تعداد کارگران معترض و گستره جغرافیایی این اعتراضات به شکل آماری مورد قیاس قرار نمی‌گیرند. آنچه به عنوان گسترش اعتراض‌ها مورد

توجه سازمان‌های سیاسی قرار دارد، بی‌نیاز از مقایسه آماری است. از این نگاه گسترش یعنی توان بسیج اجتماعی و همه‌گیر شدن برای پیشبرد امر سرنگونی. از این نگاه تفاوتی بین جنبش کارگری با شورش دی‌ماه، اعتراض زنان و امثالهم نیست، لذا اتمام اعتصاب حتی بعد از ۳۰ روز این هواداران عاج‌نشین را خشمگین می‌کند. اگر کارگری با ادامه اعتصاب مخالفت کند تا مقام یک جاسوس و مزدور مورد حمله قرار خواهد گرفت، حتی اگر گروهی خودی مثل «اتحادیه آزاد» بعد از پایان اعتصاب جسارت کند و خبر پایان اعتصاب را اعلام کند به عنوان خائن مجازات خواهد شد. یا مرگ یا سرنگونی به حساب جان کارگر، تنها پیام‌رسانی است که فریاد می‌شود. تمام نبردها برای اینها نبرد تا پای جان است. تاریخ طبقه کارگر لحظات مبارزه برای نبرد مرگ و زندگی را نیز تجربه کرده است، اما مبارزه‌های جاری تنها تدارکی است برای مبارزه‌های بعدی. پیمودن مسیری است برای قدرتمندتر شدن و آماده شدن برای نبرد نهایی.

بر مدار سرنگونی‌طلبی، رویه‌ای حاشیه‌ای‌تر هم وجود دارد. از نگاه این رویه حاشیه‌ای، گسترش عددی اعتراض‌ها و شکل‌گیری یک کمیت بزرگ‌تر، کیفیتی تازه به وجود خواهد آورد. به بیان دیگر، گسترش مبارزه‌ها، کیفیت تغییر رژیم را به همراه خواهد داشت. در این مدار، اصالت با تغییر یا استحاله رژیم است و تمام پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی برای تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به حاشیه رانده می‌شود. نفوذ سازمان سیاسی طبقه کارگر، قدرت مستقل پرولتری برای مقابله با سیاست‌های بورژوازی و آگاهی سیاسی درون طبقه کارگر، مقولاتی زائد هستند که پیچ و تاب غیرضروری به مدار سرنگونی وارد می‌کنند. بر همین اساس تمام توجیهات تئوریک و به اصطلاح سوسیالیستی که از دل تاریخ فراخوانده می‌شوند، پوششی هستند برای پنهان کردن اصل موضوعه یا همان خواست سرنگونی. مبارزه نظری با این چپ سرنگونی‌طلب باید ناظر بر این انحراف بزرگ باشد، در غیر این صورت توان

بسیاری را از کف خواهد داد. حرکت‌های تارزانی این چپ در دفاع از حزب لنینی تا دفاع از سازمان‌های خودپوی طبقه کارگر و جنبش‌های خودبه‌خودی باید در زمینه فرار از سیاست کمونیستی و قربانی کردن سیاست طبقاتی به نفع جنبش سرنگونی‌طلبی فهم شود.

بی‌ربط بودن این دست سیاست‌ها با منافع طبقاتی و حتی منفعت‌های صنفی کارگران، باعث می‌شود تا حد زیادی این سازمان‌ها و جریان‌ها از جانب کارگران طرد شوند، اما این بدان معنا نیست که توان تخریبی این جریان‌ها به صفر نیل می‌کند. از جانب اینها، بیشترین آسیب متوجه نمایندگان و پیشروهای کارگری خواهد شد. ژست‌های کارگرپناهی، امکانات اندک سازمانی، رسانه‌ای و جایگاه سیاسی روشنفکری اینها، می‌تواند در اغوا کردن فعالان کارگری موثر واقع شود. تلاشی که از سال‌ها قبل موجب فساد بخشی از فعالان کارگری شده است، می‌تواند برای به انحراف کشیدن فعالان امروز و آینده نیز موثر واقع شود. منفعت کلان طبقه کارگر در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی، باید سنگ محکی در دستان این رفقا باشد.

نمایندگان و پیشروان مبارزات کارگری با تکیه بر سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه و سوسیالیستی، همراه با تکیه بر سیاست بین‌المللی ضدامپریالیستی، نقاب از چهره بخش بزرگی از دشمنان طبقه کارگر برخواهند داشت. تاریخ مبارزات کارگری به کرات اثبات کرده است که هیچ نماینده کارگری به سادگی نمی‌تواند محبوبیت خود میان کارگران را حفظ کند.

علاوه بر تلاش‌های سرکوبگران و عاملان سرمایه برای تخریب رهبران عملی طبقه کارگر، اشتباهات سیاسی و محاسباتی خود این رفقا نیز می‌تواند موجبات شکست را فراهم کند.

تناقضات بی‌شماری که سیاست سرنگونی‌طلبانه با منافع طبقاتی و صنفی کارگران به همراه خواهد داشت، موجب طرد و خلع‌ید از مدافعان این سیاست‌ها خواهد شد، حتی اگر این مدافع، نماینده صادق و رزمنده کارگری باشد که هزینه‌های زیادی را در طی مبارزه‌ها متحمل شده باشد.

سیاست ریاضت اقتصادی و مقاومت کارگری

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بعد از سال‌های جنگ، برای بازآرایی اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ای که از ابتدای انقلاب به عهده گرفته بود، سیاست‌های تعدیل ساختاری، مقررات‌زدایی از بازار سرمایه و بی‌چیز سازی طبقه کارگر را به شکل پراگماتیستی در دستور کار قرار داد. سه دهه متمدای از اجرای این سیاست‌ها می‌گذرد. نتایج فاجعه‌بار این سیاست‌ها بر معیشت طبقه کارگر امروز بیشتر از هر زمانی خود را به نمایش گذاشته است. همگام با رشد اقتصادی و فربه شدن هرچه بیشتر سرمایه‌داری، بخش‌های بیشتری از خدمات اجتماعی با ابزار خصوصی‌سازی به بازار سرمایه رانده می‌شوند. خصوصی‌سازی اغلب صنایع و کارخانه‌ها با سرعتی سرسام‌آور انجام گرفته است. کوچک‌سازی دولت و مسئولیت‌گریزی دولت لحظه‌ای متوقف نشده است. عرصه‌های درمان، سلامت و آموزش هم از گزند کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی در امان نمانده‌اند. این مثنوی هفتاد من با شاه‌بیت ریاضت‌کشی اقتصادی، فصل تازه‌ای را گشوده است.

جایگاه ایران در اقتصاد و تقسیم کار جهانی، بخش‌های بزرگی از تولید را برای بخش خصوصی بلاموضوع کرده است. تعطیلی صنایع بزرگ و حذف میانجی‌های تولید، وابستگی به واردات را افزایش داده و تحریم‌های اقتصادی علیه ایران کارآمدی قابل توجهی یافته‌اند. بحران اقتصادی و رکود در تولید، موجب افشای بیشتر ناکارآمدی سیاست‌های خصوصی‌سازی شده است. تنها پاسخ موجود به این بحران‌ها تاکنون چیزی جز تحمیل بیشتر ریاضت اقتصادی به طبقه کارگر نبوده است. تورم افسارگسیخته، ثابت ماندن حقوق کارگران و شدت گرفتن تعدیل نیروی کار برای بخش‌هایی از سرمایه، سودهای ۴۰۰ درصدی و برای بخشی دیگر افت ۴۰ تا ۵۰ درصدی تولید یا تعطیلی کامل به همراه داشته است. اما دقیقاً در

همین اثنا، دولت سال ۹۸ را سال واگذاری‌های بزرگ معرفی می‌کند. دولت می‌گوید سرانه چهارمیلیونی آموزش را به یک میلیون کاهش خواهد داد و سیاست‌های اصل ۴۴ و سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، بدون ذره‌ای تعدیل در حال پیگیری و پیاده‌سازی هستند. همگام با این سیاست‌ها، تعدیل نیرو و بالا بردن بهره‌وری با کار بیشتر کشیدن از گرده کارگران شاغل، امتیازی است که شرایط بحرانی برای بالا بردن سودهای نجومی در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد. اینها و نظایر این سیاست‌های اقتصادی، بدون پاسخ و مقاومت طبقه کارگر، به مسیر خود ادامه خواهند داد. خواست ابطال خصوصی‌سازی چند سالی است در میان اعتراض‌های کارگری مطرح می‌شود، اما در سال جاری این خواست بیان شفاف‌تری به خود گرفته است. مطرح شدن ابطال خصوصی‌سازی در یک پهنه جغرافیایی گسترده و ملی، طبقه کارگر را در مقام مدافع یک خواست عام ملی سیاسی می‌کند. از این پس نیروهای سیاسی چه در ساخت دولت، چه در اپوزیسیون، باید پاسخ این مطالبه‌ی به‌بیان‌درآمده را مهیا کنند. این یک مرحله تازه از مصاف کارگران ایران است که کیفیت‌های تازه‌ای از تشکل، سیاست‌ورزی و سیر به سوی طبقه شدن را طلب می‌کند.

عام‌سازی خواسته مشخص ابطال خصوصی‌سازی

مبارزه با خصوصی‌سازی و قرار گرفتن در برابر این سیاست توسط کارگران، معنایی متفاوت‌تر به اعتراضی صنفی می‌دهد. صنفی‌گرایی ایزوله‌شده، در گسترده‌ترین حالت، توان مقابله و رزم موثر را نخواهد داشت. طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزاتش ناگزیر باید از نگاهی صنفی به نگاهی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ارتقا یابد. طبقه شدن بدون گام نهادن به عرصه سیاست کلان طبقاتی ممکن نخواهد بود. جامه عمل پوشاندن به سیاست کارگری و تسخیر قدرت سیاسی، بدون پیمودن این مسیر محال است. مطرح شدن خواست عام ابطال خصوصی‌سازی از جانب کارگران ایران، مرحله‌ای مهم از سیاست سراسری مبارزه‌ای مشترک است که

سرنوشت اتحاد جامعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد. سازمان دادن اتحادیه‌های سراسری کارگری در نتیجه پیگیری این خواست عام، می‌تواند عرصه‌های تازه‌ای را به روی طبقه کارگر ایران بگشاید. از این رهگذر مبارزه برای دستمزد، ساعت کار و مقاومت در برابر قوانین ضد کارگری ممکن خواهد شد.

دست‌آورد بزرگ مبارزات جاری کارگران هفت‌تپه، فولاد، هپکو، آذرآب، کشت و صنعت مغان و... به لرزه در آوردن اسطوره خصوصی‌سازی و بازار آزاد بود. هزاران صفحه مقاله و کتاب بیانی چنین قدرتمند نمی‌یافت. تنها پیکره بزرگ طبقه کارگر رزمنده است که می‌تواند پایه‌ای‌ترین سیاست‌های سرمایه‌داری را به مصاف بطلبد.

اسد نوروزی

بازاندیشی مسیر پیموده‌شده‌ی مبارزات کارگران

* این نوشته برای نخستین بار در بهمن ۱۳۹۷ در شماره‌ی دوم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

اعتراضات کارگری آبان و آذر سال ۱۳۹۷، پس از سرکوب و بازداشت فعال‌ترین کارگران معترض در مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه و گروه ملی صنعتی فولاد، فروکش کرد. مثل همیشه که در کنار چماق سرکوب، هویج امتیازات خُرد قرار می‌گیرد، هم‌زمان با بازداشت و تهدید گسترده، به کارگران این کارخانه‌ها پاره‌ای امتیازات هم داده شد. در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، چند دستمزد معوقه پرداخت، و وعده‌ی اجرایی شدن قراردادهای کار، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل و مشاغل سخت و زیان‌آور به کارگران داده شد (وعده‌هایی که تضمینی برای عملی شدن یا دوامشان وجود ندارد). در گروه ملی فولاد نیز که خواسته عمده کارگران، دولتی شدن کارخانه و آغاز تولید بود، هم‌زمان با اینکه ده‌ها کارگر بازداشت شدند، اعلام شد که با تأمین مواد اولیه و سرمایه در گردش، سه خط از پنج خط تولید این کارخانه، راه‌اندازی شده است.

اکنون که اعتراضات به عقب رانده شده، زمان مناسبی برای بازاندیشی است. نقاط ضعف مبارزات کارگری باید شناسایی و رفع، و نقاط قوت باید تقویت و مضاعف شوند. بازاندیشی سیر پیموده‌شده، اولین گام برای آغاز دوره جدیدی از حرکت طبقه کارگر است. در مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، دولت با آن‌چنان شتابی نسبت به ایجاد شورای اسلامی کار اقدام کرد که اگر این شتاب را، به عنوان مثال، در مدیریت مسئله‌ی افزایش نرخ ارزی و تورم

شدید، به خرج داده بود، هیچ‌گاه قیمت ارز و کالاها، تا این حد بالا نمی‌رفت. این شتاب در تشکیل شورای اسلامی کار، در کنار سرکوب و تهدید گسترده کارگران، نشان می‌دهد که جنبش کارگری در ماه‌های گذشته توفنده و پُرتوان ظاهر شده است که دولت این چنین آسیب‌سَر و عجزول، کمر به سرکوب آن بسته است.

با وجود اهمیت دستاوردهای مبارزات جاری، عده‌ای از کارگران و رهبران اعتصاب، با شکوه کردن از اینکه اعتصاب به هیچ‌یک از خواسته‌های خود، یعنی لغو خصوصی‌سازی و آزادی زندانیان نرسیده است، دستاوردهای بزرگ کارگران متحد هفت‌تپه را کم‌اهمیت جلوه دادند.

دست‌آورد بزرگی که اسطوره خصوصی‌سازی و بازار آزاد را به مصاف طلبید و به خواسته عام مبارزه با این اسطوره، رنگ واقعیت پاشید. اسطوره‌ای که برای شکل‌دهی به آن، طی سال‌های دراز، با مجاهدت هزاران رسانه، سیاستمدار، سرمایه‌دار و متفکر بورژوا، زمان و سرمایه صرفش شده است. مبارزات کارگران هفت‌تپه و فولاد نه تنها دانشجویان مارکسیست، بلکه دانشجویان بسیجی را واداشت تا برای کسب وجهه سیاسی به مبارزات جاری آویزان شوند. این مبارزات، معادلات فراوانی را برهم ریخت برنامه ایدئولوژیکی مثل «پایش» بعد از سال‌ها تقدیس مزخرفاتی چون کارآفرینی، ابتکار فردی نخبگی و نخبه‌پروری مجبور شد علناً خصوصی‌سازی‌ها را زیر سوال ببرد. این زلزله‌ای است در صفوف حاکمیت که در هر دو جناح، سخنگویانی چون راغفر، فرشاد مومنی، سعید زیباکلام و بسیاری را به جلوی صحنه فرامی‌خواند تا به شیوه خصوصی‌سازی‌ها اعتراض کرده و برای نجات رابطه سرمایه ساز و برگ لازم را فراهم کنند.

اما تنها طبقه کارگر توان مبارزه با برنامه‌های بی‌چیزسازی و خانمان برانداز دولت سرمایه‌داری را داراست. خواست ابطال خصوصی‌سازی درون بخش بزرگی از طبقه کارگر تبدیل به خواستی نسبتاً عام شده است که توان بسیاری برای ادامه مبارزه فراهم خواهد کرد.

برخورد با اعتراضات کارگران هفت‌تپه بعد از دستگیری نمایندگان کارگران شدت بیشتری به خود گرفت و دو اهرم سرکوب و امتیازدهی، موجبات تردید و شکاف را در صفوف اعتصاب فراهم کرد. پایان اعتصاب از سوی بخشی از کارگران با انتقادهای شدیدی روبه‌رو شد. بازداشت اسماعیل بخشی و علی نجاتی در کنار امتیازات ناچیز حاصل‌شده در اعتصاب، موافقان ادامه اعتصاب را راسخ‌تر می‌کرد، اما وقتی اکثریت کارگران گزینه پایان اعتصاب را برگزیدند، موجبات انزوای رهبران عملی اعتصاب فراهم شد. وحدت گسترده در میان کارگران ترک برداشت. وحدتی که طی سال‌ها تلاش با جلب اعتماد اکثریت کارگران شکل گرفته بود. در نوشته‌ها و پیام‌های تلگرامی، از سوی مدافعان ادامه اعتصاب، کارگرانی که به کار بازگشتند مورد شماتت قرار گرفته و بخشی از نماینده‌ها که پایان اعتصاب را پذیرفته بودند، مرعوب شده و سازشکار معرفی شدند. حتی اینان متهم به بی‌اعتنایی در برابر سرنوشت اسماعیل بخشی شدند. بی‌توجهی به خسارت‌های این سیاست غلط باعث کوچک‌شماری دستاوردهای بزرگ اعتصاب می‌شد.

بی‌توجهی به توازن قوا و شرایط نابرابر مبارزه باعث شد که این رفقا درایت لازم را به نمایش نگذارند؛ درایتی که بالاترین سطح اهمیت را باید برای حفظ اتحاد و انسجام کارگران قائل می‌بود. با حفظ این اندامواره ی متحد، می‌توان در روند مبارزه امید به پیروزی را حفظ کرد، در غیر این صورت بزرگ‌ترین دستاوردها نیز از دست می‌روند. سازمان دادن به یک عقب‌نشینی منظم و منضبط، به مراتب ارزشمندتر از اصرار احساسی و یکجانبه به ادامه اعتصاب بود. این یکی از زمینه‌هایی بود که موجبات تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه به قصد برهم زدن مجمع نمایندگان را فراهم کرد.

تحمیل عقب‌نشینی، از حیث روانی، دوره درخودفرورفتگی و دوره اندوه است. کارگران مبارز در گام نخست نباید توفندگی و توان دوره مبارزه را فراموش کنند و تسلیم روانشناسی

سرمایه‌دارانه‌ی دوره‌ی رکود مبارزات شوند. این روانشناسی سرمایه‌دارانه در دوره رکود مبارزات، به کارگران نهیب می‌زند که راه‌حل جمعی برای مسائل اجتماعی که طبقه کارگر درگیر آن است، وجود ندارد و هرکس باید به فکر آن باشد تا به صورت فردگرایانه و با پیگیری شخصی خویش، گلیم خود را از آب بیرون بکشد. در مقابل این روانشناسی تباه و تباه‌کننده، نباید تسلیم شد.

تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه با هدف زمین زدن مجمع نمایندگان کارگری این شرکت صورت گرفت. مجمع نمایندگان کارگری هفت‌تپه در تابستان سال ۹۷ با برگزاری انتخابات آزاد در اداره‌های مختلف این شرکت، تشکیل شده بود. این مجمع چنان نقشی مهمی ایفا کرد که تنها چندماه بعد از تشکیل آن، دولت مجبور شد با ابزار شورای اسلامی کار وارد صحنه شود تا تشکل مستقل کارگران را نابود کند. انتخابات شورای اسلامی کار، دهم دی ۹۷ در هفت‌تپه برگزار شد و بازیگران اصلی آن (در مقام نامزدهای انتخابات) نیز برخی نمایندگان کارگران در مجمع نمایندگان بودند! برخی نمایندگان کارگران در مجمع نمایندگان، ائتلافی به نام «صدای کارگر» شکل دادند که شش نفر از هشت نفر عضو این ائتلاف، توانستند به عنوان اعضای شورای اسلامی کار انتخاب شوند. در واقع، برخی نمایندگان کارگران، در اثر فشار، تهدید، تطمیع یا بنا به نظرگاه مستقل خود، دست به دست دولت دادند تا تشکل مستقل کارگران در هفت‌تپه زمین بخورد. این موضوع مایه تأسف است، اما به هیچ وجه متناقض نیست. در هر نهاد نیابتی یا نهاد مبتنی بر نمایندگی یک جمع، نمایندگان ممکن است به منافع جمع پشت کنند یا بنا به ایدئولوژی خود نتوانند منافع آن جمع را به درستی پیگیری کنند. بروز شکاف بین هر تشکل مبتنی بر نمایندگی و جمعیتی که این تشکل قرار است آنها را نمایندگی کند، امری ممکن است.

برای کاهش احتمال وقوع این شکاف (برای بالا بردن میزان همراهی نمایندگان با جمعی که نمایندگی می‌شوند) باید به سلسله‌اقداماتی دست زد. تشکل‌های نیابتی برای کاهش این شکاف و تلاش در جهت تضمین این موضوع که منافع جمعی پیگیری می‌شود، اساسنامه خود را تدوین می‌کنند. در این اساسنامه، مشخص می‌شود که انتخابات تعیین نمایندگان هرچند وقت یک‌بار برگزار می‌شود، یک نماینده چگونه در صورت پشت کردن به اهداف و منافع جمعی عزل می‌شود، تحت چه شرایطی اعضا می‌توانند درخواست برگزاری مجمع عمومی زودتر از موعد را مطرح کنند و غیره. با مشخص شدن این موارد و تبدیل آن به رویه است که یک تشکل مستقل کارگری، جایگاه خود را در کارخانه مستحکم می‌کند. در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، مبارزات تا این سطح رشد نکرد که مجمع نمایندگان کارگری با طی کردن این فرایند به نهادی مستحکم‌تر تبدیل شود.

شورای اسلامی کار اکنون در هفت‌تپه ایجاد شده است تا مجمع نمایندگان را «برای همیشه» از صحنه بیرون براند. این هدف دولت از ایجاد شورای اسلامی کار در هفت‌تپه است. اما برای کارگران این پایان راه نیست. مبارزه در هفت‌تپه دوباره از سر گرفته خواهد شد. روال ماه‌های اخیر نشان داده است که دولت و سرمایه‌داری ایران، هیچ راه‌حلی برای مشکلات معیشتی طبقه کارگر ندارند و این مشکلات روزبه‌روز در حال فزون‌تر شدن هستند. علاوه بر این، در هفت‌تپه انبوهی از مشکلات بر هم تلنبار شده است و حتی چرخه تولید در این شرکت را تهدید به توقف می‌کند. کارگران هفت‌تپه باز هم به میدان خواهند آمد تا از موجودیت خویش در مقابل ستم سرمایه دفاع کنند. مبارزات تازه، فرصت تازه‌ای ایجاد خواهد کرد تا تشکل مستقل کارگری به طریق نظام‌مندتر و اصولی‌تری در این کارخانه، احیا، تشکیل یا بازسازی شود تا در مقابل هجوم سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری، توانایی ایستادگی بیشتری برای دفاع از خواسته‌های بحق کارگران داشته باشد.

در گروه ملی صنعتی فولاد، سرمایه‌داری و خصوصی‌سازی آن، چنان مخرب ظاهر شده بودند که ماشین‌آلات برای مدت زیادی خاک می‌خوردند و به دلیل توقف تولید، اعتصاب دیگر اهرمی در دست کارگران نبود! به همین دلیل، قدرتمندترین جنبه اعتراضات کارگران فولاد، ضرورتاً بروز خیابانی آن بود و کارگران به خیابان آمدند تا ستمی که بر آنها رفته را افشا کنند و به مطالبات خود برسند. کارگران در خیابان‌های اهواز، متشکل و متحد ظاهر شدند و مبارزات کارگری در ایران را یک گام به جلو بردند. آنان بدون اینکه اعتراضات خیابانی خود را به کانال شورش‌های دی ماه ۹۶ سوق دهند و بدون اینکه به مبارزات خود، شکل پروغرب و سرنگونی طلبانه دهند، قدرتمند، متحد و همدل ظاهر شدند. این نقطه قوت آنها بود. در کنار این نقطه قوت، امکان این وجود داشت که با توجه به طرح و نقشه‌های امپریالیستی که این محدوده جغرافیایی را هدف گرفته است، یک عنصر ضدامپریالیستی نیز به اعتراضات خیابانی طبقه کارگر اضافه شود. برخی شعارها نظیر «سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن»، باید حذف می‌شدند و تحریم‌ها و هجوم امپریالیستی آمریکا و متحدانش به کشورهای منطقه باید صراحتاً محکوم می‌شدند. این جنبه ضدامپریالیستی مبارزات به اندازه همان جنبه ضدسرمایه‌دارانه اهمیت دارد و در واقع ادامه همان جنبه ضدسرمایه‌دارانه در مقیاس منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی است. بدون این جنبه ضدامپریالیستی، بیم آن وجود دارد که توان مبارزات طبقه کارگر به سبب اپوزیسیون سرمایه‌دارانه پروغربی برود که بر طبل سرنگونی دولت به هر ترتیب و با هر ابزار ممکن می‌کوبد و هم‌زمان تا خرتناق نیز برنامه‌اش ضدکارگری و ضد منافع واقعی اقشار فرودست جامعه است.

مبارزات کارگران گروه ملی فولاد، قدرتمندترین مبارزات خیابانی طبقه کارگر در دهه‌های اخیر بود. با این حال، از دل این مبارزات، یک تشکل مستقل برای سازماندهی و اعتلای بیشتر مبارزات بیرون نیامد. کارگران گروه ملی فولاد برای تصمیم‌گیری در مورد ادامه

اعتراضات خیابانی خود، مجمع عمومی برگزار کردند، اما برای ایجاد تشکل مستقل خود، مجمع عمومی برگزار نکردند. امکان ایجاد این تشکل مستقل در جریان مبارزات کارگران گروه ملی فولاد وجود داشت. برای مستحکم‌تر شدن پایه‌های قدرت کارگران در محیط کار و برای وحدت عمل بیشتر در جریان مبارزات، لازم است که طبقه کارگر، تشکل‌های مستقل خویش را ایجاد کند. بهترین فرصت ایجاد تشکل‌های مستقل، مبارزاتی هستند که توازن قوا را (حداقل به‌طور موقتی) به نفع کارگران تغییر می‌دهند. از فرصتی که این مبارزات برای ایجاد این تشکل‌های کارگری ایجاد می‌کنند، باید نهایت بهره را برد؛ چراکه این فرصت‌ها از دست‌رفتنی هستند و به‌عنوان مثال موجی از سرکوب شدید می‌تواند توازن قوا را تغییر دهد. کارگران گروه ملی فولاد می‌توانند با بازاندیشی سیر مبارزات حق‌طلبانه خود، این درس را فراگیرند.

دولت و سرمایه‌داری راه‌حلی برای مشکلات کارخانه گروه ملی فولاد هم ندارند. سرمایه آن‌چنان بلایی بر سر گروه ملی فولاد آورده است که با این ترمیم‌های نیم‌بند تدارک دیده‌شده توسط دولت، مشکلات این کارخانه و کارگران آن حل نمی‌شود. محمدرضا حسین‌زاده، مدیرعامل بانک ملی که مالک گروه ملی فولاد محسوب می‌شود، گفته است که از پنج خط تولید گروه ملی فولاد، تنها سه خط آن فعالند و راه‌اندازی دو خط دیگر به ۷۰۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری نیاز دارد. از حرف‌های او برمی‌آید که بانک ملی قصد ندارد اصلاً دو خط دیگر را فعال کند و این به معنای بیکاری بخش قابل توجهی از کارگران بی‌گناه گروه ملی فولاد است. وی گفته است: «راه‌اندازی این دو خط [تعطیل] نیاز به ۷۰۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری دارد و زمان‌بر است؛ چراکه ماشین‌آلات قدیمی مستهلک شده و باید ماشین‌آلات جدید برای آن خریداری شود و با شرایط فعلی نیز راه‌اندازی، توجیه اقتصادی ندارد». تاراج سرمایه‌های خلق‌شده توسط کارگران در خصوصی‌سازی، آن‌چنان گروه ملی

فولاد را زمین زده که با ترمیم‌های جزئی دولت و بانک ملی، تولید در این کارخانه رونق نخواهد گرفت. بنابراین کارگران ممکن است در ماه‌های آینده باز هم برای دفاع از موجودیت خویش ناچار شوند که - این بار با درس‌هایی که از مصاف پیشین آموخته‌اند - وارد مبارزه با سرمایه شوند.

هر مبارزه نسل جدیدی از مبارزان یا فعالان کارگری را به طبقه کارگر معرفی می‌کند. در دور اخیر مبارزات طبقه کارگر که برجسته‌ترین نمونه‌های آن را در گروه ملی فولاد و هفت‌تپه شاهد بودیم، نسل جدیدی از مبارزان طبقه کارگر ظهور کردند. این مبارزان، فعالان کارگری به معنای واقعی آن بودند؛ افرادی دور از طبقه‌ی کارگر نبودند که در گوشه کتابخانه یا پشت کیبوردهای خود، قایم شده باشند و بدون هیچ ارتباطی با مبارزات طبقه‌ی کارگر، خود را فعال کارگری (یا چپ یا سوسیالیست یا هر عنوان دیگری) بنامند. این مبارزان در محیطی که قرار داشتند نقش رهبری خود را شجاعانه ایفا کردند و سرکوب دولت نیز عمدتاً بر سر آنها بود که آوار شد. حق طلبی و خدمات آنها به مبارزات طبقه کارگر، شایسته احترام بسیار است.

سرکوب در لحظه فعلی این فعالان کارگری را زیر ضرب گرفته است، اما آنان محبوبند و بر محبوبیتشان نیز روز به روز افزوده شده است. این محبوبیت و کاریزما، یکی از مهم‌ترین داشته‌های کنونی این فعالان کارگری است. این رهبران مبارزات اخیر طبقه کارگر، باید بدانند که وظایف دشوارتری نسبت به سایر بخش‌های طبقه برعهده دارند. تصمیم‌های درست آنها، تأثیر بزرگی بر سیر مبارزات خواهد داشت و اشتباهات احتمالی آنها، تأثیر مخرب‌تری نسبت به اشتباهات بخش‌های کمترزمنده طبقه کارگر، بر جریان مبارزات وارد خواهد ساخت. به‌طور مشخص، این مبارزان باید درک کنند که صف طویلی از نیروهای لیبرال یا غیرلیبرال طرفدارِ غرب منتظرند تا آنها بخشی از مبارزات طبقه کارگر را به سمت کانال تهاجم امپریالیستی هدایت کنند. این مبارزان در صورتی که صف‌بندی خود را با این نیروهای سرنگونی‌طلب

طرفدار غرب روشن کنند، مبارزات طبقه کارگر را یک گام بلند به جلو برده‌اند. موفقیت تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش، وضعیت را از چیزی که هست نیز بدتر می‌کند. این واقعیت ساده و بارها اثبات شده در خاورمیانه، باید توسط مبارزان طبقه کارگر در جریان مبارزات مورد تأکید قرار گیرد تا مقدمات تقویت عنصر ضدامپریالیستی جنبش طبقه کارگر فراهم شود. ضدیت با تهاجم امپریالیستی و ضدیت با سرمایه‌داری، دو بال پرواز جنبش طبقه کارگر هستند و بدون هر یک از اینها، دیگری معنایی نخواهد داشت: بدون ضدامپریالیست بودن، نمی‌توان ضدسرمایه‌داری بود؛ و بدون ضدسرمایه‌داری بودن، ضدامپریالیست بودن ادعایی پوچ بیش نیست. مبارزان در حال حاضر محبوب طبقه کارگر باید بدانند که جریان‌های سرنگونی طلب پروغرب، با اغوای «جذائیت» های سلبریتی‌گونه خاص طبقه متوسط، استقلال طبقاتی آنها را تهدید می‌کنند. آنها باید در هر لحظه بدانند که چرا، چگونه، برای که و برای چه مبارزه می‌کنند تا اسیر این «جذائیت» های فرهنگی و مُد روز سرمایه‌دارانه نشوند. نکته‌ی مهم دیگری که باید در رابطه با اعتراضات اخیر کارگری به آن اشاره کرد، نحوه‌ی پایان دادن به اعتراضات به صورت موقت است: چگونه باید به یک تجمع کارگری یا یک اعتصاب پایان داد؟ در صورتی که در جریان مبارزات مشخص کارگری، برنامه‌ای برای خروج از مبارزه‌ی مشخص و پایان دادن موقتی به آن، شکل نگیرد، این امکان جدی است که مبارزه به مبارزه‌ای نیهیلیستی و پوچ‌گرایانه تبدیل شود که هیچ چشم‌اندازی برای به سرانجام رسیدن آن و تدارک برای برداشتن گامی جدید وجود ندارد. بدون برنامه‌ی خروج موقت، مبارزه‌ی مشخص به مبارزه‌ای فرسایشی تبدیل خواهد شد که بخشی از نیروهای طبقه‌ی کارگر را تلف می‌کند. کارگران وقتی در مبارزه‌ای شرکت می‌کنند که حالت خیابانی پیدا کرده است، پاک‌ترین احساسات‌شان برانگیخته می‌شوند؛ آنان به درستی حس می‌کنند که برای محدود دفعاتی در زندگی‌شان در حال ساختن سرنوشت خود هستند. اعتراض باشکوه، غرور را

برمی‌انگیزد و این غرور به کارگران، قوت قلب و اعتماد به نفس فزاینده می‌دهد. در چنین فضایی بخشی از کارگران معترض ممکن است طرفدار ادامه دادن اعتراض به هر شکل ممکن تا رسیدن به اصلی‌ترین خواسته‌ها باشند و اصلاً به فکر تدارک برنامه‌ای برای خروج موقت از اعتراض مشخص نباشند. مبارزترین کارگران باید درایت و زمان‌سنجی را با این احساس غرور انگیز تلفیق کنند و مانع آن شوند که یک اعتراض به اعتراضی نیهیلیستی تبدیل شود که هیچ برنامه‌ای برای خروج موقت از شکل اعتصابی یا شکل تجمع خیابانی آن، وجود ندارد.

نیروهای سرنگونی‌طلب طرفدار غرب، در حال حاضر به دنبال این هستند که هر اعتراض کارگری را به اعتراضی نیهیلیستی تبدیل کنند که در نهایت به کانال سرنگونی‌طلبی آن‌ها سوق می‌یابد. این نیروها ممکن است با ابزارهای مختلف از کارگران بخواهند تا اعتراض خود را در شکل خیابانی‌اش ادامه دهند و آن را به گونه‌ای از اعتراضات دی‌ماه سال ۹۶ تبدیل کنند. حتی در صورتی که این الگو توسط نیروهای سرنگونی‌طلب تبلیغ نشود، باز هم این امکان به صورت جدی وجود دارد که عده‌ای از کارگران به فکر تدارک برنامه‌ی خروج موقت از یک اعتراض مشخص نباشند و پیشروی هر روزه‌ی تجمع و یا اعتصاب را خواستار شوند. واضح است که در عالم واقع، امکان پیشروی پیوسته، پیشروی بدون عقب‌نشینی‌های موقت، وجود ندارد. هر کسی می‌خواهد پرش بلندی داشته باشد، ناگزیر است که چند قدمی نیز به عقب بردارد تا آماده‌ی پرش شود. در مبارزات کارگری نیز این منطق پرش بزرگ و عقب‌نشینی موقت حاکم است.

مبارزترین کارگران در یک اعتراض مشخص که نقش رهبران عملی طبقه‌ی کارگر را ایفا می‌کنند، باید در جریان اعتراض به فکر پایه‌ریزی این برنامه‌ی خروج موقت باشند و از کارگران بخواهند تا در مورد این برنامه بیان‌دیشند. در تجمع و اعتصاب کارگران هفت تپه، کارگران مبارز نتوانستند بر سر این برنامه‌ی خروج موقت به تفاهم برسند. اصلی‌ترین

خواسته‌ی کارگران هفت تپه، دولتی شدن شرکت و ابطال خصوصی‌سازی آن بود. واضح بود که با برگزاری یک تجمع خیابانی، هرچند که این تجمع روزها طول بکشد، این خواسته محقق نمی‌شود و برای رسیدن به آن به گام‌های مبارزاتی بیشتری نیاز است. یک نقشه‌ی خروج موقت از اعتراض مشخص می‌توانست این باشد که کارگران پس از به لرزه درآوردن پایه‌های نظری برنامه‌ی خصوصی‌سازی که در جریان تجمع‌شان صورت گرفت، اعلام کنند که موقتاً به کارخانه برمی‌گردند، تولید را از سر می‌گیرند و همزمان برای تشکل مستقل خود، مجمع نمایندگان کارگری، اساسنامه می‌نویسند و به دولت یکی، دو ماه فرصت می‌دهند تا نتیجه‌ی اقدامات خود برای ابطال خصوصی‌سازی شرکت هفت تپه را اعلام کند. با برنامه‌ی خروج موقت این‌چنینی کارگران می‌توانستند تشکل مستقل خود را به تشکل مستحکم‌تری که توانایی بیشتری برای ایستادگی در مقابل سرکوب و زمین خوردن دارد، تبدیل کنند. آنان می‌توانستند در این مدت خود را برای گام بعدی مبارزه آماده کنند؛ دولت نیز تحت فشار اجتماعی بیشتری قرار می‌گرفت تا پیش از آغاز گامی دیگری از مبارزه، به خواسته‌ی اصلی کارگران پاسخ دهد. در صورت وجود چنین برنامه‌ی خروج موقتی، سازماندهی کارگران نه تنها به بهترین شکل حفظ می‌شد، بلکه این سازماندهی ارتقا نیز می‌یافت و شانس کارگران برای تحقق اصلی‌ترین خواسته‌ی فعلی آن‌ها، افزایش می‌یافت.

نگاهی به شرایط اقتصادی و معیشتی

در نهایت باید نگاهی به وضعیت عینی جامعه بیندازیم. وضعیت معیشتی طبقه کارگر و مردم فرودست روزه‌روز در حال بدتر شدن است. تورم حالت افسارگسیخته پیدا کرده و قیمت ارزاق و اجناس آن‌چنان افزایش یافته که بانک مرکزی به بهانه‌های واهی انتشار آمار تورم را متوقف کرده است. با این حال، با توقف انتشار این آمار، واقعیت تغییری نمی‌کند. گزارش

رسمی منتشرشده توسط مرکز آمار ایران در تاریخ ۵ دی ماه ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که در سه ماهه تابستان سال ۹۷، نرخ رشد اقتصاد ایران منفی ۱.۱ درصد بوده است. پس در تابستان ۹۷ اقتصاد ایران وارد رکود شده است و همه شواهد حاکی از این است که در پاییز و زمستان امسال، این رکود اقتصادی تشدید شده است. تحریم‌های وحشیانه آمریکا، که حکم جنگ بدون شلیک گلوله را دارند، به‌صورت بی‌رحمانه‌ای در حال اعمال شدن هستند. در میانه همین جنگ غیرنظامی، دولت و سرمایه‌داران هجوم گسترده‌ای را به معیشت کارگران و فرودستان ترتیب داده‌اند، به هر ترتیب ممکن مانع از افزایش دستمزدها شده‌اند، قیمت همه چیز از مواد اولیه گرفته تا کالاهای مصرفی را به نحو سرسام‌آوری افزایش داده‌اند و کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی هرچیز قابل‌فروشی را در دستور کار قرار داده‌اند.

در ماه‌های گذشته، هم‌زمان با بازداشت کارگران مبارز، قیمت‌ها آزاد شدند تا کسی «جرات» نکند به آزادی قیمت‌ها و اصل آزادسازی اقتصادی اعتراض کند. دولت هم‌زمان با سرکوب مبارزترین و حق‌طلب‌ترین کارگران، بر آزادی بی‌حد و حصر طماع‌ترین سرمایه‌داران صحه گذاشته است. در حالی که مدت‌هاست گند خصوصی‌سازی به بدترین شکل ممکن بالا آمده، در همین سال جاری، ماشین‌سازی تبریز، با کسر کوچکی از قیمت واقعی آن به فردی که صدها میلیون دلار ارز دولتی با زد و بند دریافت کرده، واگذار شده و علاوه بر این، دولت قصد دارد بنگاه‌های زیرمجموعه تأمین اجتماعی را نیز به فروش برساند. در میانه بحران معیشتی طبقه کارگر و مردمان فرودست که یکی از علل اصلی آن خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی بوده است، دولت برای خصوصی‌سازی هرچه گسترده‌تر برنامه دارد! این چیزی جز هجوم سازماندهی‌شده به وضعیت زندگی و معاش طبقه کارگر و مردمان فقیر نیست. آمار غیررسمی جنبه‌های تکان‌دهنده‌ای از آزادی و لیبرالیسم ویرانگر سرمایه‌داران را به تصویر می‌کشد: به گفته حسین راغفر، تنها یک بانک ۳۰۰ هزار سکه خریده است؛ بانک دیگری در

شب عید ۹۶، یک میلیون و ۲۰۰ هزار مترمربع آپارتمان خریده است. با وجود این واقعیت، مشخص است که مسبب وقوع بحران در بازارهای ارز، طلا، مسکن و در نهایت در کل بخش‌های اقتصاد کشور، چه طبقه‌ای بوده است.

اگر تورم و گرانی، سفره کارگران و فرودستان را کوچک و کوچک‌تر می‌کند، اخراج و بیکاری در حال برچیدن سفره‌های کوچک بسیاری است. رکود اقتصاد تا همین‌جای کار، بیکاری بسیاری از کارگران را در پی داشته است. به گفته دبیر انجمن قطعه‌سازان کشور، تنها ۲۸۰ هزار نفر در صنعت قطعه‌سازی خودرو از ابتدای سال تاکنون بیکار شده‌اند. در واقع نیمی از مشاغل این صنعت از دست رفته است! اخراج کارگران به صورت سرسام‌آوری در حال افزایش است. علاوه بر این، اخراج کارگران به اهرمی در دست سرمایه‌داران تبدیل شده است تا از دولت سرمایه‌داری طلب امتیازات بیشتری کنند و بدین ترتیب با بالا بردن دائمی هزینه‌های زندگی طبقه کارگر و اقشار فرودست، به ارزان‌سازی نیروی کار هرچه بیشتر دامن بزنند.

در این شرایط بسیار سخت، طبقه کارگر باید مسیری را که پیموده است، مورد مذاقه و بازاندیشی قرار دهد و با تبدیل کردن درس‌های آموخته‌شده از مبارزات پیشین به فلسفه عمل خود، مبارزات خود را اعتلا داده و جان تازه‌ای در آن بدمد.

مرتضی یگانه

نگاهی به دور جدید اعتراضات کارگران هفت‌تپه

ضرورت مبارزه‌ی توأمان با دو شرّ عظیم

* این نوشته برای نخستین بار در مهرماه ۱۳۹۹ در شماره‌ی پنجم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

آبان و آذرماه سال ۹۷ بود که اعتصابات کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه و طنین رسای صدای آنان جان تازه‌ای به مبارزه‌ی طبقاتی کارگران در سال‌های اخیر داد. صدای غُرش موتورِ مبارزه‌ی طبقاتی در همه جای کشور شنیده شد. این صدای غُرش، پژواک مناسبی نیز در بین سایر محیط‌های کارگری داشت. علاوه بر اعتصابات کارگران هفت‌تپه، در هپکوی اراک، آذرآب اراک، کشت و صنعت مغان، آلومینیوم المهدی هرمزگان و گروه ملی فولاد در اهواز نیز اعتصابات رخ داد. در شماره‌های پیشین نشریه گزارشاتی در مورد این محیط‌ها آمده است.^۳ موج اعتصابات پیشین هفت‌تپه با سرکوب فعالین آن و تلاش تشکلهای دولتی «کارگری» نظیر شورای اسلامی کار برای به مُحاق بردن اعتصابات و شکست جنبش کارگری شکل گرفته، به پایان رسید (بنگرید به: «بازاندیشی مسیر پیموده

^۳ بازاندیشی مسیر پیموده شده‌ی مبارزات کارگران؛ تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه با هدف حذف مجمع نمایندگان کارگری (راه نو شماره دوم). خصوصی‌سازی بلای جان همه کارگران؛ نگاهی به مبارزات جاری کارگران کشت و صنعت مغان (راه نو شماره دوم). ورق آلومینیوم‌سازی المهدی پس از خصوصی‌سازی (راه نو شماره دوم). هپکو: کارگران مشغول مبارزه‌اند (راه نو شماره سوم). آذرآب: بیابید کارگران را بزنیم! (راه نو شماره چهارم).

شده‌ی مبارزات کارگران؛ تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه با هدف حذف مجمع نمایندگان کارگری (راه نو شماره دوم)).

دور جدید اعتراضات کارگران هفت‌تپه از ۲۶ خرداد سال ۹۹ آغاز شد. اعتصابات در جریان همچنین مقارن است با دادگاه امید اسدیگی و مهرداد رستمی مالکان شرکت هفت‌تپه به جرم دلالی ارز و ... تا کنون چند جلسه از دادگاه کارفرمایان شرکت هفت‌تپه برگزار شده است.

سال ۱۳۹۴ شرکت هفت‌تپه با مبلغ ۲۹۱ میلیارد تومان به شرکت‌های «ژئوس» و «آریاک» واگذار گردید. صاحبان جدید شرکت تنها ۶ میلیارد تومان وجه نقد برای تصاحب شرکت پرداخت کردند و قرار بر این بود که مابقی وجه را در چندین قسط پرداخت کنند. در اتهامات اسدیگی آمده که وی مبلغی قریب به یک و نیم میلیارد دلار ارز دولتی را برای «بازسازی» شرکت از بانک‌ها دریافت کرده است. اما اسدیگی تنها مقدار ناچیزی از این ارزها را صرف خرید ماشین‌آلات برای نوسازی شرکت کرده و مابقی را در بازار آزاد فروخته است. از زمان خصوصی‌سازی شرکت، مقدار تولید سالانه‌ی شکر از سالی حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار تن به چیزی در حدود ۱۵ هزار تن نزول کرده است. خصوصی‌سازی که قرار بود به زعم دولت سرمایه‌داری منجر به رونق تولید شود، در هفت‌تپه سیر قهقرایی پیموده است. در هیکوی اراک نیز همین مسئله‌ی کاهش و حتی توقف تولید اتفاق افتاده است. دولت سرمایه‌داری در ایران، آن‌چنان ایدئولوژیک‌وار و مومنانه، سیاست خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی فزاینده‌ی ابزار تولید و محیط‌ها و خدمات اجتماعی را پیگیری می‌کند و به پیش می‌برد که حتی ناتوان از دیدن حجم عظیمی از خساراتی است که این سیاست به بنیه‌های تولیدی اقتصاد ایران وارد کرده است.

علت حقیقی اعتصابات اخیر را باید در خصوصی‌سازی شرکت هفت‌تپه و مصائبی که سیاست‌های سرمایه‌دارانه و پروژه‌های نئولیبرالی و آزادسازانه‌ی دولت به بار آورده، جست. اما تکانه‌ای که کارگران را در خرداد ۹۹ به اعتصاب وادار کرد، مشکلات کارگری انباشته، نظیر

حقوق‌های معوقه، بحث بیمه و ... بوده است. اعتصاب تا روز چهاردهم در خود محیط شرکت در جریان بود، اما از روز پانزدهم اعتصابات، یعنی ۹ تیرماه دامنه‌ی اعتراضات به سطح خیابان و مقابل فرمانداری شوش نیز کشیده شد. در روز ۲۴ تیر چهارتن از فعالان کارگری هفت‌تپه توسط مقامات دولتی بازداشت شدند. هدف از بازداشت، وادار کردن کارگران به پایان اعتصاب بود، اما با ادامه‌ی اعتراضات کارگران، بازداشت‌شده‌ها به سرعت آزاد شدند. مطالبات کارگران در این دور اعتراضات شامل موارد زیر است:

- پرداخت فوری حقوق‌های معوقه و تمدید دفترچه بیمه
- بازگشت به کار فوری همکاران اخراج شده
- بازداشت فوری اسدیگی و مجازات حبس برای اسدیگی-رستمی
- خلع ید فوری کارفرمای اختلاس‌گر و بخش خصوصی از هفت‌تپه
- بازگرداندن فوری ثروت‌های اختلاس شده به کارگران
- پایان کار مدیران بازنشسته

لغو خصوصی‌سازی، خواسته‌ای مترقی است

کارگران اعتصابی ورای پیگیری و خواست تحقق مطالبات مربوط به مزد و بیمه و ...، خواستار لغو خصوصی‌سازی شرکت نیشکر هفت‌تپه هستند. در شرایط فعلی اقتصادی ایران و ایمانی که دولت سرمایه‌داری ایران به سیاست آزادسازی و خصوصی‌سازی فزاینده دارد، تلاش کارگران هفت‌تپه جهت لغو خصوصی‌سازی شرکت، قطعاً یک کنش عدالت‌طلبانه، پرولتری و صحیح است. ترک و لرزه انداختن در سیاست خصوصی‌سازی دولت سرمایه‌داری از حیث شکلی، اقدامی بسیار موثر است. پیروزی کارگران هفت‌تپه در لغو خصوصی‌سازی هفت‌تپه (خواه در شکل دولتی‌سازی یا خواه در قالب تعاونی کردن شرکت) اقدامی خواهد بود که در این گام از مبارزات طبقاتی می‌تواند الگویی مناسب برای سایر شرکت‌ها باشد. دولت

در شرایط فعلی ممکن است، تا زمانی که به زعم خودشان، سرمایه‌دار «دارای اهلیت» را به‌عنوان مالک بعدی شرکت بیابد، دولتی‌سازیِ موقتِ شرکت هفت تپه را دنبال کند. این دولتی‌سازی موقت توسط دولت در هپکو هم دنبال شد. دولتی یا خصوصی بودن شرکت چندان تغییری در مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی حاکم بر شرایط ایجاد نخواهد کرد؛ یعنی اقدامی خلافِ سیاست‌های سرمایه‌دارانه نخواهد بود، اما در شرایط فعلی می‌تواند تا اندازه‌ای وضعیت صنفی کارگران را بهبود ببخشد و ورای تحققِ حداقلیِ مطالبات صنفی کارگران، می‌تواند خواسته‌ی عام «لغو خصوصی‌سازی» را به سیاستی کارگری در سطح ملی تبدیل کند. کارگران هفت‌تپه در دیالکتیک مبارزاتی است که به مطالبات و وضعیت خویش آگاه می‌شوند. آن‌ها در این روند آموخته‌اند که سیاست‌های خصوصی‌سازی برای دولت سرمایه‌داری ایران بسیار امری حیاتی و ایمانی است و دولت تا جایی که توان دارد، نمی‌خواهد از آن کوتاه بیاید؛ هر چند ممکن است گاهی عقب‌نشینی کند و خود کنترل کارخانه را بدست بگیرد، اما هر لحظه مترصد واگذاری مجدد آن است. چیزی که باید به آن توجه شود این است که مبارزات فی‌الحالِ موجود طبقه‌ی کارگر باید خود را باید به یک افق مبارزاتی و چشم‌اندازی از یک جامعه‌ی واقعاً عدالت‌طلبانه و آزاد، گره بزند، به نحوی که این گره زدن و پیگیری در مبارزه‌ی طبقاتی، مانع از رکود و درجا زدن مبارزاتِ موجود در مرحله‌ی یا وهله‌ای خاص از سیر کلی مبارزات شود.

تشکل کارگری را دریاب!

یکی دیگر از اقداماتی که کارگران هفت‌تپه خوب است که در شرایط فعلی به تحقق آن اهتمام ورزند، تشکیل قسمی تشکل کارگری اسلوب‌مند است که بتواند در ادامه‌ی سیر مبارزات کارگران به کمک آنان بیاید. می‌دانیم که دولت با تشکل‌هایی نظیر «شورای اسلامی کار» همواره سعی کرده تا مبارزه طبقاتی را به انحراف و شکست بکشانند. ایجاد تشکل کارگری

مستقل، می‌تواند تبدیل به پایگاه و سنتی شود که کارگران تجربیات مکرر خویش را در حافظه‌ی تاریخی آن به ثبت برسانند و با بازاندیشی مداوم در این تجربیات، هر بار در روند مبارزه گام‌هایی موثرتر در راستای موفقیت و پیروزی بردارند.

اینکه هفت‌تپه امروز توانسته پرچمدار مبارزه کارگری در ایران باشد حکایت از سنت مبارزاتی ریشه‌داری در درون آن دارد. این سنت باید که تحت یک تشکل منجسم، شکل نظام‌مندی به خود بگیرد. تشکل باید به مدرسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران تبدیل شود، که هم از آن بیاموزند و هم با خودانتقادی مداوم سعی در ارتقای سطح کیفی آن نمایند. در مقطع تابستان سال ۹۷ (دور پیشین اعتراضات و اعتصابات کارگران شرکت هفت‌تپه) تشکلی با نمایندگان انتخابی از بخش‌های مختلف شرکت به نام مجمع نمایندگان کارگران هفت تپه ایجاد شد، اما در آن جمع انشقاق ایجاد شد و دولت در نهایت با اهرم شورای اسلامی کار تمام سعی خویش را در به شکست کشاندن این تشکل به کار بست.

کارگران هفت تپه اکنون بیش از دو ماه است که در اعتصاب و تجمع اعتراضی هستند. ایجاد یک تشکل کارگری اگرچه یک وظیفه‌ی مبارزاتی دشوار است، اما دشوارتر از برگزاری دو ماه اعتصاب و تجمع اعتراضی نیست. تشکل کارگری که با نظرخواهی مستقیم از خود کارگران برپا می‌شود، علاوه بر این که می‌تواند مبارزات را یک گام به پیش ببرد، کمک خواهد کرد تا سرکوب اعتراضات توسط دولت سرمایه‌داری سخت‌تر از زمانی شود که تشکلی در کار نیست. برای موفقیت و پیشبرد مبارزات حق طلبانه، کارگران هفت تپه می‌توانند تشکل مستقل خود را برپا کنند و به رسمیت شناختن این تشکل را به دولت و سایر نهادهای سرمایه‌داری تحمیل نمایند.

نگاهی به شعار شورا در دور پیشین اعتراضات هفت تپه

در مبارزات سال ۹۷ کارگران هفت تپه، خواسته‌ی «کنترل شورایی شرکت» نیز توسط برخی فعالین کارگری سر داده شد که البته این خواسته، به عنوان یک خواسته‌ی جانبی و حاشیه‌ای مطرح شد و هیچ‌گاه مرز خود را با خواسته‌ی اصلی لغو خصوصی‌سازی شرکت، مشخص نکرد.

اداره‌ی شورایی کارخانه‌ها تنها در زمانی می‌تواند روی دهد و پایدار باشد که وضعیت انقلابی باشد و مبارزه‌ی طبقاتی بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر بر سر حاکمیت کلان جامعه در جریان باشد. واضح است که در آن زمان چنین وضعیتی وجود نداشت و البته واضح است که معنای اصلی «کنترل شورایی شرکت» نزد بخش‌هایی از کارگران هفت تپه نیز ناظر به این نوع از اداره‌ی شورایی که در دوران انقلابی صورت می‌گیرد، نبود. خواسته‌ی کنترل شورایی در آن مقطع، در واقع دلالت بر وضعیتی بالفعل در شرکت داشت؛ اینکه کارگران خود محصول حراست از اموال شرکت در مقابل تاراج و به فروش گذاشتن آن توسط صاحبان شرکت بودند! این کارگران بودند که باید نگرهبانی می‌دادند تا سرمایه‌دار شرکت، تجهیزات را نذرد و نفروشد؛ کارگران بودند که باید برای تولید و چرخیدن چرخ کارخانه، برنامه‌ریزی می‌کردند، وگرنه سرمایه‌دار مالک، سود خود را در این می‌دید که شرکت را به تعطیلی بکشانند و اموال آن را بفروشد یا کاربری زمین‌ها و دارایی‌هایش را به کلی تغییر دهد. کارگران در آن زمان، برای این که مانع از نابودی ابزارهای تولید شوند، تقسیم کار می‌کردند، نگرهبانی می‌دادند و عملاً قسمی نظارت کارگری بر محیط کار و شرایط کارخانه، سامان داده بودند.

کنترل و نظارت شورایی کارگران در آن زمان شعاری وهمی نبود که از داشتن برآیندی ناصحیح از وضعیت جامعه برآمده باشد (آن‌ها گمان نمی‌کردند که شرایط انقلابی ایجاد شده است)، بلکه این شعار، برآمده از وضعیتی عینی شرکت هفت تپه بود و امکان آن در وضعیت وجود داشت. به طور کلاسیک شوراها (هم معنا با سوویت‌ها در انقلاب روسیه) محصول شرایط

انقلابی‌اند و وظایف سازمان‌دهی اعتصابات و اعتراضات سیاسی و دفاع از کارگران در برابر قهر نیروهای ضدانقلابی را بر عهده داشتند و همچنین به‌عنوان اندام‌های دولت کارگری، نقش ایفا می‌کردند. در واقع شوراهای «دولت جنینی کارگری» بودند. اما در هفت‌تپه شوراهای در واقع اسم رمز اداری اقتصادی شرکت یا حداقل اسم رمز نظارت کارگری بر اداری شرکت بودند. تشکیل شورا برای اداری اقتصادی یک کارخانه‌ی منفرد یا نظارت کارگری بر آن، به معنای شورای کارگری با کارکرد سیاسی نبود. شعار اداری شورایی هفت‌تپه برای برخی از نیروهای اپوزسیون، نمودار شورایی در راستای براندازی دولت جمهوری اسلامی بود. رسانه‌های جریان اصلی اپوزیسیون بورژوازی-امپریالیستی، نیز در حقیقت هفت‌تپه را به‌عنوان پایگاه تکثیر اعتراضات کارگری در جهت سرنگونی دولت جمهوری اسلامی می‌دیدند. اما در بین فعالین کارگری هفت‌تپه اگر هم که تفسیر سرنگونی‌طلبانه از «اداری شورایی» وجود داشت، تفسیری حاشیه‌ای بود. روح اعتراضات کارگران هفت‌تپه سرنگونی‌طلبانه نبود؛ هر چند که دولت امپریالیست آمریکا و رسانه‌های مرتبط با آن و نیز اپوزسیون پروغرب، بسیار مشتاق چنین تفسیر و وضعیتی در هفت‌تپه بودند. برای اینان اعتراضات هفت‌تپه مفصل اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ بود. پس به زعم اپوزسیون پروغرب و سرنگونی‌طلب (چه چپ و چه راست) وقتی پدیده‌ای حکم مفصل پروژه‌های براندازانه و امپریالیستی را داشته باشد، پس قطعاً خود نیز چنین روحی دارد.

اعتصاب می‌کنیم اما تولید را نمی‌خوابانیم!

اعتصاب کارگران هفت‌تپه در مقطع فعلی ابزاری در دست کارگران برای اعمال فشار بر کارفرمایان و دولت سرمایه‌داری حافظ منافع آنهاست. اعتصاب پس از تقریباً دو هفته از محیط شرکت خارج شد و به خیابان و روبروی ساختمان فرمانداری شهرستان شوش کشیده شده است. البته کارفرمایان شرکت در مقطع فعلی چندان هم از اعتصاب بدشان نمی‌آید. چه

اینکه از آن به عنوان اهرمی برای فشار بر فعالین کارگری استفاده کنند و چه اینکه بخواهند اعتصاب تا جایی ادامه پیدا کند که خودِ کارگران خسته شوند و اعتصاب دیگر کارکرد نداشته باشد و به نیهیلیسم دچار شود. البته کارگران به خوبی آگاه به مسئله هستند و سعی می‌کنند تا بهانه به کارفرما ندهند. در جریان اعتصاب، از کارگران بخش‌هایی از شرکت که در مقطع فعلی باید سر کار حاضر باشند، خواسته شده تا در اعتصاب شرکت نکنند و در محل کار حاضر شوند. در واقع کارگران معترض نمی‌خواهند که چرخ تولید شرکت از حرکت بازایستد. شعار «یا کار یا اعتصاب» که در مقطع کنونی توسط کارگران سر داده می‌شود، شعاری اصولی و مترقی است. این شعار در واقع راه را بر اینکه اعتصاب کارکرد خود را از دست بدهد و با صرفِ «اعتصاب برای اعتصاب» مواجه باشیم، می‌بندد.

این که کارگران اعتصاب می‌کنند، اما تولید را نمی‌خوابانند، محصول شرایطی است که پافشاری مومنانه دولت سرمایه‌داری بر خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی فزاینده ایجاد کرده است. در این مرحله، این شکل از اعتصاب و تجمع کارگری کاملاً مترقی است و با استفاده از این شیوه‌ی اعتراضی، می‌توان خواسته‌ی عمده‌ی لغو خصوصی‌سازی را با قدرت بیشتری دنبال کرد.

در قبل نیز گفتیم که کارگران هفت‌تپه باید که دست به ایجادِ تشکلی مستقل بزنند. میوه‌ی اعتصاب طولانی کنونی باید چیده شود. بهترین میوه‌ی آن می‌تواند ایجاد یک تشکل مستقل باشد. اعتصابات و تشکل مستقل در کنار هم می‌توانند منشا اثر شده و کارگران را به تحقق مطالباتشان نزدیک کند.

مطالبه‌ی اصلی کارگران هفت تپه

شعار لغو خصوصی سازی به درستی بعنوان شعار محوری و مطالبه‌ی اصلی کارگران هفت‌تپه مطرح شده است، چون خصوصی سازی عامل اصلی وضعیت فعلی آنان است. محتوای خصوصی سازی چیزی نیست جز کاهش قدرت طبقاتی کارگران؛ پس مبارزه با آن در حقیقت مقاومت در برابر کاهش بیشتر قدرت طبقاتی کارگران است.

البته در کنار مطالبه‌ی عام لغو خصوصی سازی شعارهایی حاشیه‌ای نظیر «یه اختلاس کم بشه، مشکل ما حل میشه» نیز از اعتراضات کارگران گاهی به گوش می‌رسد. در پس و پشت این شعار این نکته نهفته است که می‌توان به خصوصی سازی خوب دست پیدا کرد؛ اگر مدیر هفت‌تپه اختلاس‌گر نبود، شرکت اکنون با چنین وضعیتی روبرو نبود. دولت سرمایه‌داری و مروجان آن همواره سعی می‌کنند با ساختِ دوگانه‌های کاذب مثل خصوصی سازی خوب (کارفرمای واجد اهلیت اداری کارخانه) - خصوصی سازی بد (یا اصطلاحاً خصولتی سازی یا کارفرمای فاقد اهلیت)، مبارزات کارگران را به انحراف بکشانند و سقف مطالبات آنان را در همین افقِ تنگ سرمایه‌دارانه نگه دارند. کارگران باید که اعتصاب را تا لغو خصوصی سازی به پیش ببرند. هر چند که دولت ممکن است در مقطع فعلی کوتاه بیاید و شرکت را دولتی اعلام کند تا پس از فروکش کردن اعتصاب و افتادن آب‌ها از آسیاب مجدداً شرکت را به کارفرمایی - به زعم خویش - «واجد اهلیت» واگذار کند، اما کارگران و فعالان کارگری هفت‌تپه باید که با آگاهی به این مهم، راه را بر وقوع چنین امری ببندند. بهترین ابزار برای استمرار مبارزات و رسیدن به مطالبات و تثبیت پیروزی‌ها در وضعیت فعلی ایجاد تشکل مستقل کارگری است.

خواسته‌ی لغو خصوصی سازی و مبارزه با امپریالیسم

تبعات مادی خصوصی سازی در سالیان اخیر، علاوه بر این که کاملاً به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار ایرانی بوده، به نحو عجیبی گرایش به طرح و نقشه‌های شوم امپریالیستی را هم تقویت کرده است! خصوصی سازی از طریق بیچاره سازی و فقیرسازی بخش عظیمی از مردم کشور، از

طریق افزایش شدید فاصله طبقاتی و از طریق ایجاد هزاران مصیبت اجتماعی، عده‌ی نه‌چندان اندکی را آن‌چنان از دولت سرمایه‌داری در ایران دور کرده که حتی حاضرند با نقشه‌های شوم و سیاه دولت‌های استعمارگری نظیر آمریکا، همراهی کنند!

کارگران هفت تپه نه تنها تاکنون مبارزات خود را در قالب شورش‌های امپریالیستی و سرمایه‌دارانه‌ای نظیر شورش‌های خیابانی سال‌های اخیر، سامان نداده‌اند، بلکه خواسته‌ای را پیش کشیده‌اند که در صورت تحقق می‌تواند بخش‌هایی از فرودستان را که به جریانات خطرناک امپریالیستی دل بسته‌اند، از این جریانات جدا کند و توان آن‌ها را به جایی بیاورد، که واقعاً به آن تعلق دارند؛ خواسته‌ی عام لغو خصوصی‌سازی، یعنی لغو آن از تمام شئون تولید و زندگی اجتماعی، می‌تواند بخش‌هایی از فرودستان را به خانه‌ی حقیقی آن‌ها، یعنی مبارزات طبقه‌ی کارگر، سوق دهد. برای این‌که چنین چیزی حاصل شود، و البته برای پیروزی مبارزات کارگری فی‌الحال موجود، ضرورت دارد که این خواسته‌ی عام، به‌عنوان پیشانی خواسته‌های ضدسرمایه‌دارانه، با شعارها و خواسته‌های صریحاً ضدامپریالیستی ترکیب شود. همان‌طور که خصوصی‌سازی در داخل کشور، هم‌اکنون ملموس‌ترین و ضدکارگری‌ترین سیاست موجود است، تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدان آن نیز واضح‌ترین و انضمامی‌ترین خطری است که این بخش از کره‌ی خاکی را که ما در آن قرار گرفته‌ایم، تهدید می‌کند. طبقه‌ی کارگر، تنها نیرویی است که می‌تواند توأمان با این دو شرّ عظیم، مبارزه کند.

حسین خاموشی

هپکو: کارگران مشغول مبارزه‌اند

* این نوشته برای نخستین بار در مهرماه ۱۳۹۸ در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

خورشید بر همگان به یکسان می‌تابد. در این گرما و نور تبعیضی نیست. اما بهره‌وری و مواجهه با گرما و نور خورشید بر اساس ثروت و قدرت افراد، اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد. کسانی هستند که در زیر این نور، کنار سواحل لم می‌دهند، پوستشان را برنزه می‌کنند و نوشیدنی‌های گوارا «نوش جان» می‌کنند؛ یا سقف سانروف خودرویشان را باز می‌کنند و خود و فرزندانشان از حلاوت و شیرینی این گرما کیف می‌کنند. اما افراد دیگری وجود دارند که از این نور و گرما بیزارند: کارگرانی که در دمای ۵۰ درجه محصول برداشت می‌کنند؛ بی‌پناهانی که زمین را برای اندکی سایه و کمی خُنکای باد زیر و رو می‌کنند؛ یا کارگرانی که در سوله‌های بزرگ و بدون ستون و بی‌انتها در زمستان برای لمسِ بدون اضطرابِ این گرما بر پوستشان، له له می‌زنند و در تابستان از گرمایش در رنج و عذاب‌اند. خورشید به یکسان می‌تابد، اما جایگاه طبقاتی و اجتماعی هر انسان تعیین می‌کند که از آن با فراغِ بال لذت ببرد یا دچار رنج و حسرت شود.

داستان هپکو چیزی شبیه داستان خورشید است. برای هرکس بر اساس جایگاهش، معنا و مفهومی متفاوت می‌یابد. برای ناسیونالیست‌های سلطنت‌طلب، نماد «عظمت زمان شاه» است؛ نمادِ «بهروزی و سعادت جمعی همه‌ی ایرانیان» در آن روزگار است، از «صدقه‌سری شاه فقید». برای سینه‌چاکان بخش خصوصی «واقعی» معنای دیگری می‌یابد. هپکو خورشیدی است که با آن می‌توان به اثبات کارآمدی بخش خصوصی نشست: سمبلی برای

اینکه نشان دهند اگر به سرمایه‌داران میهن‌پرست اجازه داده شود با آزادی کار کنند، «کاری می‌کنند کارستان». جریان معتقد و مومن به حقانیت جمهوری اسلامی در لباسی دیگر از گرمای هپکو بهره می‌برند: هپکو نماد ما می‌توانیم است. نماد خورشیدی که سردی و سیاهی روزگار جنگ را برایمان گرم و روشن ساخت. اما روایت برای همگان این چنین افتخارآمیز است؟ چگونه و از کدام دریچه می‌توان و باید به هپکو، به تاریخ و افتخاراتش و به گرما و روشنی‌اش نگاه انداخت؟

داستان هپکو را تقریباً همه می‌دانند. اینکه از سال ۱۳۵۴ در اراک تأسیس شد. در زمان جنگ دستگاه‌های نی‌کوب و گریدرهای با ارتفاع کم ساخت و سه بار بمباران شد. اینکه دست کمی از ولوو نداشت و تولیدش به سالی بیش از دوهزار دستگاه ماشین‌آلات راه‌سازی نیز رسید؛ یا همکاری هپکو با پروژه‌ی سرن (سازمان اروپایی تحقیقات هسته‌ای) بر سر زبان همگان است. همه‌ی ما این‌ها را می‌دانیم. تمام رسانه‌ها، چه داخلی و چه خارجی، چه تلویزیون و چه خبرگزاری‌ها و همین‌طور روزنامه‌ها و کانال‌های تلگرامی در قالب کلیپ یا مقالات جانسوز برایمان نشان داده‌اند. اما هر روایت ساده‌ی خبری تنها یک روایت ساده‌ی خبری نیست. هر روایتی از منظری دلبخواهی و منطبق با منافع سازندگان و صاحبان آن نقل می‌شود؛ حتی اگر روایت با حضور کارگران هپکو باشد.

تمام بحث هپکو در بحث پیرامون خصوصی‌سازی خلاصه می‌شود. درواقع می‌توان گفت هپکو یادآور تمامی دردهایی است که خصوصی‌سازی بر سر طبقه‌ی کارگر ایران و صنایع و منابع این کشور و همین‌طور دیگر کارگران جهان و دیگر خصوصی‌سازی‌هایی که انجام شده، آوار کرده است. هپکو، یادآور کارگرانی است که از ساعت شروع سرمایه‌داری تا به اکنون تبدیل به سوخت پیش‌برنده‌ی این ماشین هیولاش شده‌اند و آن را سرپا نگه داشته‌اند. دو گفتمان اصلی تلاش می‌کنند چرایی وضعیت حال حاضر هپکو را روایت کنند: نخست،

جریان‌هایی که خود را عدالت‌خواه می‌نامند و دوم جریانی که مدافع سرسخت خصوصی‌سازی است. جریان عدالت‌خواه دلیل مشکلات موجود را خصوصی‌سازی بد می‌داند. نوعی خصوصی‌سازی که صلاحیت خریدار را بررسی نکرده، نظارتی بر اجرای آن نشده و آن را به مفت در چنگال صاحبان سرمایه و قدرت رها کرده است؛ آن‌ها علی‌اصغر عطاریان را که از طریق واگن‌سازی کوثر، با خصوصی‌سازی صورت‌گرفته در سال ۱۳۸۵، مالک هپکو شد فاقد صلاحیت می‌پندارند و سازمان خصوصی‌سازی و نهادهای نظارتی را مقصر این خانه‌ی ویران می‌دانند. پیشنهاد عدالت‌خواهان چنین است: خصوصی‌سازی بالذاته نه تنها بد نیست، بلکه ضروری است و فقط باید شیوه‌ی اجرای آن را عوض کرد؛ به عنوان مثال، به جای اعطای مالکیت، مدیریت و سرقفلی‌بنگاه را واگذار کنند. صلاحیت مدیریت جدید بررسی شود و قوانین نظارتی جدید وضع شود و یا به قوانین نظارتی مغفول‌مانده توجه شود. از قضا، رئیس جدید سازمان خصوصی‌سازی اعلام کرده است که این سازمان قصد دارد این بار مدیریت هپکو را برای مدت زمان پنج سال واگذار کنند و پس از تسویه بدهی و راه‌اندازی کارخانه، مالکیت آن نیز واگذار شود.

گروه دوم، یعنی مدافعان خصوصی‌سازی به اصطلاح واقعی معتقدند به دو دلیل خصوصی‌سازی‌ها به فرجام مطلوب نرسیده است: نخست به این دلیل که بنگاه‌ها خصوصی یا شبه‌دولتی شده‌اند، بدین معنا که به «بخش خصوصی واقعی که هدفی جز تولید ندارد و واگذار نشده و به بخش‌های شبه‌خصوصی که هنوز متصل به نهادهای دولتی و شبه‌دولتی هستند و واگذار شده‌اند». دوم آن که برای موفقیت خصوصی‌سازی ابتدا باید آزادسازی اقتصادی صورت گیرد و بدون آزادسازی اقتصادی خصوصی‌سازی به نتیجه‌ی مطلوب نخواهد رسید. منظور از آزادسازی از سویی حذف قوانینی است که دست و پای کارفرما را در برابر کارگر تا حدی می‌بندد و اجازه‌ی استثمار تا سرحد جان را نمی‌دهد و از سمت دیگر خصوصی‌سازی

بقیه‌ی منابع و امکاناتی است که برای استفاده‌ی جمعی مردم تدارک دیده شده است. آزادسازی همچنین در پی حذف برخی یارانه‌هایی است که به مردم داده می‌شود و از سمت دیگر در برخی نسخه‌های آن، حذف تعرفه‌های گمرکی و تداخل کامل با بازار جهانی نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال، جناب موسی غنی نژاد، از مدافعان اصلی خصوصی‌سازی در نوشته‌ی ای با نام «خصوصی‌سازی را متوقف کنید»، این چنین عنوان می‌کند: «عقل و تدبیر ایجاب می‌کند خصوصی‌سازی متوقف شود و به جای آن آزادسازی به معنای حقیقی آن در دستور کار قرار گیرد. ضرورت تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی نه تنها در تئوری، بلکه در عمل و تجربه نیز به اثبات رسیده است. تجربه‌ی چین در چهار دهه‌ی گذشته و نیز کشورهای اروپای شرقی پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی جملگی حاکی از این واقعیت است که تنها با آزادسازی اقتصاد و ایجاد فضای رقابتی می‌توان بخش خصوصی موفق‌تری به وجود آورد.» پیش‌تر گفتیم که نحوه‌ی روایت هر اتفاق واحدی از اسراری در پس پشت این روایت‌ها حکایت می‌کند. این دو روایت در دو موضوع بنیادی اشتراک نظر دارند: نخست اهمیت کارخانه و ابزارآلات نه کارگران (اهمیت چیزی که برای آنان حکم سرمایه را دارد) و انسان‌ها و دوم ایمان به خصوصی‌سازی به عنوان تنها راه نجات.

سرمایه‌داری و حيله‌هايش در هپکو

روایتی که تلاش می‌کند بر مخاطبان تاثیر بگذارد، مدام از گذشته‌ی پرافتخار هپکو یاد می‌کند. این یادآوری ما را به سوال ابتدایی برمی‌گرداند. کارگران هپکو چگونه خورشیدی داشتند؟ اگر افتخاری در پس نام هپکو خوابیده است، ساختمانی کارگرانی است که سال‌ها در میان آهن‌آلات بی‌جان جان‌کنند و به آن جان دادند. کارگرانی که بزرگ‌ترین دارایی‌شان، یعنی بدنشان در این راه فرسوده شد. برای اثبات این موضوع کافی است تنها نگاه کنیم و ببینیم چه

کسانی طی سال‌های اخیر برای بر زمین ماندن و به هوا نرفتن هپکو باتوم خورده‌اند. پیش از آغاز اعتراضات هپکو در سال ۹۰، طی سال‌های اوایل دهه‌ی ۷۰ و پس از آغاز سیاست‌های تعدیل ساختاری یا همان آزادسازی اقتصادی توسط هاشمی رفسنجانی، مبارزات کارگران و فرودستان، از فرودستان مشهد و اسلامشهر تا کارگران شرکت نفت، به صحنه آمده بود. در پی همین مبارزات است که روند خصوصی‌سازی و سیاست‌های آزادسازی اقتصادی در اواسط دهه‌ی ۷۰ و برنامه‌ی توسعه‌ی سوم، تا حدی کند می‌شود.

حاکمیت سرمایه و دولتی‌هایی که منافع سرمایه‌داران را به پیش می‌برند مدام در تکاپوی افزایش میزان سود هستند. جالب آن که واگذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی از سال ۱۳۵۲ آغاز شده بود و به دنبال آن نیز سهام ۳۳۰ کارخانه به بخش خصوصی واگذار گردید. در سوم تیرماه ۱۳۵۴ قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی به تصویب مجلس شورای ملی رسید و سازمانی به نام سازمان مالی گسترش مالکیت واحدهای تولیدی برای خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی تأسیس شد. همین سازمان در سال ۱۳۸۰ به سازمان خصوصی‌سازی مبدل گشت! از همه جالب‌تر مصوبه‌ی سال ۱۳۶۵ مجلس است. در این سال و در بحبوحه‌ی گرما و ویرانی جنگ، مجلس دولت را مکلف می‌کند که نسبت به فروش کلیه‌ی سهام مشمول قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی که طی سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ به سازمان مالی گسترش واحدهای تولیدی واگذار شده‌اند، اقدام کند! قانون خصوصی‌سازی پیش از انقلاب برای اجرا، پس از انقلاب ابلاغ می‌شود! طی سال‌های بعد و پس از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ در سال ۱۳۸۵ و ایجاد شرایط مناسب‌تر جهت خصوصی‌سازی، خصوصی‌سازی‌ها روند شتابان عجیبی به خود می‌گیرد و همه چیز تحت شمول خصوصی‌سازی قرار می‌گیرد. این پروژه نه فقط در صنعت که در خدمات عمومی و همین‌طور رفاهی به پیش برده شد. هنگامی که کارخانجات، دولتی بودند، در محیط و شرایط بنگاه‌های دولتی، کارگران استثمار می‌شدند

و تحت انقیاد سرمایه قرار داشتند؛ دولت‌های سرمایه‌داری، مسیر خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی فزاینده را انتخاب کردند تا انقیاد کارگران به سرمایه را بیشتر کنند و آستانه‌های جدیدی برای سودآوری سرمایه، خلق کنند.

در شرایط بحرانی سال‌های ۹۰ تا ۹۲ که کشور تحت تحریم بود، این سیاست‌ها با عنان‌گسیختگی بیشتر و بی‌محاباتر پیاده شد و حتی با چنان ایمان متعصبانه و کورکورانه‌ای، خصوصی‌سازی صورت گرفت که کارخانه‌های بیشتری به محاق تعطیلی کشانده شدند! به عنوان مثال، شرکت مادر تخصصی آونگان در همسایگی هپکو که بزرگ‌ترین سازنده ی دکل‌های انتقال برق در خاورمیانه بود، پس از خصوصی‌سازی تا سال ۱۳۹۰ به ورشکستگی دچار شد و اعتراضات کارگران آن ره به جایی نبرد. در تمام این سال‌ها، کسی از آن عدالت‌خواهان یا سینه‌چاکان خصوصی‌سازی «واقعی»، نگران آونگان نبود. داستانِ جایی چون آونگان که تنها یکی از هزار است نشان داد که تنها و تنها خود کارگران باید به فکر خود باشند و تنها و تنها با واکنش و اعتراضات کارگری است که دولت و بقیه‌ی گروه‌های دخیل مجبور می‌شوند به آن توجه کنند و به خودی خود هیچکدام از این جریان‌ات نگران زندگی مختل‌شده روزانه‌ی کارگران نیستند.

خورشید هپکو در زمان رونق و دولتی بودن نیز برای کارگران نه آفتابی لذت‌بخش بلکه مکانی بود که بدنشان فرسوده می‌شد و در ازای آن دستمزد می‌گرفتند؛ نه دستمزدی برای لذت بردن و به حد کفایت و برابر با کار انجام شده که در حد تأمین بقا برای حاضر شدن بر سر کار فردا. استثمار شدن، چه از جانب دولت اتفاق بیفتد و چه یک سرمایه‌دار منفرد چون عطاریان (که از قضا بخش خصوصی واقعی است و جایی برای دغل‌بازی با نام خصولتی‌سازی باقی نمی‌گذارد)، استثمار است و تفاوتی کیفی در آن وجود ندارد. کارگران چه بر روی پروژه‌ی سِرن کار کنند و چه گیربکس لودر تولید کنند، استثمار می‌شوند. این نام‌ها همان‌طور که این

روزها می‌بینیم برای کارگران هپکو نه نان شد و نه آب. تا پیش از اعتراضات کارگران، نی‌کوب ساختن هپکو و باز کردن گره‌های جنگِ هشت‌ساله در خاطر هیچ سایت و شبکه‌ی تلویزیونی ثبت نشده بود. تاکید بر تاریخ و ماشین‌های هپکو در واقع تلاشی است برای برداشتن تاکید کارگران بر روی خصوصی‌سازی و شرایطی که بر کارگر تحمیل می‌شود. به نمایش درآوردن هر گنجینه‌ی افتخاری از جانب گروه‌های مختلف سرمایه‌داری، ابزاری است جهت پنهان کردن منافع کلان‌تر و به پیش بردن پروژه‌های پیشین در ظاهری جدید.

سرمایه‌داری همیشه به ویرانی ساخته‌های قبلی و ایجاد شرایط و مناسبات جدیدی نیازمند است که امکان بهره‌برداری سود را بیشتر کند. این روند تخریب و بازتعریف دوباره‌ی پروژه‌ها در زمان بحران‌های اقتصادی شدت می‌گیرد. طی سال‌های اخیر، با بحران اقتصادی همراه با تحریم، خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی هرچه بیشتر به پیش برده شد. قیمت کالا‌های اساسی سر به فلک نهاد و همه چیز چندین و چند برابر شد و پول‌دارها، پول‌دارتر شدند. طی این سال‌ها و تحت بحران جان‌فرسا، تمامی حاکمیت بر پیش‌برد خصوصی‌سازی تاکید بیشتر و بیشتری کردند. پس از گسترش اعتراضات به خصوص توسط کارگران هپکو و هفت‌تپه، اوضاع به قدری بغرنج شد که تمامی جناح‌های سیاسی جمهوری اسلامی ناچار شدند این هیولای وحشتناک ساخته‌ی خودشان را کمی به عقب هل دهند، آن را رنگ کنند و به جای قناری بفروشند. داستان اعطای مدیریت به جای مالکیت یا آزادسازی پیش از خصوصی‌سازی، واکنش‌های سرمایه‌داری به اعتراضات گسترده‌ی کارگری است. خصوصی‌سازی از طریق واگذاری مدیریت کارخانجات یا دارایی‌های عمومی، یک روش قدیمی خصوصی‌سازی است که همه‌جا نتایج ویرانگری برای طبقه‌ی کارگر به همراه داشته و شرایط زندگی این طبقه را سخت‌تر کرده است. عدالت‌خواهان و مدافعان آزادسازی تلاش می‌کنند بار دیگر و با نامی دیگر این دیو بی‌شاخ و دم را که از فرط بزرگی و فراگیری، قابل

رویت نبود را رنگ کنند و جای قناری به کارگران تحمیل کنند. اما تاریخ سرمایه‌داری به ما یادآور می‌شود که این‌ها حيله‌هایی است که در آستین سرمایه‌داری همیشه پیدا می‌شود. تلاش می‌کنند با نام بردن از کشورهایی که رشد اقتصادی داشته‌اند و یا کشورهای به اصطلاح صنعتی ما را به پذیرش برنامه‌هایشان مجبور کنند. اما داستان از نیمه روایت می‌شود و داستان کارگرانی که در این میانه جان داده‌اند، بر زبان کسی جاری نمی‌شود. از چین نام می‌برند اما نمی‌گویند که در چین میلیون‌ها انسان با روزی کمتر از دو دلار در حال جنگیدن برای بقا هستند. پنهان می‌کنند که سیصد میلیون کشاورز چینی تبدیل به کارگر ارزان صنعتی، خدماتی و کشاورزی شده‌اند. یا در آلمان شرقی پس از فروپاشی دیوار برلین و اتحاد دو آلمان، طی خصوصی‌سازی شرکت‌های آلمان شرقی چه در قامت «اعطای مدیریت یا واگذاری مالکیت»، از ۴.۵ میلیون کارگر تنها ۱.۵ میلیون نفر توانستند کارشان را حفظ کنند؛ بیکاری از صفر به بیست درصد افزایش پیدا کرد و تولید ناخالص داخلی ۳۰ درصد سقوط کرد. در انگلستان، سه سال پس از خصوصی‌سازی راه‌آهن ملی، دولت ناچار شد همان مقدار که راه‌آهن را فروخته بود برای سرپا نگه داشتن آن هزینه کند و پس از سه سال دوباره راه‌آهن را ملی اعلام کند و از مالیات مردم و خون کارگران راه‌آهن، پول به حساب آن شرکت‌ها واریز کند. طی همین دوره تعداد حوادث در راه آهن انگلستان به شدت افزایش پیدا کرد. جلوگیری از فروش هپکو یک دستاورد و پیروزی مهم طبقه‌ی کارگر است، اما این پایان داستان نیست، خصوصی‌سازی ادامه دارد!

کارگرانی که به تسلیم نه گفتند

به هپکو بازگردیم. اگر کالا را چیزی بدانیم که برای فروش و استفاده‌ی دیگری تولید و ساخته می‌شود، هپکو نیز از هنگامی که در لیست سیاه سازمان خصوصی‌سازی قرار گرفت به یک کالا تبدیل شد. هپکو که پیش از این برای دولت سرمایه‌داری، سرمایه‌ای بود که با آن کارگران

را استثمار می‌کرد، با برنامه‌ی خصوصی‌سازی، علاوه بر سرمایه بودن، به یک کالا نیز تبدیل شد. بر اساس منطق بنیادین سرمایه‌داری، مالکیت آزاد است و مالک یک کالا مختار است کالای خود رو به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد و هر آن طور که تمایل دارد از آن استفاده و بهره‌برداری کند. قداست این قانون در سرمایه‌داری را تنها می‌توان به اصل وجود خداوند در ادیان تشبیه کرد. بر مبنای این قانون سرمایه‌داری، عطاریان به عنوان خریدار کارخانه می‌تواند و محق است که با کارخانه‌ی هپکو و کارگزارانش به هر شکلی که خواست برخورد کند. می‌تواند آن را به آتش بکشد، یا اینکه روی یک صندلی بنشیند و به آهن‌آلات یا کارگران نگاه کند، یا اینکه مالکیت بخشی از زمین را به شهرداری اراک واگذار کند و مجوز ساخت پاساژ و فروشگاه در زمین‌های هپکو را اخذ کند؛ می‌تواند ارزش سهام هپکو در بورس را به شیوه‌های مختلف افزایش داد، سودش را به جیب بزند و در پایان کارگران را آواره کند. خلاصه آن که تحت حاکمیت سرمایه‌داری، عطاریان یا هر کس دیگری به عنوان یک سرمایه‌دار «واقعی از بخش خصوصی واقعی» این مجوز و حق را دارد که با هپکو همان کند که دیدیم! مشکل به یک فرد مشخص و حقیقی به نام علی اصغر عطاریان بر نمی‌گردد؛ مشکل ریشه در مناسباتی دارد که هپکو و کارگران آن را به یک کالا تقلیل می‌دهد. اگر قرار بود با برگرداندن مالکیت به دولت و واگذاری مدیریت چیزی تغییر کند، لاجرم می‌بایست زمانی که در یک سال گذشته، مدیریت هپکو را خود سازمان خصوصی‌سازی بر عهده گرفت و برای آن مدیرعامل تعیین کرد، وضعیت تفاوتی با قبل داشته باشد، اما چنین چیزی حتی برای یک لحظه، حتی برای یک ثانیه مشاهده نشد و برعکس، شرایط بدتر شد.

تاریخ خصوصی‌سازی هپکو، علی‌رغم این که عمرش به دو دهه هم نمی‌رسد، تاریخ عجیبی است: علی اصغر عطاریان، در سال ۱۳۸۵، تنها با قراردادی به ارزش ۷۰ میلیارد تومان، که قرار بود ۲۵ درصد آن را نقد و مابقی را در قالب اقساط پرداخت کند، مالک بلوک ۶۰.۷۲

درصدی هپکو شد؛ هپکویی که در آن زمان بیش از ۲۰۰۰ دستگاه ماشین آلات راهسازی در سال تولید می‌کرد و بیش از ۲۰۰۰ کارگر داشت. برخی در برنامه‌های تلویزیون رسمی جمهوری اسلامی گفته‌اند که عطاریان در آن سال با سند هپکو، از بانک وام گرفت و با این وام، مبلغ ۲۵ درصد نقد قرارداد را پرداخت کرد و هپکو را خرید! از دولت سرمایه‌دار دوست ایران، هیچ چیزی بعید نیست. با این‌که این دولت به عطاریان و عطاریان‌های بخش خصوصی «واقعی» و مهم‌تر از آن «کارآمدی قطعی خصوصی‌سازی» ایمان داشت، اما این سرمایه‌دار، که با تملک هپکو، در همان سال نخست یعنی سال ۸۶، ۲۸۰ میلیارد تومان محصول تولیدی انبارشده در این کارخانه را فروخته بود، چنان بلایی بر سر هپکو آورد که هپکو در سال ۹۰ به یک شرکت زیان‌ده تبدیل شد که عملاً طبق قانون تجارت، یک شرکت ورشکسته محسوب می‌شد. چنین «شاهکاری» در عرض ۵ سال، از کمتر کسی برمی‌آید! مبارزات کارگران که بالا گرفت، هپکو در سال ۹۵ از عطاریان گرفته شد و به شرکت هیدرواطلس که آن‌هم از بخش خصوصی «واقعی» و فردی به نام اسداله احمدپور مالک‌اش بود، واگذار شد. مجدداً در یک بازی موش و گربه، با اعلام سازمان خصوصی‌سازی، هپکو در اردیبهشت سال ۹۷ از احمدپور گرفته شد و به عطاریان واگذار شد. یک ماه بعد اعلام شد که هپکو از عطاریان دوباره گرفته شده، موقتاً به سازمان خصوصی‌سازی واگذار شده و دولت برای این کارخانه، مدیرعامل و اعضای هیأت مدیره تعیین کرد! از آن زمان تاکنون، علی‌رغم آزمایش این روش‌ها و افراد مختلف، هیچ تغییری در هپکو ایجاد نشده و در سال جاری، میزان تولید ماشین آلات راهسازی در هپکو، عدد عجیب صفر بوده است! حالا دوباره در مهر ماه امسال، رئیس سازمان خصوصی‌سازی اعلام کرده که هپکو به سازمان خصوصی‌سازی بازگشته است؛ غافل از این‌که در خرداد سال گذشته نیز میرعلی اشرف پوری حسینی، رئیس وقت سازمان

خصوصی سازی که اکنون در بازداشت است، همین حرف را زده بود! اکنون با نگاه به این تاریخ، می توان پرسید کارگران چه نقشی دارند؟

می توان با کارگران همدلی کرد، همدردی داشت و از آن ها دفاع کرد. این گونه گفت که «کارگر بدبخت چه گناهی مرتکب شده است». دستش را بوسید و به پایش افتاد. اما چنین روایتی کارگر را به بره ی معصومی تشبیه می کند که در عین مورد ظلم واقع شدن و کتک خوردن، فاقد اراده است. چنین داستان سربانی های سوزناکی همیشه در طول تاریخ طالبان بسیاری داشته است. اما مبارزه و تلاش برای احقاق حق از بره ی بی اراده بر نمی آید. این مبارزه، تجلی اراده ی جمعی انسان هایی است که به رنج مشترکی دچارند و منافع واحدی دارند؛ نه بره های نیازمند چوپان و نگهبان، که آدمیانی دارای قدرت سازماندهی و برنامه ریزی هستند که از شجاعت دست زدن به مبارزه برخوردارند و نسبت به ضرورت مبارزه، آگاهی دارند. این شجاعت، نه شجاعت انسانی مافوق بشر که شجاعتی برخاسته از ضروریات و تجربیات زندگی روزمره آنان است. این گونه دیدن مبارزات کارگران هپکو به واقعیت بسیار نزدیک تر است؛ مبارزاتی که از سال ۱۳۹۰ شروع شد و در سال های ۹۶، ۹۷ و ۹۸ با بستن راه آهن به اوج خود رسید.

اعتراضات سال ۱۳۹۰ کارگران هپکو، از طریق اعتصاب در کارخانه و بستن آن اتفاق افتاد. اما طی سال های بعد و با رسیدن تولید به پنج دستگاه در دو ماه، دیگر کارخانه ای نبود که آن را بست و تولیدی نبود که آن را متوقف کرد. پس از نوشتن نامه های مختلف به انواع نهادها و وزارتخانه ها، پس از تلاش های بسیار و مشقات فراوان جهت کسب مساعدت و جلوگیری از این سیل، و بی نتیجه ماندن همه ی این کوشش ها، راهی جز بستن جاده و راه آهن باقی می ماند؟ وقتی اعتصاب و بست نشستن در کف کارخانه، دیگر ابزاری در دست کارگران نیست و منافع سرمایه دار هم این است که کارخانه تعطیل شود و زمین اش به پاساژ و باغ و

ویلا تبدیل شود، کارگران که تمام حیات اجتماعی آن‌ها در خطر است، چگونه و از چه راهی می‌توانند از منافع خود دفاع کنند؟ نقل است که می‌توان تاریخ توسعه‌ی سرمایه‌داری را با پیگیری مسیر ریل‌های راه‌آهن بررسی کرد. تاریخ مبارزات کارگران هپکو نیز به ریل‌ها گره خورده است. آخرین امکان برای مبارزه با ستم سرمایه‌داری در هپکو، بستن شاه‌رگ‌های حیاتی سرمایه‌داری یعنی حمل و نقل بود.

دقیق‌تر که نگاه کنیم، مبارزات هپکو با عنصر جدیدی در روند مبارزات کارگران ایران عجین شد. کارگران به همراه همسر و فرزندان ریل‌ها و جاده‌ها را بستند و آنان را همان‌طور که در آینده‌ی این وضعیت شریکند، در اکنون و مبارزات جاری نیز شریک کردند. این بار کارگران به همراه خانواده‌هایشان دست به کار نوشتن تاریخ شدند. علاوه بر این ابتکار مرفقی کارگران، ابتکار پیشروی دیگری را باید به سینه‌ی کارگران هپکو در مقام افتخار آویزان کرد. کارگران هپکو و آذربایجان تبدیل به ید واحد شدند و مبارزاتشان را دوشادوش و بازو به بازوی هم، پیش بردند و تجمع اعتراضی مشترک برگزار کردند. این دو ابتکار همان مسیرهایی است که باید از آن بیشتر گفت و نوشت.

پیش‌تر گفتیم که خصوصی‌سازی به کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی منحصر نشد و علاوه بر این‌ها، به مدارس و دانشگاه‌ها، به درمان و بیمارستان‌ها، به مراکز تفریحی و ساحل‌ها، به کوه و دشت و به هر آن چه بر زمین مستقر است کشیده شد. این خصوصی‌سازی‌ها موجب ایجاد شرایط سخت و تبعیض‌آمیز دردناکی برای کارگران و فرودستان و خانواده‌های آنان شده است. علاوه بر هزینه‌های سرسام‌آور مدارس و کمیاب شدن مدارس دولتی، قبولی در دانشگاه‌های دولتی هرچه بیشتر به توان مالی خانواده‌ها و کیفیت مدارس وابسته شده است که منجر به عقب افتادن و ناکامی هرچه بیشتر فرزندان کارگران شده و علاوه بر ثروت، فقر را موروثی‌تر کرده است. دچار شدن یکی از اعضای خانواده‌های کارگران به بیماری می‌تواند

برای همیشه آن خانواده را از هستی ساقط کند. آگهی‌های فروش کلیه به عنوان سند جنایت سرمایه‌داری را همه‌ی ما بارها مشاهده کرده‌ایم. علاوه بر همه‌ی این‌ها، امکان تفریح یا سفر بدون صرف هزینه‌های کمرشکن تقریباً ناممکن شده است. می‌توان بدون هیچ گونه شک و تزلزلی ادعا کرد که خصوصی‌سازی فزاینده که با توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران روی داده، امکان هرگونه نفس کشیدنی را از فرودستان ایران سلب کرده است. به همه‌ی این دلایل، خانواده‌ها نه حاشیه‌ای در متن خصوصی‌سازی که هدف مستقیم آن هستند. در چنین شرایطی ورود خانواده‌ها به مبارزه علیه خصوصی‌سازی ضروری‌تر از همیشه به نظر می‌رسید که کارگران هپکو، نخستین کسانی بودند که این ضرورت را حس کردند. اما در عین حال، همین دلایل به ما نشان می‌دهد که مبارزه‌ی کارگران هپکو نمی‌تواند به خصوصی‌سازی هپکو محدود بماند. این مبارزات به واسطه‌ی ضرورت و اجباری که خود سرمایه‌داری تحمیل کرده است، می‌تواند به مبارزه علیه کلیت خصوصی‌سازی در همه‌ی حوزه‌ها کشانده شود. شعارهای کارگران مبارز هپکو، می‌تواند به سمت عام‌سازی خواسته‌ی مشخص خصوصی‌زدایی حرکت کند. بدون عام‌سازی شعارها و مطالبات مشخص، هپکو نیز نجات پیدا نمی‌کند و این روند با عناوین و قالب‌های مختلف برای هپکو یا هر کارخانه‌ی دیگری تکرار خواهد شد. بازگشت مالکیت کارخانه به دولت تنها بخشی از پیروزی است و نه همه‌ی آن. ضرب المثل معروف «کلاه خودت را بچسب»، شعار مرکزی سرمایه‌داری است. این جملات و جملاتی به همین معنا را هر جایی می‌توان دید؛ از تابلوهای تبلیغاتی تا جملات قصار اینستاگرامی و یا از زبان دوستان و آشنایان. اما همین عقیده سرمایه را سرپا نگه داشته است. کسی که دودستی تنها به کلاه خود بچسبد، بی‌شک همان یک کلاه را نیز از دست خواهد داد. کلاه همه‌ی کارگران و فرودستان یکی است و نمی‌توان امیدوار بود که هر کدام از ما به طور منفرد و تنها بتوانیم کلاهمان را بر سر نگه داریم.

اگر درد یکی است، مبارزه هم یکی است

عام‌سازیِ مطالباتِ مشخصِ طبقه‌ی کارگر که درد مشترکی را نشانه می‌گیرند، تنها منحصر به خصوصی‌سازی نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین مطالبات کارگران، افزایش حداقل دستمزد است. برای اثبات میزان ناچیز بودن حداقل دستمزد نیازی به علم‌آمار و ریاضی نیست و زندگی روزانه‌ی تک‌تک ما گواه روشنی بر هیچ بودن آن است. مدافعان و طراحان سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌داری هرروزه تکرار می‌کنند که افزایش دستمزد منجر به افزایش تورم می‌شود و تورم تاثیر این افزایش مزد را از بین می‌برد و شرایط را اسفناک‌تر می‌کند. این نظرات را آن‌ها معمولاً با چاشنی خوشمزگی، مزه‌پرانی و فخرفروشی به «غیرکارشناسان» ابراز می‌کنند، اما نمی‌دانند از منظر کارگران، صورت‌شان در حین بیان این «افاضات» (یا به تعبیر درست‌تر، اضافات)، چقدر احمقانه و مضحک می‌شود و بیش از آن چندان‌آور و نفرت‌انگیز. طبق روال همیشه این بار نیز داستان از نیمه خوانده می‌شود. نخست آن که همه‌ی ما با دو چشمان خود دیدیم که چگونه تورم ۴۰ و ۵۰ درصدی بدون افزایش هرگونه مزد و حقوقی اتفاق افتاد. از آن مهم‌تر، آن چه به عمد پنهان می‌شود این است که سود و پول در کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و توسط کارگران تولید می‌شود و به‌صورت «قانونی» توسط سرمایه‌داران این سود و پول تصرف شده و در بازار هزینه می‌شود. باید پرسید چگونه سرمایه‌ای که کارگر تولید می‌کند و به جیب سرمایه‌دار می‌رود و از آن جا در قالب‌هایی متفاوت وارد بازار می‌شود، اگر با دستان سرمایه‌دار هزینه شود تورم‌زا نیست اما اگر توسط کارگران مصرف شود تورم‌زا است؟! آیا ما با دو گونه و دو جنس پول مواجهیم و نمی‌دانیم؟ اما، این پایان داستان نیست، خصوصی‌سازی ادامه دارد.

مبارزات علیه خصوصی سازی و سرمایه داری در دیگر کارخانه ها و دیگر حوزه ها ادامه دارد. علاوه بر کارگران آذربای، کارگران هفت تپه، گروه ملی فولاد، کارخانه های ریز و درشت دیگر، معادن، کارگران حمل و نقل چون راه آهن، معلمان و پرستاران نیز در حال مبارزه هستند. همه ی این کارگران بر علیه یک چیز می جنگند، اما این مبارزات به شکل جزیره ای به پیش می رود. منافع مشترک، سرنوشت مشترک و دردهای مشترک ایجاب می کند که کارگران هیکو علاوه بر عام سازی شعار علیه خصوصی سازی و حداقل دستمزد، به سمت اتحاد مبارزاتی با دیگر کارگران حرکت کنند. همان طور که سرمایه داران و دولت متبوع شان کاملاً در هماهنگی و اتحاد برای استثمار به سر می برند، تنها با اتحاد سراسری کارگران ایران، حول مطالبات مشخص، می توان مقابل این قدرت ایستادگی کرد و نه تنها خود که دیگر فرودستان را نجات داد و مسیر پیروزی را برایشان ترسیم کرد. این مسیر از طریق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری امکان پذیر است. تشکل مستقل کارگری، برای سرمایه داری چیزی چون جام زهر است و به هر ترفندی دست می زند تا از ایجادش جلوگیری کند. ابتدا شورای اسلامی کار را در کارخانه ها بنیان می گذارد، پس از آن یکی یکی نمایندگان کارگران را بررسی صلاحیت می کند و در انتخاباتی از پیش برنامه ریزی شده، شورایی وابسته و هماهنگ با منافع کلان سرمایه داری تولید می کند. این همان رنگ کردن و فروختن است به اسم کارگران، برای سرمایه داران. کارگران هیکو با بینش و آگاهی از نحوه ی شکل گیری چنین شورایی در انتخابات آن شرکت نکردند و مانع تشکیل آن شدند. این اقدام ستودنی است، اما در بلندمدت ممکن است کافی نباشد. کارگران برای ایجاد ابزاری که بتواند امکان اتحاد، سازماندهی و برنامه ریزی را مهیا کند و در عین حال حداقلی از مصونیت قانونی را تأمین کند، به اتحادیه ای مستقل برای خود و به نام خود نیاز دارند. این اتحادیه می تواند با داشتن اساسنامه و برگزاری مجمع عمومی و انتخاب نمایندگان راستین و حقیقی به نهادی واقعی و مبارز در جهت

خواسته‌های کارگران تبدیل شود و می‌تواند در مبارزات فی‌الحال موجود کارگران نیز به‌عنوان یک گام مبارزاتی مهم تشکیل شود تا هم به مبارزات فعلی مشروعیت بیشتری بخشد و هم سنگری برای مبارزات آتی کارگران باشد. در ادامه می‌توان این اتحادیه را بر بستر مبارزات واقعی و در جریان طبقه‌ی کارگر، در جهت اتحادیه‌های سراسری کارگری رشد و گسترش داد و بدین ترتیب به ایجاد یک بازوی سراسری قدرتمند و آگاه‌یاری رساند. سرمایه‌داری پس از فروکش هر اعتراضی چه با دادن امتیاز و چه از طرق باتوم، دست به بازداشت‌های گسترده و صدور احکام سنگین می‌زند. به عنوان مثال در هپکو پس از کاهش اعتراضات در اوایل آبان ۱۳۹۷، ۱۵ کارگر را به حبس و شلاق محکوم کرد. در همین شهریور امسال، به یکی از تجمعات اعتراضی کارگران هپکو، با ضرب و شتم و بازداشت، پاسخ داده شد و حدود ۳۰ کارگر معترض این کارخانه بازداشت شدند. وجود نهادهای نمایندگی می‌تواند از آزادی دست دولت‌ها چه در حین اعتراضات و چه پس از اتمام آن، جلوگیری کند.

هر کارگر در عین دارابودن تاریخ شخصی خویش، تمام تاریخ پیشین مبارزات کارگری را با خود حمل می‌کند. از مبارزات کارگران شیکاگوی آمریکا برای کاهش ساعت کاری از ده ساعت به هشت ساعت، کشتار و اعدام آنان توسط پلیس و سپس نام‌گذاری روز کارگر به این عنوان تا تلاش هرروزه‌ی کارگران فلسطینی برای رفتن به شهرهای یهودی‌نشین و کوشش برای اینکه کسی بپذیرد استثمارشان کند تا زنده بمانند. اگر این مبارزات در سطح جهان و ایران نبود، اکنون کارگران باید به جای هشت ساعت، روزی چهارده ساعت کار می‌کردند، حق بیمه‌ای وجود نداشت و سرمایه‌داری همه چیز را بسیار پیش از این نابود کرده بود. امپریالیسم قله‌ی مناسبات سرمایه‌داری است. امپریالیسم تبلور استثمار در سطح جهانی و بین‌المللی است. تفاوتی نمی‌کند کارگری هندی باشد که در قطر به عنوان هم‌پیمان آمریکا در مسیر ساخت ورزشگاه‌های جام جهانی کشته می‌شود، یا کارگری ایرانی که تحت تحریم‌های

امپریالیسم، فشاری دوجندان را باید تحمل کند. این عدم تفاوت، ما را به ضرورت درک عدم بی تفاوتی نسبت به امپریالیسم رهنمون می کند. نمی توان مخالف خصوصی سازی بود اما با قله ی آن و مدافع اصلی اجرای این سیاست ها در تمام جهان مبارزه نکرد. باید یادآوری کنیم که اجرای سیاست های تعدیل ساختاری و خصوصی سازی اولین بار از جانب آمریکا با کودتا علیه دولت آلنده در شیلی و با سر کار آوردن دیکتاتوری به نام پینوشه در سال ۱۹۷۳ آغاز گشت و شیلی به آزمایشگاه آنچه ما امروز تجربه می کنیم یعنی خصوصی سازی، آزادسازی قیمت ها و نابودی اتحادیه های کارگری تبدیل شد. جالب اینکه اینجا باز نام شیکاگو بر زبان بود و گروهی به عنوان «پسران شیکاگو»، طراح و مجری این سیاست ها بودند. کارگران هپکو می توانند با موضع گیری علیه امپریالیسم، از یک سو، جنبه ی عام و فراگیر بودن خود را اعلام کنند، از دیگر سو مخالفت خود را با سیاست های سرمایه دارانه را به کمال برسانند و نشان دهند نسبت به تهاجم امپریالیستی ای که در حال حاضر ایران و کل منطقه خاورمیانه را نشانه گرفته است، آگاهی رهایی بخش دارند. کارگران هپکو نیاز ندارند که با بالا بردن برخی پلاکاردها و تصاویر، «بی گناهی» خود را به کسی اثبات کنند. اگر برخی پلاکاردها و تصاویر، تلاشی است برای ایجاد «مصونیت»، باید بگوئیم به تجربه دیده ایم که هیچ چیز نمی تواند مقابل باتوم سرمایه مانعی ایجاد کند جز اتحاد کارگران؛ و کارگران هپکو نیز این موضوع را تجربه و لمس کرده اند. شعار علیه امپریالیسم، علاوه بر این که ضرورت زمانه ی ما است، می تواند مانع امکان سواستفاده ی جریانات اپوزیسیون آمریکایی شود و مسیر جدیدی را پیش پای فرودستان در مبارزه علیه تمام اشکال سرمایه داری، قرار دهد.

در انتها، باید یادآور شد که بزرگترین ابزار کارگران برای مبارزه برادری و اتحادشان است. سرمایه داری تلاش می کند با دادن امتیازهای کوچک چون چندماه حقوق عقب افتاده این اتحاد را در هم شکند. اما ناخدای خوب کسی نیست که در تلاطمات طوفان، بدون هرگونه

انعطاف به پیش رود، کشتی چنین ناخدایی ضرورتاً از هم پاشیده خواهد شد. ناخدای خوب می‌داند باید به جا و بر اساس توانش بالا و پایین شود و در مقابل امواج، انعطاف به خرج دهد، اما این انعطاف مدبرانه در جهت مقصد و مسیر مشخصی است که از پیش تعیین شده است. این مقصد، حفظ اتحاد کارگران و به پیش بردن مبارزه علیه سرمایه‌داری در تمام اشکال آن است. خوشبختانه، این پایان داستان نیست، مبارزه‌ی کارگران ادامه دارد.

مصطفی زمانی

تیشه‌ی خصوصی سازی ریشه فولاد را هم زد

* این نوشته برای نخستین بار در آذرماه ۱۳۹۷ در شماره‌ی اول نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

کارگران گروه ملی، فولاد آبدیده شدند

سال هاست از محصولات فولادی به عنوان کالاهای استراتژیک با کاربردهای گوناگون نام برده می‌شود که به دلیل استفاده گسترده و حجم بالای ارزش افزایی همواره مورد توجه دولت ها بوده است. به بیان دیگر، فولاد از نگاه دولت، بخشی از صنایع پیشران در اقتصاد ایران در نظر گرفته شده است. صنایع فولاد و پتروشیمی یا همان صنایع پیشران از امتیازات ویژه حمایت دولتی برخوردارند. میزان تولید فولاد در کشور بالغ بر ۱۰۰ میلیون تن و میزان صادرات آن حدود ۸ میلیون تن است. ارزش صادرات اعلامی در ۷ ماه سال جاری یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار بوده است. به گفته احمد خروشی؛ رئیس هیات مدیره انجمن تولید کنندگان فولاد، رشد صادرات در هفت ماه نخست سال جاری ۲۵ تا ۱۵۰ درصد بوده است، اما اجرای شرایط پیمان سپاری ارزی باعث شده برخی صادرکنندگان به فروش محصولات خود در کانال های غیر رسمی اقدام ورزند. توجیه خروشی، برای عدم توضیح در خصوص اختلاف ۱۲۵ درصدی نرخ رشد صادرات، افسار گسیختگی و نظارت گریزی بخش خصوصی است. اعمال سیاست‌های کلی اقتصادی به نام کوچک و چابک سازی دولت به شرایطی منجر شده است که دولت در بحرانی ترین شرایط اقتصادی، توان مهار منطق سود بخش خصوصی را ندارد.

دولت چنان کوچک شده که دیگر بازویی برای نظارت ندارد. از سوی دیگر گویی دولت تمایلی به تغییر ریل در سیاست بازار آزادی و سرکوب پراگماتیستی سرمایه ندارد. نظارت و کنترل بر سرمایه از دید دولت، سرمایه دار را برای سرمایه گذاری بی رغبت می کند! لذا همه چیز رها شده است. خروج فولاد و پتروشیمی از بورس کالا نشانه ای بر این مدعاست. دولت با این توجیه که بورس کالا به محلی برای هجوم دلالتان جهت خرید مواد اولیه تبدیل شده، ضعف خود در کنترل بازار را پنهان کرد و ابتدا قیمت مس و آلومینیوم را در بورس کالا آزاد سازی کرد و سپس به سراغ فولاد و پتروشیمی رفت. امتیاز ویژه ای برای صاحبان این صنایع تا به همان اندازه که به عنوان صنایع پیشران از اعتبارات و سوبسیدها بهره برده اند، از تورم جاری هم بی بهره نمانند. استفاده از انرژی ارزان، برخورداری از اعتبارات دولتی و بهره مندی از کار شبه رایگان کارگران هیچ تورمی را در این صنایع توجیه نمی کرد، بلکه افزایش قیمت کالاهای تولیدی این صنایع باعث افزایش تورم در سایر صنایع شد، امری که با افزایش قیمت مواد اولیه اجتناب ناپذیر بود. ناتوانی دولت در برابر زیاد خواهی صاحبان سرمایه، از ایمان به رهایی بخش بودن بازار آزاد نشأت می گیرد.

گردش مالی بالای صنایعی مانند فولاد و دسترسی به اعتبارات بانکی کلان، امکانات و بستر گسترده مالی برای صاحبان این صنایع به همراه داشته است. سرمایه گذاری های کلان در بخش های غیر مرتبط حاصل این امکانات وسیع مالی است. برخی صنایع مانند خودروسازی و شرکت های زیرمجموعه بانک ها سرمایه انباشت شده بسیار بزرگی در دستان خود دارند که آماده سرمایه گذاری اند. سال ها است حجم قابل توجهی از سرمایه های مذکور، با هدف کسب سود بیشتر، توسط این شرکت ها به بخش هایی نظیر املاک و مستغلات گسیل شده است. در نتیجه کوچ این سرمایه ها به بخش املاک و مستغلات، قیمت مسکن در ایران به صورت نجومی بالا رفته و در سالیان گذشته این شرکت ها سود کلانی به جیب زده اند.

دست‌آورد یاد شده، در ادامه به پاشنه آشیل آن‌ها نیز بدل شده است؛ چرا که با هجوم سرمایه این شرکت‌ها به بخش مسکن، افزایش دارایی‌های ملکی و رشد شدید قیمت مسکن، آن‌ها عملاً هم اکنون مالک دارایی‌هایی هستند که به دلیل قیمت نجومی، خریدار و مشتری ندارد. در واقع، ارزشی که به این بخش برده شده به علت رشد سرسام‌آور ملک، تا حدی افزایش یافته که کمتر مشتری و خریداری توان خرید آن را دارد و ارزش مذکور قابلیت تحقق در مقطع فعلی را ندارد. آنان مالک ساختمان‌هایی هستند که قابلیت تبدیل به نقدینگی ندارند و بدین خاطر، حجم وسیعی از دارایی‌ها و سرمایه‌ها در قالب ساختمان‌های غیرقابل فروش، معطل مانده است. آنان اگر بخواهند این دارایی‌های بفروشند، باید قیمت‌ها را به شدت پایین بیاورند، بدیهی است اقدام مذکور تحمل ضرر و زیان را به همراه خواهد داشت، لذا شرکت‌ها به استقراض از بانک‌ها و بانک‌های خصوصی به استقراض مداوم از بانک مرکزی روی می‌آورند. استقراض از بانک‌ها و بانک مرکزی، برای جایگزینی این سرمایه‌ها، وثیقه‌گذاری اموال و باقی‌ماجرای امری است هر روزه که بحران مالی را به وجود آورده است. صورت‌های مالی که صنایع نامبرده ارائه می‌دهند و ضررهای انباشته‌ای که اعلام می‌کنند عمدتاً مربوط به این بخش از فعالیت‌های مالی، وام‌های اخذ شده و بهره وام‌ها و دیرکرد آن‌ها است. عملیات تولیدی در صورت‌های مالی این شرکت‌ها به هیچ وجه نشانی از زیان ندارند. اختلاس امیر منصور آریا و اعتبارات جذب شده از سوی او را باید در همین زمره قرار داد.

گروه ملی صنعتی فولاد ایران، نخستین مجتمع تولید محصولات فولادی در کشور است که با تکیه بر سرمایه انباشت شده از ۵۰ سال ارزش افزایی کار کارگران و متخصصین و بهره‌گیری از تجهیزات، ماشین‌آلات و خطوط تولید، بیش از چهار دهه، در زمره بزرگترین تولیدکنندگان مقاطع فولادی سطح کشور قرار داشت. این مجموعه صنعتی با قدمت و توان تولیدی در خور توجه اکنون با بحران بزرگی دست به گریبان است. علاوه بر کارگران و کارکنان فولاد که پیگیر

مطالبات خود از شرکت هستند، مدت زمان مدیدی است فروشندگان و قطعه سازان متعددی که با شرکت گروه ملی همکاری داشتند نیز به عنوان طلبکاران عمده در حالت بلاتکلیفی به سر می برند، زیرا از سال ۹۳ مطالبات شان پرداخت نشده و طلب مذکور به مرور زمان به بدهی هنگفتی تبدیل شده است. بر پایه این گزارش، گروه ملی صنعتی فولاد ایران که روزهای متمادی، کارگران آن به دلیل ماه ها حقوق، دستمزد، بیمه و مزایای معوقه خود در مقابل استانداری خوزستان دست به تجمع زده اند، پس از ناکامی در حصول نتیجه، صحنه اعتراضات خود را به محل برگزاری نماز جمعه و خیابان های شهر اهواز کشانده اند. گروه ملی فولاد از آغاز سال ۹۰ تاکنون بحران های بزرگی را پشت سر گذاشته است. تداوم چرخه معیوب خصوصی سازی گروه ملی صنعتی فولاد ایران که زمانی بزرگ ترین نوردکار میلگرد، دومین تولیدکننده تیرآهن و تنها تولیدکننده لوله های بی درز در کشور بود و متشکل از کارخانه فولادسازی، نورد کوثر، نورد تیرآهن، کارخانه لوله سازی و ماشین سازی با حدود ۴ هزار کارگر شاغل فعالیت می کرد به ثبت ضرر و زیان بی امان به مثابه تنها دستاورد آغاز و اعمال خصوصی سازی در کارنامه فولادی ها با تحمیل بدهی ۲ هزار میلیارد تومانی و زیان انباشته ۵۰۰ میلیارد تومانی بدل گردید.

بر اثر ایجاد پرونده های قضایی طلبکاران گروه ملی، بدهی سنگین تقریباً ۲ تریلیارد تومانی برای گروه ملی صنعتی فولاد ایران به جا مانده است. ظرفیت گروه ملی از یک و چهار دهم میلیون تن به تدریج تقلیل پیدا کرده و در سال ۹۶ به ششصد هزار تن رسید، همچنین سرمایه شرکتی با این عظمت، سال به سال زیانی انباشته می شود. گروه ملی فولاد چندین سال است شرایطی بحرانی را تجربه می کند، بحرانی که پیش از هر چیز، معیشت کارگران را تحت تاثیر قرار داده است، شرایط نامطلوب فعالیت کارگران صنعت فولاد تنها به گروه ملی فولاد منحصر نمی شود و ورشکستگی صنایع فولاد، امسال دامن کارخانه های «فولاد قزوین» و «آرمان

شفق» را نیز گرفته است. این دو کارخانه فعالیت های خود را متوقف کرده اند و در نتیجه دست کم ۳۰۰ کارگر بیکار شدند. پیش از این دو، کارخانه صدر فولاد خرم آباد نیز به صورت موقت تعطیل شد و به دنبال آن بیش از ۲۰۰ کارگر بیکار گشتند و این چنین است که خانواده بزرگ کارگران صنایع فولاد ایران به دلیل اعمال سیاست های نتولیبرالی و ایمان بازار آزادی دولت، الارقم سیاستهای حمایتی دولت طعم تلخ سرنوشت گنگ و مبهم امروز را می چشد. هیچ نظریه ای به اندازه نظریه فساد و ناکارآمدی برای تشریح این وضعیت، مخرب نیست. شرایط موجود و بحران های حاصل از آن را نباید با اهرم ناکارآمدی و فساد تحلیل کرد. آنچه ناکارآمد است، حاکمیت جمهوری اسلامی به عنوان دولتی استثنایی نیست، ناکارآمدی محصول روابط سرمایه و تضادهای درونی سرمایه داری است. تورم به شکل افسار گسیخته ای پیش از هر چیز معیشت کارگران را مورد هجوم قرار داده است. قوهی کار کارگر تنها کالایی است که ارزان باقی مانده است، کالایی که تنها سرمایه داران توان مصرفش را دارند و تنها کالایی که مصرف آن سود به همراه دارد. همزمان با بحران معیشت کارگران با حذف سوبسیدها و آزاد سازی قیمت ها مورد حمله قرار می گیرد. با تشدید شتاب در مسیر خصوصی سازی، آموزش، درمان و به شکل کلی خدمات اجتماعی به به سمت کالایی سازی پیش می رود، دقیقاً در چنین وضعیتی، خرابی اقتصاد و بحران شکل گرفته به فساد و ناکارآمدی دولت حواله داده می شود. این فساد نیست، بلکه برنامه ریزی و آموزه ی (دکترین) اقتصادی است که کارگر را به عنوان هزینه تولید در نظر گرفته و با آزاد سازی قیمت ها و ارزان سازی نیروی کار، سعی در حفظ ارزش افزایی سرمایه دارد. در دفاع از همین نظم سرمایه دارانه است که تضادها انکار می شوند و پاسخ سازی با روایت های جعلی صورت می گیرد. این اقدام تاکنون در سرکوب طبقه کارگر و ایجاد شکاف درون این طبقه، کارآمد بوده است.

نگاهی به تاریخچه گروه ملی فولاد

گروه ملی صنعتی فولاد ایران از معدود تولیدکنندگان بزرگ محصولات نوردی با ظرفیت سالیانه یک میلیون و ۴۳۵ هزار تن فرآورده های فولادی و ۴۳۰ هزار تن شمش فولادی و حدود چهار هزار نفر نیروی کار متخصص است که در شرق شهر اهواز مرکز استان خوزستان قرار دارد.

سال ۴۲ نخستین کارخانه نورد فولاد کشور به منظور تولید انواع میلگرد ساده، میلگرد آجدار و نبشی، در شهر اهواز تأسیس گردید. خطوط تولیدی با نصب تجهیزات و مونتاژ ماشین آلات با ظرفیت سالیانه ۶۵ هزار تن، در سال ۴۶ راه اندازی و به تدریج سایر کارگاه ها و فرایندها به آن افزوده شد. انقلاب بهمن سال ۵۷ با شور و شوق عظیم کارگران و زحمتکشان ایران به بار نشست و به دنبال آن، این مجتمع صنعتی نیز مانند اکثریت صنایع کشور در ید قدرت کمیته های کارخانه و کارگران قرار گرفت. عدم حرکت کارگران به سمت قدرت شورایی و کسب قدرت حاکمیتی توسط شوراهای شهر و روستا در کنار کمیته های کارخانه به پیشروی نیروی ضد انقلاب و نجات رابطه سرمایه منجر شد. در ۴ دی ماه سال ۵۸ قانونی به تصویب شورای انقلاب رسید که نام «قانون حفاظت و توسعه ی صنایع ایران» را برایشانی داشت. این قانون از ۵۱ سرمایه دار نزدیک به رژیم پهلوی خلع مالکیت کرد و ابزار تولید تحت تملک آن ها را به مالکیت دولت درآورد. همچنین براساس این قانون، کارخانجاتی که بدهی آن ها بیش از دارایی شان بود نیز به دولت واگذار شد. این قانون، بزرگترین گام حقوقی دولت برای نجات رابطه سرمایه در کارخانه ها بود. سرمایه دارانی که از آن ها، از حیث حقوقی، خلع ید می شد، پیشتر توسط طبقه ی کارگر، به صورت واقعی، خلع ید شده بودند و بسیاری از آن ها به خارج از کشور گریخته بودند. به جز این ۵۱ سرمایه دار، بسیاری از سرمایه داران دیگر نیز سرنوشت مشابهی داشتند و حتی ابزار تولید متعلق به شرکت های بخش دولتی نیز به تصرف واقعی

طبقه‌ی کارگر درآمد بود. نام واقعی این قانون، قانون حفاظت و توسعه سرمایه در ایران بود! این قانون زمینه حقوقی خلع ید از طبقه کارگر را فراهم می‌ساخت. قانون مذکور در کنار خلع ید از طبقه کارگر، بر دوری از دولت سالاری و تشویق و حمایت از فعالیت‌های غیردولتی و ابتکار در بخش خصوصی تاکید می‌کرد- در عین دولتی‌سازی برخی کارخانه‌ها- تا به سرمایه‌داران اطمینان دهد که شمشیرها تنها بر علیه طبقه‌ی کارگر از نیام بیرون آمده است! دولت موقت در سال ۵۸ برای سرمایه‌داران نه تنها تهدیدی نبود، بلکه از بودجه عمومی کشور ۸۵ میلیارد ریال به صنایع اعتبار داد که خود را در شرایط بحرانی سرپا نگه دارند که از این میان، ۲۵ میلیارد ریال آن به بخش خصوصی رسید. گرایشات بورژوازی نتوانسته بودند از تبدیل کمیته‌های اعتصاب به کمیته‌های کارخانه (شوراهای کارگری) ممانعت به عمل آورند. سرکوب کارگران عملاً از اواسط سال ۵۸ آغاز شد. در آن زمان گروهی از کارگران به‌عنوان «کارگران مسلمان» وارد خانه کارگر شدند و دفتر خود را در آن محل مستقر کردند. این افراد که از علیرضا محجوب، علی ربیعی و غیره تشکیل می‌شدند، در واقع عامل حزب جمهوری اسلامی برای سرکوب کارگران از طریق ایجاد شوراهای اسلامی کار بودند. این افراد موجی از اخراج، بازخريد و بازنشستگی کارگران مبارز را از طریق انگ زنی‌ها و فرایندهای تصفیه رقم زدند. کار سرکوب طبقه‌ی کارگر تا آن حد بالا گرفت که در ۲۳ تیر سال ۵۹، شورای انقلاب «دستورالعمل پاکسازی در واحدهای تولیدی- صنعتی- خدماتی و کشاورزی» را تصویب کرد! سرکوب‌های خشن و واقعی که مدتی از آغاز آن می‌گذشت، تبدیل به قانون شد تا سر سرمایه «بی‌گزند» در امان بماند! انجمن‌های اسلامی کار و شوراهای اسلامی در کارخانه‌ها تشکیک شد. جناح لیبرال به هیچ وجه در وضعیتی قرار نداشت که بتواند از پس انجام «کار شاق حفاظت از سرمایه» برآید. این حزب جمهوری اسلامی بود که با استفاده از نیروهای مادی و ایدئولوژیک خود، «رسالت» حفظ سرمایه را برای خود تعریف کرد و از پس انجام آن

نیز برآمد. انجمن‌های اسلامی کار و شوراهای اسلامی، پاسخی از طرف حزب جمهوری اسلامی به ناتوانی لیبرال‌ها در بازگرداندن «نظم» بورژوازی به کارخانه‌ها بود. در نهایت، با آغاز جنگ کارخانه‌ها با تشکیل دفاتر بسیج در آن‌ها، حالت نظامی به خود گرفتند.

دولتی سازی در این شرایط به معنای مالکیت عمومی و اجتماعی نبود و نیست. آنچه انقلاب ۵۷ به اقتصاد سرمایه دارانه ایران تحمیل کرد، ضرورت دولتی سازی برای نجات سرمایه بود. لذا بازگشت اداره کارخانه به دست دولت از سوی کارگران نباید به عنوان استراتژی عدالت طلبانه در نظر گرفته شود. خلع ید از مالکان خصوصی نبردی است که طی آن سیاست‌های خصوصی سازی و بازار آزاد مورد هجوم قرار می‌گیرند. امکاناتی که طبقه کارگر تحت نام کارانه، مزایا در دوران اداره دولتی کارخانه‌ها دریافت می‌کردند، انعکاس ترس از قدرت طبقه کارگر پس از انقلاب ۵۷ بود. امتیازاتی که در یک روند ۲۰ ساله به شکل کلانی مورد تعرض قرار گرفت، اثری از امتیازات حداقلی مانند امنیت شغلی و استخدام ۳۰ ساله حتی در کارخانه‌هایی که هنوز به تیغ خصوصی سازی سپرده نشده‌اند وجود ندارد. اصل ۴۴ قانون اساسی به عنوان یکی از قوانین حمایتی از نیروی کار به ضد خودش باز تعریف شده است، اکنون وعده‌های محقق نشده برای کارگران گروه ملی فولاد، به پرداخت معوقات خلاصه می‌شود.

سال ۸۸، گروه ملی صنعتی فولاد تحت عنوان خصوصی سازی به صورت مزایده به گروه امیرمنصور آریا با مدیریت مه‌آفرید امیرخسروی واگذار شد. سیاست‌های کلی بندج اصل ۴۴ قانون اساسی، تمامی شرکت‌های دولتی در زمینه معادن بزرگ، صنایع بزرگ و صنایع مادر به غیر از شرکت ملی نفت و شرکت‌های تولید نفت خام و گاز طبیعی را نشانه‌گیری کرده بود. پس از افشای جریان اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی که به اعدام مه‌آفرید امیرخسروی؛ مدیر عامل گروه آریا و فرار محمودرضا خاوری؛ مدیر عامل وقت بانک ملی از کشور منجر شد، مدیریت گروه ملی صنعتی فولاد به طور موقت به قوه قضاییه واگذار گردید. از سال ۹۰ تا

سال ۹۵ مدیران کارخانه توسط دادستانی انتخاب شدند. دوران تاریکی که هر اقدام غیر قانونی و هر چپاولی را ممکن کرد. تنها در یک مورد، طی اداره گروه ملی فولاد، توسط قوه قضاییه بیش از ۴۵۰ هزار تن محصول نهایی فولادی در انبارهای فولاد ایران بود که تا این زمان هرگز سرنوشت این مقدار محصول، مشخص نگردیده است. در سال ۹۵ بنا بر اعلام استاندار خوزستان، گروه ملی صنعتی فولاد به دلیل بدهی‌های این شرکت، به بانک ملی واگذار شد. ۶۸ درصد سهام شرکت گروه ملی بعد از گذران یک دوره بحران شرکت گروه ملی فولاد، به بانک ملی واگذار شد، پنج درصد سهام نیز به سازمان خصوصی سازی و ۲۷ درصد آن به سازمان اموال تملیکی واگذار گردید. در زمان واگذاری شرکت گروه ملی به بانک ملی توافق شده بود از اعتبار موجود در حساب‌های مسدود شده شرکت و در اختیار قوه قضاییه، مبلغ یک هزار و ۵۰۰ میلیارد ریال آزاد سازی شده و در اختیار بانک ملی قرار گیرد. بانک ملی نیز متعهد شده بود این مبلغ را به طور کامل به گروه ملی بپردازد تا هم به عنوان سرمایه در گردش و هم برای پرداخت مطالبات مورد استفاده قرار گیرد. اما در عمل مشاهده شد که با واگذاری این شرکت به بانک ملی کارکنان این شرکت گره از توقف چرخ تولید فولادی‌ها باز نشد و کارگران همچنان حقوق‌های معوق خود را از گروه ملی طلبکار هستند، به طور نمونه در سال ۹۶ به غیر از فروردین ماه حقوق باقی‌مانده ماه‌ها تا اواخر تابستان به کارگران پرداخت نشد، در حالی که کارگران خط تولید را فعال نگه داشته بودند و تولید از حرکت باز نمانده بود. اظهارات ضد و نقیض مدیران بالادستی شرکت، گاهی بلوکه پول‌ها توسط دادگستری و گاه نگهداری پول‌های آزاد شده نزد بانک ملی را علت عدم پرداخت حقوق‌ها اعلام می‌کرد.

در این مدت بانک ملی در ادامه چپاول سرمایه گروه ملی فقط در یک قلم ۴۰۰ میلیون تومان از حاصل فروش اموال این مجتمع صنعتی را به یغما برد، تا اینکه روز چهارم مهر ماه ۹۶ بانک ملی اعلام کرد، سهام خود را در شرکت گروه ملی صنعتی فولاد ایران (سهامی خاص) از

طریق مزایده عمومی با قیمتی نازل، واگذار می کند. روز ۳۰ آبان ۹۶ فردی به نام سیدعبدالرضا موسوی رسماً سهامدار و مالک گروه ملی صنعتی فولاد ایران شد. عبدالرضا موسوی مالک شرکت هواپیمایی زاگرس بود. با این قرارداد، مالکیت باشگاه استقلال خوزستان متعلق به گروه ملی صنعتی فولاد نیز به عبدالرضا موسوی رسید. عبدالرضا موسوی علاوه بر هواپیمایی زاگرس، مالک هتل داریوش در کیش و پارک دلفین‌های کیش نیز بود. فردی که مدعی شده بود راه اندازی خطوط تولید و ساماندهی شرکت را در دستور کار قرار می دهد، موسوی اما روز ۳۰ بهمن همان سال اعلام کرد که مسوول تامین حقوق پرسنل نیست، در بازه زمانی چند روزه، بیش از ۶۰۰ نفر از کارگران واحدهای مختلف، به یک باره و بدون اطلاع قبلی به بهانه بازنشستگی از کار برکنار شدند و عملاً مشخص شد موسوی هیچ پولی جهت پرداخت دستمزدهای کارگران ندارد. با شکایت طلبکاران از یک طرف و انسداد حساب‌های بانکی و خدشه به اعتبار آن از طرف دیگر به تدریج این گروه صنعتی وارد فاز جدید بحران شد، به گونه‌ای که تامین مواد اولیه به مشکل خورد، بخشی از بازار محصولات آن از دست رفت و دولت با ابرام و اصرار بر صیانت از خصوصی سازی-درشرایطی که از بحران سازی آن اطمینان حاصل شده بود، حاضر به بازگشت گروه ملی فولاد به بخش دولتی نشد. در ادامه، اعتراضات کارگران و کارکنان گروه ملی صنعتی فولاد ایران در اهواز شعله ور شد. سلسله اعتراضات و راهپیمایی‌های کارگران زحمت‌کش این مجتمع آغاز شد، کارفرما هیچ اقدامی در راستای بهبود تولید و شرایط موجود در کارخانه در سال ۹۷ به عمل نیاورد و مجموع شرایطی که این واحد را در بحران فرو برده بود و منجر به ماه‌ها عدم پرداخت حقوق کارگران شده بود، همچنان بر سر جای خود باقی ماند و پس از گذشت زمانی کوتاه، موسوی رفت و دوباره بانک ملی مالک شرکت شد. میزان سرمایه ای که در جریان خصوصی سازی

در گروه ملی صنعتی فولاد اهواز به یغما رفت، مشخص نیست. در حال حاضر تولید این مجتمع صنعتی بزرگ به ۵٪ ظرفیت اصلی خود کاهش پیدا کرده است.

در چنین شرایطی بارها و بارها بیاناتی مبنی بر پیگیری پرونده گروه ملی فولاد در قوه قضاییه و آزاد سازی یک هزار و ۵۰۰ میلیارد ریال از دارایی های این شرکت منتشر شد اما قول مساعد استاندار خوزستان و دیگر مقامات هم گره ای از کار کارگران نگشود و آنان علاوه بر اماکن قبلی، ناگزیر اعتراضات خود را به نماز جمعه اهواز کشاندند. اعتراضاتی که پس از گذشت چندین سال، همچنان بی دستاورد باقی مانده است. بارها و بارها حمید محمودی، مدیرعامل شرکت در خصوص معوقات کارگران با بیان این که روند قانونی و بوروکراسی اداری بانک ملی زمان بر است، به تمدید وعده ها برای پرداخت تداوم بخشید. به گفته ی مدیرعامل گروه ملی صنعتی فولاد ایران حقوق ماهیانه کارگران بالغ بر ۱۶ میلیارد تومان است و بانک ملی این توان را ندارد که با این سرعت همه معوقات را پرداخت کند و نیاز به زمان است تا به تدریج معوقات را پرداخت کند. از آن سو مصاحبه ی مدیرعامل بانک ملی خوزستان نیز آب پاکی را بر روی دستان کارگران ریخت. براساس اظهارات سعید طاهری کاری از دست این مرجع ساخته نیست و هیچ ارتباطی میان شرکت هایی که زیر نظر بانک ملی هستند و امور شعب بانک ملی خوزستان وجود ندارد و آن ها نمی توانند گامی در حوزه رفع مشکلات فولادی ها بردارند، زیرا تصمیم گیری ها درباره حقوق و معوقات باید از طریق مدیرعامل گروه ملی و بانک ملی در مرکز پیگیری شود و اعتباری در اختیار بانک تحت مدیریت وی قرار داده نشده و فرد یا نهادی نیز این بانک را مختار به این کار نکرده است. به بیان ساده، تنها امری که از سوی این نهاد متولی صورت گرفته، این است که مشکلات کارگران به بانک ملی در مرکز انتقال داده شده و با اولیای بانک در تهران وارد مذاکره شده اند و آن ها نیز اقداماتی در دست انجام دارند. اما این مساله که چه اقداماتی انجام شده؟ و چه خروجی برای رفع بحران جاری

کارگران داشته است در هاله ای از ابهام قرار دارد. البته نباید از نظر دور داشت که در جریان برگزاری تجمعات کارگران با هدف اعتراض به عدم رسیدگی وضعیت خود، واکنش تند مقامات قضایی یکی از اقداماتی بود که در پاسخ به خواست قانونی کارگران ابراز شد و تعدادی از کارگران گروه ملی فولاد که برای پیگیری مطالبات به حق خود دست به برپایی تجمع اعتراض صنفی زده بودند، با دستور دادستانی و توسط نیروی انتظامی دستگیر و بازداشت شدند. دادگستری خوزستان علت بازداشت کارگران گروه ملی فولاد اهواز را تجمعات غیرقانونی و بدون مجوز آنان اعلام کرده بود.

راهکار برون رفت از بحران چیست؟

وخامت اوضاع در گروه ملی فولاد به جایی رسیده که هیچ مالک خصوصی و غیر خصوصی حاضر به پذیرش مالکیت این واحد صنعتی نیست. گروه ملی فولاد در سه سال اخیر بحرانی ترین ایام خود از زمان واگذاری این شرکت به بخش خصوصی را تجربه می کند. این تجربه تلخ باعث کاهش خطوط تولید، تعدیل نیرو و نیز عدم پرداخت حقوق و بیمه کارکنان شرکت شده است. در حال حاضر، گروه ملی فولاد با مشکلات بسیاری دست به گریبان است که مهم ترین آن ها عدم شفافیت مالکیت، توقف خطوط تولید و حقوق و بیمه معوقه به شمار می آیند. کارگران و کارکنان گروه ملی فولاد، ماه ها توقف خطوط تولید، عدم پرداخت حقوق معوقه و مطالبات و نیز بلا تکلیفی وضعیت سهامداران را دلیلی می خوانند که سبب انباشت هزینه ها و بدهی های این شرکت بزرگ فولادی شده و در صورتی که خروج شرکت از بخش خصوصی محقق نگردد، به زودی فاجعه تعطیلی کامل این شرکت رقم خواهد خورد. دولت حتی در چنین شرایطی حاضر به پذیرش مدیریت کارگری نیست. این امر شکستی بزرگ برای دولت محسوب می شود، لذا درخواست بازگشت مدیریت کارخانه به بخش دولتی، تلاش برای وادار سازی دولت به عقب نشینی در قبال سیاست های نئولیبرالی است، روندی

که در همه شئون جامعه قابل رد گیری است. دولت در قبال تحصیل و آموزش، سلامت و درمان، اشتغال و مسکن و امثالهم تحت عنوان چابک و کوچک سازی دولت از خود رفع مسئولیت می کند. طبق اصل ۴۴ قانون خصوصی سازی در مواردی خاص و در صورت عدم سودهی شرکت می توان آن را به دولت بازگرداند و بر همین اساس کارگران فولاد خواستار برگشت این شرکت به دولت هستند، تا با تعیین شفاف وضعیت مالکیت، تزریق شمش و مواد اولیه و از سرگیری بی وقفه تولید و پرداخت معوقات کارگران کارکنان گروه ملی از زیر فشار بحران معیشت رهایی یابند، فشاری که بی اندکی دخل و تصرف در واقعیت، به بروز مشکلات ناشی از فقدان امنیت نیروی انسانی، عدم امکان امرار معاش، بیکاری، افسردگی و حتی موارد خودکشی و مرگ به دلیل ناتوانی در تامین هزینه های درمان در بین کارگران منجر شده است. جنبش کارگران گروه ملی فولاد با تقویت تشکل موجود خود با برگزاری مجامع عمومی، نظیر مجمع عمومی که در چند روز اخیر برپا شد و تثبیت قانونی این تشکل که امر سازماندهی اعتصابات و پیگیری اعتراضات صنفی را بر عهده دارد؛ می تواند گام های استوار و بلندی در جهت تضمین تداوم حرکت در مسیر تحقق مطالبات بردارد. مطالبات کارکنان و کارگران گروه ملی فولاد مشتمل بر رونق خط تولید، تامین امنیت شغلی، پرداخت حقوق و مزایای شغلی در ازای فعالیت بی وقفه ای که انجام می دهند، باید محقق گردد. کارگران زحمتکش گروه ملی فولاد تا پایان بحران تولید و راه اندازی همه خطوط تولیدی برای اتمام بلاتکلیفی موجود و شرایط مشقت باری که بیش از چهار هزار کارگر این کارخانه و خانواده هایشان را در خود فرو برده است، پرداخت حقوق کارگران سر موعد مقرر هر ماه، پرداخت عیدی و پاداش پایان سال، عدم اخراج مستمر کارگران تولید، تعیین تکلیف وضعیت بازنشستگی حدود ۶۰۰ نفر از کارگران و واریز حق بیمه کارگران به صندوق سازمان تأمین اجتماعی دست از اعتراض نخواهند کشید، متحدانه برای تحقق خواست ها، در صفوف

اعتراضی می‌ایستند و دست از تلاش برنمی‌دارند و بر همان مدار که تاکنون پیش رفته‌اند، اعتصابات و اعتراضات خود را با دیگر کارگران از جمله کارگران هفت تپه و سایر اقشار همچون معلمان پیوند می‌زنند و در این مسیر فولادی‌های بخش‌های دیگر کشور نیز همانند فولاد آریان قزوین نیز به صفوف متحد اعتراضات کارگری می‌پیوندند. اما تداوم این رزمندگی در گرو تحکیم تشکل باثبات کارگری است، تا حمله و تعرض به نمایندگان امروز کارگران تبدیل به حمله به تشکل کارگری و حمله به طبقه کارگر محسوب شود. نباید فراموش کرد که پس از کاهش حجم اعتراضات و تجمعات کارگران هپکو در اراک، در اوایل آبان سال ۹۷، ۱۵ کارگر این کارخانه به حبس و شلاق محکوم شدند. کارگران حق‌طلب هپکو پیش از این رخدادها می‌توانستند در جریان اعتراضات، با تحمیل تشکل مستقل و قانونی خود، نمایندگانشان را در سازمانی جاافتاده مستقر سازند و علاوه بر ورود مبارزه به یک فاز جدید و پیشرفته‌تر، برای نمایندگان خود تا حدی حاشیه امنیت ایجاد کنند، نگاهی به این تجربه، ضرورت توجه ویژه گروه ملی فولاد به لزوم برخورداری از تشکل و حفظ و صیانت از آن را دوچندان می‌سازد.

تنها حقیقت موجود این است که برای کارگران اعلام نرخ رشد اقتصادی از سوی بانک مرکزی نشانگر وجود یا عدم وجود بحران نیست، بحران معیشت فزاینده‌ای که حتی در سال‌های پیر رونق بر کارگران تحمیل شده است، تنها با مقابله با سیاست‌های بازار آزاد و سرمایه‌دارانه قابل مهار است و بس.

اسد نوروزی

آذرآب: بیاید کارگران را بزنیم!

* این نوشته برای نخستین بار در اسفند ۱۳۹۸ در شماره‌ی چهارم نشریه‌ی راه نو منتشر شد.

پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و در بحبوحه‌ی درگیری و تنش میان کارگران و سرمایه‌داران، روشنفکران طرف‌دار سرمایه‌داری، شورای کارگران را «شورای سگ‌ها» می‌نامیدند. این نام‌گذاری صریح و بدون لاپوشانی می‌تواند شوکه‌کننده باشد، اما به چنین صداقتی باید توجهی خاص مبذول داشت. سرمایه‌داران تا هنگامی که قداست و کلاهشان در معرض خطر قرار نگیرد، ادا و اطوارشان را کنار نمی‌گذارند. تا رسیدن چنین وقتی به وفور و با هیجانی عجیب از احقاق حقوق کارگران سخن می‌رانند، گویی که خودشان نیز دروغ‌های خودشان را باور دارند و به دروغ‌هایشان تعظیم می‌کنند. باید پذیرفت که برای هر تعریف و تحسینی میزانی دروغ و گنده‌گویی ضروری است، اما چنین تعاریف و دروغ‌هایی، شوکه‌کننده‌تر از «سگ» نامیدن کارگران است. احتمالاً بسیاری از ما در چنین مواقعی و در مواجهه با چنین دروغ‌های شاخ‌داری از خودمان پرسیده‌ایم، چگونه می‌توان با چنین ایمان و باوری دروغ گفت؟ این سوال از آن سوال‌هایی است که شاید برای کارگران آذرآب در برابر مدیران کارخانه یا استاندار استان مرکزی، بارها و بارها پیش آمده باشد. چگونه می‌توان با ایمانی راسخ دروغ‌های بزرگ گفت؟

دولت و بحران

پس از جنگ با عراق، جمهوری اسلامی که با رکود و تورم دست و پنجه نرم می‌کرد، نیاز داشت ویرانی‌های ناشی از جنگ را بازسازی کند و کاهش میزان سودآوری واحدهای تولیدی

را به نحوی جبران کند. دولت سرمایه‌داری ایران که در منظومه‌ی هم‌پیمانان آمریکایا قرار نداشت و تحت تحریم بود، به راهکارهایی نیاز داشت که بتواند فشار را تحمل و وضعیت را بازسازی کند. راهکار پیشنهادی که از اواخر دولت میرحسین موسوی مطرح شد اما گام‌های اساسی آن بعد از این دولت برداشته شده بود، تعدیل ساختاری بود. تعدیل ساختاری، در کنار کاهش هزینه‌های دولت از طریق کاهش خدمات اجتماعی چون بهداشت و درمان و آموزش عمومی و همچنین آزادسازی قیمت‌ها، به دنبال خصوصی‌سازی بود. پیاده‌سازی سیاست‌های تعدیل ساختاری به طور معمول از طریق فشار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به دولت‌ها تحمیل می‌شد، اما دولت ایران بدون چنین فشارهایی و به‌طور داوطلبانه تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی را آغاز کرد. در واقع، روش دولت برای مواجهه با بحران اقتصادی سال‌های پایانی جنگ این شد که مسئولیت افزایش بهره‌کشی از کارگران و سود و مدیریت تولید را به بخش خصوصی بسپارد. فشار تحریم و امپریالیسم و فشار تعدیل ساختاری، چون هر فشار دیگری که نیاز به شانه‌هایی برای تحمل دارد، به شانه‌ها و گرده‌های کارگران محول شد. دولت ایران هرچه از جانب تحریم و دیگر عوامل تحت فشار بیشتری قرار می‌گرفت، فشار بیشتری را به کارگران و فرودستان تحمیل می‌کرد.

در سال ۱۳۸۲ قرعه به نام شرکت صنایع آذرباغتاد و این شرکت وارد فرآیند خصوصی‌سازی شد، تا اینکه در سال ۱۳۸۸ آذرباغت به فریرز و ستار پرنا واگذار شد. طی مدیریت برادران پرنا تعداد کارگران آذرباغت از ۳۰۰۰ کارگر به ۱۶۰۰ کارگر کاهش پیدا کرد، تولید از ۲۰۰۰ تن در سال به ۱۸۰ تا ۳۰۰ تن رسید. کارخانه‌ای که بسیاری از تجهیزات پیشرفته‌ی نیروگاه‌های برق، پتروشیمی، پالایشگاه و کارخانه‌های سیمان را نه فقط برای ایران که در سوریه، عراق و بلاروس تولید می‌کرد، به تولید خُرد رسید. حقوق کارگران و بازنشستگان آذرباغت به تعویق افتاد تا اینکه در مرحله‌ی آخر برادران پرنا، سند کارخانه را نزد بانک کشاورزی جهت اخذ وام

گرو گذاشتند. با عدم بازپرداخت وام، بانک کشاورزی کارخانه را مصادره و مالک ۳۳ درصد سهام آذراب شد. داستان خصوصی سازی در همه جا بی شباهت به فیلم فارسی ها نیست. همه از یک طرح کلی واحد تبعیت می کنند اما در جزئیات تفاوت هایی دارند. آذراب هم چون اغلب داستان های خصوصی سازی، با بخش خصوصی واقعی شروع شد و به بانک ختم شد. اما همان دروغ های پر آب و تاب ما را به پایان فیلم ها امیدوار نگه می دارد. کدام دروغ؟

پیاده سازی هر سیاستی ملزومات و ضرورت هایی دارد که امکان کنار زدن موانع و آماده سازی شرایط مناسب جهت اجرای آن سیاست را فراهم کند. این ملزومات باید در حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی پخت و پز شود تا همه چیز مطبوع و قابل پذیرش به نظر رسد. این پخت و پز در دولت های سرمایه داری اهمیتی دوچندان پیدا می کند. هر چه برنامه های اقتصادی در تضاد بیشتری با منافع بخش غالب مردم قرار گیرد، دروغ های بزرگ تری جهت توجیه این برنامه ها لازم است. برای پیاده سازی و جا انداختن چنین دروغ هایی به نهادهای بزرگ تر و کارآمدتری نیاز است که بتوانند در سطوح مختلف در هماهنگی با هم، برنامه های اقتصادی علیه کارگران و فرودستان را طبیعی جلوه دهند. اقتصاد سرمایه داری در زمینه ی سیاسی، تلاش می کند دولت را به عنوان نهادی جا بزند که میان منافع گروه های مختلف، چه کارگر و چه کارفرما و چه فرودست و چه پول دار، نقشی خنثی دارد و طرف هیچ کدام نیست؛ همه را به یک چشم نگاه می کند و تنها برای افزایش رفاه عمومی تلاش می کند. سعی می کند این گونه نشان دهد که هرچه کارفرما شرایط بهتری داشته باشد، کارگران نیز از مواهب این بهبودی چیزی نصیبشان خواهد شد. کارگران و کارفرمایان باید دست در دست هم، جهد و کوشش کنند و با اتحادی سراسری کشور را بسازند. دولت خنثی تاکید دارد که اگر سیاستی اقتصادی چون خصوصی سازی یا موقتی سازی قراردادهای کارگران را پیاده می کند تنها برای منافع همه ی مردم است. اگر قیمت بنزین افزایش پیدا

می‌کند به قصد تحقق عدالت است چه رویاهای جذاب، لذت‌بخش و زیبایی! تصویر مردمی که همه با هم برادرند و همه بازو به بازوی یک‌دیگر جهت خوشبختی و سعادت همگانی تلاش می‌کنند می‌تواند هر ذهن آگاهی را بفریبد. چنین تصاویری از مردمی یکدست، هم‌سو و هم‌هدف به پیوست‌های فرهنگی نیازمند است. پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و جا انداختن توهم دولت بی‌طرف، بدون شعارهای جذاب و دهن‌پرکن ناممکن است. به عنوان مثال وزیر کار از کارگران آذراب عذرخواهی کرده و فرموده‌اند که به مشکلات رسیدگی خواهد شد. اما این دروغ از جانب وزیری که برای خصوصی‌سازی شرکت‌های تامین اجتماعی که در واقع مستقیماً از حق بیمه‌ی کارگران ساخته شده، مأمور شده است، چگونه قابل باور است؟

اما میان برنامه‌های اقتصادی دولت سرمایه‌داری و شعارهایی که می‌دهد، آن چنان دره‌ی عمیقی وجود دارد که جز با روش‌های پلیسی و سرکوب نمی‌توان آن را پنهان کرد. هرچه این شکاف عمیق‌تر شود، نقش نیروهای سرکوب‌گر نیز بیشتر می‌شود. با شروع اعتراضات آذراب در شهریور ۱۳۹۶، کارگران اقدام به بستن مسیر اراک به تهران کردند. از پس انسداد جاده، پلیس وارد عمل شد و اقدام به سرکوب شدید کارگران کرد. در آخرین اعتراض کارگران اواخر مهرماه ۱۳۹۸ نیز کارگران آذراب همچون کارگران هیکو راه آهن سراسری را مسدود کردند، و با ضرب و شتم پلیس مواجه و ۲۱ نفر از آن‌ها بازداشت شدند. اگر برای زمان کوتاهی نوار را به عقب برگردانیم بهتر می‌توان فهمید، نیروی سرکوب چگونه ساخته می‌شود. نیروهای یگان ویژه که در رژه‌های سالانه با نظم و آهنگی دقیق، سنگین و موقر و تحت اطاعت و کنترل محض جلوه‌های زیبایی از هماهنگی را برای ما مخاطبان به نمایش می‌گذارد، اما در وقت مقتضی همه‌ی آن نظم و وقار به کناری می‌رود و چون حیوان درنده‌خویی که تازه از قفس آزاد شده وحشیانه به کارگران هجوم می‌آورد، پس از شورش‌های معیشتی فرودستان در اوایل دهه‌ی هفتاد و در دولت هاشمی رفسنجانی تأسیس شد. با پیاده‌سازی سیاست‌های

بی‌چیزسازی کارگران همزمان نیرویی که به طور ویژه مسئول سرکوب واکنش‌های کارگران و فرودستان به این نابودی است، ساخته و تجهیز شد.

اما سرکوب مستقیم توسط نیروهای پلیس بخشی از کلیت شیوهی سرکوب است. سرمایه‌داری از طریق تغییراتی که در بنیادهای زندگی ایجاد می‌کند به سرکوبی نرم و پنهان اقدام می‌کند که شرایط را جهت سرکوب مستقیم فراهم کند. به عنوان مثال، دولت‌ها از طریق تنهاکردن کارگران امکان مبارزه و مقاومت کارگران را تضعیف می‌کنند. این تک و تنهاسازی به روش‌های مختلفی پیاده‌سازی می‌شود. سرمایه‌داری از سویی با جدا کردن کارگران از حمایت‌های خانوادگی و فامیلی، آن‌ها را به تن دادن به کار در هر شرایطی مجبور می‌کند، و از طرف دیگر از طریق ابزارهای سرگرم‌کننده چون اینستاگرام همه چیز را به کنش‌هایی فردی و در خلوت تقلیل می‌دهد. تمام تلاش سرمایه‌داری در این راستاست که هرکس تنها به منافع خویش فکر کند. جافانان چنین نگاهی به سرمایه‌داری این امکان را می‌دهد که در سطحی کلان‌تر، یعنی در سطح واحدهای تولیدی نیز هر گروه کارگری تنها به منافع جمع خویش فکر کند. می‌توان همین عقیده را به سطوح بالاتر نیز تعمیم داد، آن جا که کارگران و فرودستان هر کشوری تنها در پی منافع خود هستند و خود را در شعار « نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران» متبلور می‌کنند. با این حال، در اراک با اعتراضات مشترک آذراب و هپکو درجه‌ای از عبور از این وضعیت را مشاهده کردیم. در اعتراضات اخیر هپکو نیز که تعدادی از کارگران آذراب با حضور در هپکو آن‌ها را همراهی کردند، جرقه‌های تلاش برای ایجاد همدلی و اتحادی کلان‌تر زده شد. اما تخطی از فردگرایی سرمایه‌داری همیشه تاوان سنگینی دارد، به همین دلیل این کارگران با مجازات مواجه شدند. دولت سرمایه‌داری تنها یک چیز می‌خواهد، کارگرانی تنها، سر به زیر و حاضر به یراق برای استثمارشدن. دادستان اراک در واکنش به اعتراضات کارگران آذراب ابراز همدلی کرده اما آن‌ها را مستحق تنبیه و مجازات دانسته است. دادستان

اراک هم خدا را می‌خواهد هم خرما را. هم می‌خواهد نشان دهد رنج کارگران را درک می‌کند و از سوی دیگر وظیفه‌اش به عنوان یک دادستان خوب و مامور سرکوب را انجام دهد. دادستان اراک می‌گوید: «من رنج شما را می‌فهمم، اما بیایید کارگران را بزنیم».

سیاست‌های خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری عمدتاً از حدود سال‌های ۱۹۸۰ در واکنش به بحران اقتصادی دهه‌ی ۷۰ میلادی پیشنهاد و در نقاط مختلف جهان پیاده شد. دولت‌های سرمایه‌داری اگر مجال یابند و توزان قوای طبقاتی اجازه دهد، از هر بحرانی جهت بازسازی و بهبود وضعیت کسب سود استفاده می‌کنند. می‌توان گفت سرمایه‌داری از بحران هم کسب سود و منفعت می‌کند. آن چه پس از بحران دهه‌ی ۷۰ میلادی با خصوصی‌سازی اتفاق افتاد، افزایش میزان استثمار و کاهش دستمزد بود. تحت لوای افزایش «بهره‌وری»، از یک سو به واسطه‌ی افزایش شدت کار هر کارگر در مدت مشخص، کالای بیشتری برای سرمایه‌داران تولید می‌شود و از سوی دیگر، سرمایه‌داران با تغییر قوانین کار، موقتی‌سازی قراردادهای کاهش دستمزدها سود بیشتری به جیب می‌زنند. این شرایط که در عین حال، اغلب موجب افزایش بیکاری می‌شود، با افزایش ناامنی شغلی، امکان مبارزه و مقاومت از جانب کارگران را نیز کاهش می‌دهد. این چنین می‌توان از آب دبه دبه کره گرفت. بعد از قریب به ۴۰ سال از شروع این سیاست‌ها و دیدن تبعات آن بهتر می‌توان به وضعیت امروز آذربایجان نگاه کرد. با ذکر یک واقعیت جالب آغاز کنیم. همزمان با اعتراضات کارگران آذربایجان و نارضایتی گسترده‌ی آنان، در حالی که زیان خالص شرکت آذربایجان در ۹ ماهه نخست سال ۹۸، بیش از ۲۶۰۴ میلیارد تومان بوده است، قیمت هر سهم آذربایجان در بازار بورس تهران، در دوره‌ی یک‌ساله منتهی ششم اسفند ۹۸، ۶۴۶ درصد رشد کرده است! در سرمایه‌داری این چنین همه‌ی واقعیت‌های موجود در کارخانه و وضعیت کارگران دود می‌شود و به طرز مضحکی قیمت سهام همان کارخانه افزایش نجومی پیدا می‌کند. در وضعیت بحران اقتصادی و همزمان با

اعتراضات کارگران، سرمایه‌دارانی که سهام آذراب را در اختیار داشتند از محل رشد قیمت سهام خود، سود ۶۴۶ درصدی به جیب زدند!

این اما ابتدای داستان نیست و بهتر است کمی وارد دنیای شیرین خیال شویم. در وضعیت بحرانی اقتصاد ایران اگر ما خود را به جای برادران پرنا بگذاریم و یک کارخانه‌ی بزرگ و مادر را مفت و مجانی در اختیار ما قرار دهند چه کاری انجام می‌دهیم؟ ابتدا برای افزایش سود، تعداد کارگران را کم می‌کنیم، از باقی کارگران کار بیشتری می‌کشیم و حقوق پرسنل اخراج شده را با شوری وصف‌ناشدنی خرج می‌کنیم. برای محکم‌کاری قراردادهای موقت کرده و امکان هر مقاومتی را سلب می‌کنیم. در مرحله‌ی بعد در صورت بحرانی شدن شرایط اقتصادی، با فروش زمین یا ابزارآلات کارخانه و یا از طریق گرفتن وام به نام کارخانه، سودی کلان به جیب زده و کارخانه را تعطیل می‌کنیم. به ویژه آن که می‌دانیم کاری خلاف قانون انجام نداده‌ایم و کسی نمی‌تواند یقه‌ی ما را بگیرد. در واقع ما با یک ساختار مسلط جهانی مواجهیم که استثمار و چپاول را در ذات خویش و به شکل قانونی به همراه دارد و هر کسی بر آن صندلی بنشیند، تنها به دنبال افزایش سود است و در چنین شرایطی به شکل قانونی با همین روش‌ها به چپاول دست خواهد زد. تمام تاریخ سرمایه‌داری را می‌توان در مسیری که آذراب پیمود مشاهده کرد. واکنش دولت‌ها به این شرایط بحرانی و کاری که بخش خصوصی واقعی انجام می‌دهد چیست؟

شرایطی که سرمایه‌داری و لیبرالیسم ایجاد کرده، به ایجاد بحرانی مزمن و مداوم منجر شده است که تمام فشار بر شانه‌های فرودستان سنگینی می‌کند. این دولت‌ها بیش از همیشه ناچارند برنامه‌ای واقعی برای خروج از این وضعیت ارائه دهند، در عین حال بیشتر از هر زمانی از انجام آن ناتوان‌اند. در این مسیر عامل درد به عنوان درمان استفاده می‌شود. خصوصی‌سازی‌های بیشتر، استثمار بیشتر و آزادسازی بیشتر قیمت‌ها به عنوان تنها مسیر

تسلّی و آرامش معرفی می‌شود. اما در کنار این مسیر، دولت‌ها تلاش می‌کنند بحران اقتصادی را از طریق دستکاری در دو سطح جبران کنند. نخست از طریق افزایش سرکوب و دوم و مهم‌تر از آن تغییر ساختارهای اداری و دولتی. رئیس قوه‌ی قضائیه در مقام منجی ظاهر می‌شود، به کارخانه‌ها سرکشی می‌کند و وعده می‌دهد کار به دستان پرتوان بخش خصوصی واقعی و متخصص سپرده خواهد شد. رئیس سازمان خصوصی‌سازی به جرم اجرای قانونی که موظف به اجرای آن بود بازداشت می‌شود تا نفر بعدی همان کار را با ظاهری شکیل‌تر و زیباتر انجام دهد. دولت ایران از بحران موجود، جهت تشدید استثمار کارگران استفاده می‌کند. اما در انتها آن چه غایب است تغییر اساسی برنامه‌های اقتصادی، افزایش دستمزد، توقف خصوصی‌سازی، توقف آزادسازی قیمت‌ها و آزادی ایجاد تشکلهای مستقل کارگری است.

کارگران: چرا و چگونه؟

مبارزات کارگران و فرودستان مسیری پر از سنگلاخ و موانع است که بدون پوشیدن کفش مناسب امکان طی کردن مسیر ناممکن است. در برابر این دیوار بلند هیچ مسیر رو به عقبی وجود ندارد. برگشت به عقب تنها تشدید فلاکت است. یکی از بُروزهای بازگشت به عقب، احساس شرم کارگران مقابل خانواده است. در این احساس شرم برابر چشمان خانواده نوعی تفکیک میان شرایط کارگر و خانواده‌اش پنهان است. شرایطی که سرمایه‌داری به طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌کند تنها به کارخانه و فرد کارگر محدود نمی‌شود. خصوصی‌سازی آموزش، درمان و تفریح ادامه‌ی خصوصی‌سازی کارخانه‌ها است که متوجه خانواده‌ی کارگر می‌شود. احساس شرم به معنای ارتکاب خطا و گناه است. احساس شرم ناشی از القای این نکته است که فقر کارگر یا فرودست، ناشی از بی‌عُرضگی یا کم‌هوشی کارگر بوده و با ساختاری که به طور مداوم در حال تولید فقر و فلاکت است، ارتباطی ندارد. در عین حال که همگی می‌دانیم

خالی بودن دست و جیب کارگران نه ناشی از خطا یا بی‌عرضگی کارگر بلکه به دلیل سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ای است که از هر سو به تمام جوانب زندگی انسان هجوم می‌آورد. آن چه می‌بایست به جای چنین احساس شرمی بنشیند، آگاهی و شور برای مبارزه و سازماندهی است. احساس شرم چگونه جای خود را به آگاهی مبارزاتی و سازماندهی می‌دهد؟

کارگران روسیه در ژانویه سال ۱۹۰۵ جلوی کاخ پادشاه روسیه جمع شدند و حقوق اولیه‌شان را خواستار شدند. در این تجمع بیش از هزار کارگر کشته شد. آن چه پس از این حادثه در روسیه اتفاق افتاد چیزی بیش از سوگواری و پذیرش قربانی بودن بود. آنان در دادنامه‌شان به تزار این گونه نوشته بودند: «... ما همگی گدا و بی‌نوا شده‌ایم، زیر بار ستم و کار طاقت‌فرسا خُرد گشته‌ایم، ما از زمره‌ی آدمیان محسوب نمی‌شویم، بلکه با ما همچون بردگانی رفتار می‌شود که باید سرنوشت تلخ خویش را در سکوت تاب آورند. ما این سرنوشت را تحمل کرده‌ایم، ولی اینک بیشتر و بیشتر به درون ژرفای فقر، بی‌عدالتی و جهل رانده می‌شویم. ... پادشاه‌ها، یوغ تحمل‌ناپذیر ستم کارگران حکومت را از گردن ما بردار. دیوار حائل میان خود و مردمانت را ویران ساز، و به آنان رخصت ده تا دست در دست تو کشور را اداره کنند». پس از کشتار کارگران، امیدواری به پادشاه ناپود شد و از دادنامه تنها جمله‌ی آخر در ذهن کارگران باقی ماند: «ما خود را با شادمانی فدا می‌کنیم نه با تلخی و اجبار». کارگران متوجه شدند تنها به بازوهای درهم‌تیده‌ی خود می‌توانند تکیه کنند. پس از این حادثه بود که کارگران مهم‌ترین گام را برداشتند و اقدام به ساختن اتحادیه‌های خود و برای خود کردند. فدا کردن با شادمانی نه از طریق مبارزه‌ای تکی و منفرد بلکه با ساختن اتحادیه و تشکلهای مستقل کارگری بود که به وقوع می‌پیوست. در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول و جنگ میان آلمان و روسیه، اتحادیه‌های ساخته‌شده در سال ۱۹۰۵ مسیر مبارزات را بیشتر و بیشتر به پیش بردند.

با پیش‌روی اتحادیه‌ها، برخی از سرمایه‌داران روسی آرزو می‌کردند ارتش آلمان پیروز شود و ویلهلم، پادشاه آلمان اتحادیه‌ها را نابود کند. برخی از سرمایه‌داران روسیه، پیروزی دشمن در جبهه‌ی روبرویی را به احقاق حقوق کارگران ترجیح می‌دادند و امیدوار بودند که جنگ و گرسنگی کارگران را سر عقل بیاورد! اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد یا آلمان پیروز می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ بخش‌هایی از سرمایه‌داران روس با گل به پیشواز می‌رفتند و هزاران کارگر کشته می‌شدند. چنین وضعیتی بی‌شبهت به وضعیت امروز ما نیست. با پیروزی آمریکا چه کسانی کشته خواهند شد؟ سرمایه‌داران؟!

سری به آفریقا بزنیم. بعد از سال ۱۹۸۰ در جاهایی چون تانزانیا یا سیرالئون به دلیل تورم و کاهش ارزش پول ملی، نرخ مزد واقعی کارگران به خصوص در شهرها سالانه به طور میانگین تا ده درصد کاهش پیدا کرد. سقوط مردها در جایی نظیر سیرالئون، شعله‌ی آتش جنگ داخلی را روشن کرد و در این شرایط، کارگران تنها با تبدیل شدن به یک جنگجو برای یکی از طرفین جنگ می‌توانستند حقوق مکفی دریافت کنند. نظیر چنین بحران و افزایش فقری پیش از جنگ در سوریه نیز اتفاق افتاد و این بحران به یکی از زمینه‌های بُروز جنگی ویرانگر تبدیل شد. تورم و کاهش ارزش پول ملی و به دنبال آن سقوط نرخ واقعی حقوق کارگران موقت و غیرموقت همان وضعیتی است که در ایران نیز شاهد آن هستیم. چنین شرایطی، «بهترین» زمان جهت مداخله‌ی نیروهای خارجی مدافع منافع سرمایه‌داران بین‌المللی است. آن‌ها با تحریم بر آتش بحران اقتصادی و نارسایی می‌دمند تا از پس آن بتوانند منافعشان را از طریق سقوط دولت‌ها یا جنگ داخلی به پیش برند. به عراق بنگرید که پس از حمله‌ی آمریکا به این کشور، چگونه به عرصه‌ی تاخت و تاز شرکت‌های بزرگ غربی تبدیل شد و هنوز با گذشت ۱۷ سال از اشغال این کشور توسط آمریکا، مردم آن، آب خوش از گلویشان پایین نرفته و حتی از ابتدایی‌ترین خدمات نظیر جریان دائمی آب و برق نیز در بسیاری از مناطق،

محروم هستند. در واقع، می‌توان این‌طور گفت که طبقه‌ی کارگر ایران میان سرمایه‌داری داخلی و دولت آن و سرمایه‌داری و امپریالیسم خارجی در کمین نشسته، گیر افتاده است و هر دوی این‌ها، قطار را به سمت دره هدایت می‌کنند. آمریکا از طریق حمایت از گروه‌هایی چون سلطنت‌طلبان، مجاهدین و تجزیه‌طلبان در پی روی کار آوردن دولتی همسو یا تجزیه‌ی ایران و در پی آن غارت منابع ایران و ویرانی برای ایجاد شرایطی مناسب برای حضور شرکت‌های آمریکایی است که کارگران ایران را این بار آمریکایی‌ها یا سرمایه‌داران کراواتی سه‌تیغه استثمار کنند و یا شلاق بزنند. و همزمان در کنار این، به دنبال آن است تا با تصرف این قلمروی جغرافیایی و روی کار آوردن یک دولت متحد خود، جایگاه برتر خود در دنیای سرمایه‌داری را برای دوره زمانی طولانی‌تری تضمین کند. آیا کارگران می‌توانند چون سوریه یا سیرالئون به پیاده نظام دشمنان‌شان تبدیل شوند؟

پس از دهه‌ی ۸۰ میلادی، سرمایه‌داری در سراسر جهان به سمت تبدیل نیروی متخصص با حقوق، مزایا و بیمه به کارگران غیررسمی، موقت، بدون بیمه و با حقوق پایین حرکت کرد. در واقع حقوقی که کارگران سال‌ها برای آن مبارزه کرده بودند، یکی یکی از آن‌ها باز پس گرفته شد. این شرایط به خصوص در کشورهای در حال توسعه چون ایران در شرایط بحران و رکود شدت بیشتری به خود گرفت. در بسیاری موارد، فروش کارخانه یا ماشین‌آلات و زمین‌های کارخانه، سود فوری‌تر و بیشتری از تولید داشت. این روند موجب افزایش تعداد کارگران غیررسمی شد که ناچار می‌شدند به کارهای موقت چون دست‌فروشی یا مسافرکشی روی آورند. کارگران آذربایجان نیز هم‌چون کارگران آونگان در همین مسیر قرار دارند. اگر مسیر به همان روال پیشین ادامه پیدا کند، کارگران آذربایجان نیز از کارگران متخصص به کارگرانی غیررسمی مبدل می‌شوند. در طول همه‌ی این سال‌ها با رشد روند خصوصی‌سازی از یک سو و نابودی محیط زیست که منجر به بیکاری کشاورزان شده است، هر روزه به تعداد کارگران

غیررسمی افزوده می‌شود. این فرآیند موجب افزایش فلاکت و فساد، پراکندگی کارگران و کاهش امکان همبستگی و اتحاد شده است. در چنین شرایطی، کارگران غیررسمی جان به لب رسیده اعتراض می‌کنند، اما به واسطه‌ی پراکندگی، عدم وجود اتحاد و سازمان‌دهی، عمدتاً پس از شورش‌های کور سرکوب شده و کشته می‌شوند. کارگران پراکنده، جان به لب‌رسیده، بدون سازمان و آگاهی طبقاتی حتی می‌توانند تبدیل به نیرویی شوند که برای سلطنت‌طلبان بیرون از گود، کف خیابان آمده و کشته شوند. اسامی و تعداد فرودستان کشته شده می‌تواند تبدیل به کاری شود که همدستان آمریکا برای پیاده‌سازی نقشه‌های سیاه‌شان از آن استفاده کنند. به همه‌ی این دلایل، آینده‌ی کارگران آذربای و تمامی کارگران رسمی یا صنعتی ایران به کارگران غیررسمی یا غیرصنعتی گره خورده است. به دلیل عدم پراکندگی مکان کار، دوستی‌های شکل گرفته و منافع واحد، کارگران واحدهای صنعتی، امکان بیشتری برای ایجاد اتحادیه‌ها و به عهده گرفتن نقش پیشرو در مبارزات دارند. کارگران آذربای می‌توانند با اتحاد با کارگران دیگر کارخانه‌ها و طرح خواسته‌های مشخص، در مقابل خصوصی‌سازی بایستند و با طلب آزادی تشکلهای کارگری، افزایش دستمزد و تغییر سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌دارانه، مبارزات را گامی به پیش برند و کارگران غیررسمی را با خود همراه کنند و آن‌ها را از تبدیل شدن به نیروی دشمنان‌شان برحذر دارند و مسیر رهایی‌بخشی را پیش روی فرودستان قرار دهند. آنچه از زمان پیدایش کارخانه‌ی آذربای بر آن گذشته است، بخشی از تاریخ سرمایه‌داری را در خود به همراه دارد، و در سمت دیگر آن، یعنی کارگران نیز، بخش دیگری از تاریخ سرمایه‌داری پنهان است. مبارزات کارگران آذربای بخشی از سال‌ها مبارزه‌ی کارگران در سرتاسر جهان علیه سرمایه‌داری است که هم با گذشته پیوند دارد و هم می‌تواند برای آینده تعیین تکلیف کند. آینده از پیش نوشته‌شده و مقدر نیست، بلکه آینده از طریق مبارزات جمعی، آگاهانه و هدفمند انسان‌ها ساخته می‌شود. کارگران آذربای

بخشی از نویسندگان آینده هستند که در صورت عدم اتحاد با دیگر کارگران به قربانی‌های تاریخی که در آینده برایشان از جانب دیگران نوشته می‌شود، تبدیل خواهند شد.

مصطفی زمانی

